

مجموعه

اثین نامه های سازمان پرورش افکار

۴

از ۱۲ دیماه ۱۳۱۷ تا ۶ خرداد ۱۳۱۸ بتصویب رسیده

و

مجموعه

فصلتین رشته سخنرانیهای پرورش افکار

۴

از ۱۳ بهمن ۱۳۱۷ تا ۳ خرداد ۱۳۱۸

در

تالار دبیرستان دارالفنون ایراد شده است

.....

از انتشارات

دبیرخانه سازمان پرورش افکار

تهران - مردادماه ۱۳۱۸ خورشیدی

چاپخانه فردوسی

مجموعه کتاب

آئین نامه های سازمان پرورش افکار

۴۵

از ۱۲ دیماه ۱۳۱۷ تا ۶ خرداد ۱۳۱۸ تصویب رسیده

و

مجموعه کتاب

نخستین رشته شده منتخب انیمای پرورش افکار

۴۵

از ۱۳ بهمن ۱۳۱۷ تا ۳ خرداد ۱۳۱۸

در

تالار دبیرستان دارالفنون ایراد شده است

.....

از انتشارات

دبیرخانه سازمان پرورش افکار

تهران - مردادماه ۱۳۱۸ خورشیدی

—••—

چاپخانه فردوسی

فهرست

شماره ترتیب	موضوع	از صفحه	تا صفحه
۱	تمثال مبارك اعلي حضرت همايون شاهنشاهی و والا حضرت همايون ولايتعهد	-	-
۲	اساسنامه سازمان پرورش افکار	۱	۳
۳	سازمان هيئت مرکزی و کميسيونهای پرورش افکار	۴	-
۴	اساسنامه آموزشگاه پرورش افکار	۵	۶
۵	طرز تأسيس سازمان پرورش افکار در شهرستانها	۷	-
۶	اساسنامه پرورش افکار دانشجويان	۸	۹
۷	اساسنامه کميسيون سخنرانی	۱۰	۱۱
۸	اساسنامه و برنامه هنرستان هنرپيشگی	۱۲	۱۶
۹	اساسنامه کميسيون موسیقي	۱۷	-
۱۰	اساسنامه کميسيون مطبوعات	۱۸	۱۹
۱۱	اساسنامه بنگاه روزنامه نگاری	۲۰	۲۱
۱۲	اساسنامه جوائز	۲۲	۲۳
۱۳	نخستین رشته سخنرانیهای پرورش افکار	۲۴	-
۱۴	گراور - نمای جنوبی دبیرستان دارالفنون	-	-
۱۵	سخنرانی جناب آقای دکتر متین دفترى وزیر داد گسترى در موضوع « پرورش افکار »	۲۵	۴۰
۱۶	گراور - نمای بیرونی تالار سخنرانی دارالفنون	-	-

شماره ترتیب	موضوع	از صفحه	تا صفحه
۱۷	سخنرانی جناب آقای مظفر اعلم وزیر امور خارجه در موضوع « نیروی ایمان »	۴۱	۴۸
۱۸	سخنرانی آقای دکتر صدیق رئیس دانش سرایعالی در موضوع « از آموزشگاه چه می‌خواهیم »	۴۹	۶۲
۱۹	سخنرانی آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه در موضوع « سربقای ایران »	۶۳	۷۳
۲۰	سخنرانی آقای دکتر سیاسی استاد دانشسرای عالی در موضوع « حصار کشور »	۷۴	۸۶
۲۱	سخنرانی آقای محمد حجازی رئیس کمیسیون مطبوعات در موضوع « حق شناسی »	۸۷	۹۹
۲۲	سخنرانی آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه در موضوع « ابتکار »	۱۰۰	۱۱۲
۲۳	گراور - منظره عمارت دبیرستان دارالفنون	-	-
۲۴	سخنرانی جناب آقای بدر وزیر دارائی در موضوع « فواید اجتماعی رادیو »	۱۱۳	۱۳۶
۲۵	سخنرانی آقای فروزانفر استاد دانشکده ادبیات در موضوع « نیروی قلم و زبان »	۱۳۷	۱۴۵
۲۶	سخنرانی آقای سرگرد مین‌باشیان رئیس کمیسیون موسیقی در موضوع « موسیقی از لحاظ پرورش افکار »	۱۴۶	۱۵۶

ریا چاه

—*—

سازمان پرورش افکار بر طبق اساسنامه که از تصویب هیئت وزیران گذشته در دیماه ۱۳۱۷ تأسیس یافت. هیئت مرکزی برای تکمیل اساسنامه نه (۹) فقره اساسنامه و آئین نامه دیگر تصویب کرد بطوریکه سازمان پرورش افکار در ظرف شش ماه اول تأسیس خود دارای مجموعه مقرراتی بالغ بر (۱۰۹) ماده گردید. در همان حال که هیئت مرکزی با وضع مقررات تازه و تأسیس بنگاههای مخصوص اساسنامه سازمان را اجرا میکرد، کمیسیون سخنرانی یک رشته سخنرانی مرکب از ده جلسه ترتیب داد این سخنرانیها هر چند از حیث عنوان با یکدیگر مختلف مینمود ولی رشته ای معنوی کلیه آنها را یکدیگر میپوست و هدف آنها را یکی میساخت و آن توضیح اساس و روشن ساختن جنبه های گوناگون مقصد این سازمان نوین بود.

دبیرخانه و وظیفه خود دانست مجموعه مقررات و مجموعه نخستین رشته سخنرانیهای پرورش افکار را در رساله جداگانه چاپ و نشر نماید تا کارکنان پرورش افکار را دستوری مدوّن و خدمتگزاران این اساس را راهنمائی روشن باشد و در ضمن وسیله تکمیل آگاهی عموم از چگونگی و مقصد سازمان فراهم آید.

اکنون این رساله که در (۱۵۶) صفحه با پانزده تصویر ساخته و پرداخته شده برای تأمین این منظور بمعرض انتشار گذاشته میشود.

رئیس دبیرخانه

فرهودی





اساسنامه سازمان پرورش افكار

مصوب هیئت وزیران

مورخ ۱۲ دیماه ۱۳۱۷

ماده ۱ - برای پرورش و راهنمایی افكار عمومی سازمان مخصوصی بنام « سازمان پرورش افكار » تأسیس میشود .

ماده ۲ - سازمان پرورش افكار دارای يك هیئت مرکزی در پایتخت و شعب در شهرستانها خواهد بود .

ماده ۳ - هیئت مرکزی تشکیل میشود از نمایندگان دانشگاه - يك یادونفر از مدیران دبیرستانها - رئیس آموزش سالمندان - رئیس اداره پیش آهنگی - رئیس اداره راهنمای نامه نگاری . اسامی این اشخاص را وزارت فرهنگ معین و بتصویب هیئت وزیران میرسانند . لدی الاقتضا ممكن است اشخاص بصیر و مطلع دیگر بتصویب دولت بهیئت مرکزی ملحق شوند .

ماده ۴ - رئیس هیئت ورئیس دبیرخانه آن بتصویب دولت معین خواهدشد .

ماده ۵ - سازمان پرورش افكار برای انجام وظایف خود از وسایل ذیل استفاده خواهد کرد :

روزنامه ها - رساله ها - كتب كلاسیك و كتب عام المنفعه - سخنرانی عمومی - نمایش وسینما - رادیو - موسیقی و سرودهای میهنی و امثال آن .

ماده ۶ - هیئت مرکزی دارای کمیسیونهای فرعی برای امور ذیل خواهد بود :

کمیسیون مطبوعات - کمیسیون كتب كلاسیك - کمیسیون سخنرانی - کمیسیون نمایش - کمیسیون رادیو - کمیسیون موسیقی .

رؤسای این کمیسیونها به پیشنهاد وزارت فرهنگ از طرف دولت انتخاب میشوند. اعضای کمیسیونها با جلب نظر رئیس از طرف هیئت مرکزی تعیین میشوند.

ماده ۷ - وزارت فرهنگ در مرکز و شهرستانها آموزشگاهی فوراً تأسیس میکند که کلیه آموزگاران و دبیران در آن شرکت کرده ترتیب و اسلوب پرورش افکار دانش‌آموزان و سالمندان را فرا خواهند گرفت.

ماده ۸ - در شورای دانشگاه طرحی تهیه خواهد شد که مطابق آن هر يك از دانشكده ها مأمور میشوند تعلیمات لازم در شورای دانشكده برای پرورش افکار دانشجویان باستانان دانشكده بدهند.

ماده ۹ - وزارت فرهنگ طرح اساسنامه تهیه و بتصویب دولت خواهد رساند که مطابق آن برای بهترین نویسنده مطبوعات - بهترین مؤلف - بهترین سخنران - بهترین سرودساز - بهترین تئاتر نویس - جوایزی برقرار شود. همه ساله هیئت ممیزه برندگان این جوایز را تعیین و جوایز با تشریفات مخصوصی اعطا میشود. برندگان جوایز بموجب اساسنامه دارای امتیازات خاصی خواهند شد.

ماده ۱۰ - رؤسای فرهنگ شهرستانها بمرکز احضار میشوند برای گرفتن تعلیمات مخصوصی که هر يك در حوزه اداری خود با مشارکت فرماندار سازمان پرورش افکار را تشکیل داده و اداره نمایند.

ماده ۱۱ - کمیسیون رادیو مأمور است برنامه جامعی تنظیم و به تصویب دولت برساند که بترتیب منظمی اخبار و نطقها و موسیقی و غیره برای پرورش افکار عمومی بوسیله رادیو پخش شود.

در مراکز کشور بلندگوهای در امکنه عمومی برای شنیدن رادیو نصب خواهد شد. کمیسیون رادیو باید فوراً شروع بکار نماید تا هنگام دایر شدن دستگاه رادیو در تهران برنامه شش ماه آن قبلاً آماده باشد.

ماده ۱۲ - کمیسیون کتب کلاسیک مأمور است در کتب درسی دبستان ها و دبیرستانها اصلاحات سودمند بعمل آورده افکار میهن دوستی و شاهپرستی را در مندرجات آنها بوجه مؤثری پیوراند.

ماده ۱۳ - کمیسیون مطبوعات مکلف است در سبک نامه نگاری اصلاحات اساسی بعمل آورده زمینه‌های مفیدی برای نشر مقالات مؤثر و تصاویر جالب تهیه کرده اهتمام نماید که عده کافی نویسنده تربیت و آماده شود و وسایل طبع از حیث مرغوبیت کاغذ و چاپ فراهم گردد.

ماده ۱۴ - کمیسیون سخنرانی دستور مجالس سخنرانی که در مرکز و شهرستانها برپا میشود تهیه کرده و مراقبت خواهد نمود که عده کافی سخنران فراهم شده و خطابه‌ها در زمینه واحد برای پرورش افکار عمومی ایراد شود.

ماده ۱۵ - کمیسیون موسیقی مأمور است در اصلاح موسیقی کشور بوسیله ترویج موسیقی علمی اهتمام نماید که با ایجاد آهنگهای مهیج و سرودهای میهنی و نواهای فرح‌انگیز روح نشاط و کار و کوشش را در مردم تقویت کند.

ماده ۱۶ - برای پرورش افکار خدمتگزاران دولت در هر وزارتخانه رسایل و مجالس سخنرانی و آموزشگاههای مخصوص تأسیس و دایر خواهد شد.

نخست وزیر : محمود جم



سازمان هیئت مرکزی و کمیسیونهای پرورش افکار

مصوب هیئت وزیران

مورخ ۲۱ دیماه ۱۳۱۷

هیئت وزیران در جلسه ۲۱ دیماه ۱۳۱۷ پیرو تصویبنامه شماره ۱۳۸۹۲

مصوب ۲۱ دیماه ۱۳۱۷ راجع بسازمان پرورش افکار مواد ذیل را تصویب نمودند :

ماده ۱ - بنا بر پیشنهاد وزارت فرهنگ آقایان ذیل بکارمندی هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار انتخاب میشوند :

دکتر صدیق - دکتر شایگان - دکتر آشتیانی - فروزانفر بعنوان نمایندگی دانشگاه

فرهودی بعنوان ریاست آموزش سالمندان - بازارگاد بعنوان ریاست پیش -

آهنگی - فرامرزی بعنوان کفالت اداره راهنمای نامه نگاری - علی اشرف ممتاز رئیس

دانشسرای دختران - رئیس دبیرستان دارالفنون - دکتر غنی - رشید یاسمی .

ماده ۲ - بنا بر پیشنهاد وزارت فرهنگ رؤسای کمیسیونهای فرعی بطریق

ذیل انتخاب میشوند :

الف - جناب آقای بدر رئیس کمیسیون رادیو .

ب - جناب آقای علی نصر رئیس کمیسیون نمایش .

ج - جناب آقای غلامحسین رهنما رئیس کمیسیون کتابهای درسی .

د - آقای سروان مین باشیان رئیس کمیسیون موسیقی .

ه - آقای محمد حجازی رئیس کمیسیون مطبوعات

ماده ۳ - ریاست هیئت مرکزی بعهده آقای کفیل وزارت فرهنگ و ریاست

دبیرخانه با آقای حسین فرهودی خواهد بود .

ماده ۴ - جناب آقای دکتر متین دفتری وزیر دادگستری از طرف دولت

در سازمان پرورش افکار نظارت خواهند داشت .

ماده ۵ - رؤسای کمیسیونها همواره در جلسات هیئت مرکزی حق حضور

و شرکت در مشاورت را دارند .
نخست وزیر : محمود جم

اساسنامه آموزشگاه پرورش افکار مصوب دومین جلسه هیئت مرکزی

مورخ ۲۵ دیماه ۱۳۱۷

ماده ۱ - برحسب ماده هفتم اساسنامه سازمان پرورش افکار مصوب ۱۲ دیماه ۱۳۱۷ آموزشگاههایی در تهران و شهرستانها برای دیران و آموزگاران مطابق این اساسنامه تأسیس میشود.

ماده ۲ - کلیه دیرانیکه کمتر از پنجاه و آموزگارانیکه کمتر از چهل سال دارند باید در آموزشگاه مذکور حاضر شوند.

تبصره - کسانیکه سنشان از حدود فوق بیشتر باشد میتوانند داوطلبانه نام خود را ثبت کنند در اینصورت منظمأ باید در کلاس حضور پیدا کنند و تابع این اساسنامه خواهند بود.

ماده ۳ - برنامه دروس آموزشگاه بقرار ذیل خواهد بود:

برای آموزگاران	برای دیران	
۸ جلسه	۸ جلسه	۱) پرورش افکار بوسیله تاریخ
۲ جلسه	۲ جلسه	۲) پرورش افکار بوسیله جغرافیا
۱۰ جلسه	۱۰ جلسه	۳) ترجمه حال بزرگان
۱۰ جلسه	۱۰ جلسه	۴) شرح بزرگترین آثار ملی ایران
۴ جلسه	۴ جلسه	۵) آئین سخنوری
۶ جلسه	۶ جلسه	۶) مبارزه باخرافات و عقاید سخیف
۲ جلسه	۶ جلسه	۷) خدمات ایران بعالم تمدن

جلسه ۲	جلسه ۲	۸ (اوضاع ایران مقارن سوم اسفند ۱۲۹۹)
جلسه ۱۵	جلسه ۱۵	۹ (پیشرفت ایران در عصر پهلوی)
جلسه ۴	جلسه ۴	۱۰ (ملیت و وحدت ملی)
جلسه ۴	جلسه ۴	۱۱ (بهداشت)
جلسه ۱۰	جلسه ۶	۱۲ (اخلاق)
جلسه ۱۰	-	۱۳ (اصول پرورش و آموزش)
جلسه ۲	جلسه ۲	۱۴ (آداب مناظره)
جلسه ۴	جلسه ۴	۱۵ (وظیفه و آرزوی ملی)
جلسه ۴	جلسه ۴	۱۶ (اصول تربیت پیش‌آهنگی)
جلسه ۹۷	جلسه ۸۷	

ماده ۴ - در پایان دوره آموزشگاه از آموزگاران و دبیران امتحان و بکسانیکه پذیرفته شوند گواهی نامه مخصوص داده خواهد شد و برای پرورش افکار سالمندان عده لازم از میان آنان انتخاب شده و به تناسب کار با آنان دستمزد داده میشود. داشتن گواهینامه این آموزشگاه در ترفیع و اخذ اضافه حقوق دبیران و آموزگاران مؤثر خواهد بود.



طرز تأسیس سازمان پرورش افکار در شهرستانها مصوب دومین جلسه هیئت مرکزی

مورخ ۲۵ دیماه ۱۳۱۷

ماده ۱ - در شعبه سازمان پرورش افکار هر شهرستان شورای پرورش افکار تشکیل میشود از کلیه رؤسای ادارات کشوری بریاست استاندار و در غیاب او فرماندار . ریاست دبیرخانه برعهده رئیس فرهنگ میاشد . ممکن است از دانشمندان محل نیز بتصویب خود هیئت بکارمندی دعوت شوند . هیئت مجریه شورا مرکب از رئیس و رئیس دبیرخانه میاشد .

ماده ۲ - وظیفه شعبه سازمان پرورش افکار در هر شهرستان اجرای اساسنامه پرورش افکار و دستور هائست که از هیئت مرکزی فرستاده میشود .



اساسنامه پرورش افکار دانشجویان

مصوب سومین جلسه هیئت مرکزی و پنجاه و هشتمین جلسه

شورای دانشگاه

مورخ ۱۲ بهمن و ۹ اسفند ماه ۱۳۱۷

نظر بماده هشتم اساسنامه پرورش افکار که از طرف هیئت وزیران در تاریخ ۱۲ دیماه ۱۳۱۷ بتصویب رسیده شورای دانشگاه اساسنامه ذیل را تصویب میکند که بدانشکده ها ابلاغ شود.

ماده ۱ - رئیس هر دانشکده لاقفل ماهی یکبار شورای دانشکده را تشکیل داده راجع پرورش افکار و اجرای مدلول این اساسنامه گفتگو نموده تصمیمات مقتضی اتخاذ خواهند کرد.

ماده ۲ - هریک از استادان و دانشیاران و دیران باید پیوسته متذکر باشند که تنها تدریس ماده اختصاصی برنامه برعهده آنان نیست بلکه باید در طی تدریس هر وقت مناسب باشد فکر دانشجویان را پرورش دهند و بآنان حس وظیفه شناسی و ایمان و علاقه بزندگانی جدید و خدمت و فداکاری در راه مصالح عالی مین را تلقین کنند. معلمان رشته هائیکه بیشتر مربوط پرورش افکار است مانند تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی و اخلاق و فلسفه و آموزش و پرورش و دروس علوم سیاسی و اقتصادی در این امر مسئولیت بزرگی را بعده خواهند داشت.

ماده ۳ - دانشکده ها باید در ظرف سال تحصیل تحت هدایت و نظارت کمیسیون سخنرانی چند جلسه سخنرانی دایر کنند و راجع پرورش افکار مطالب لازم را بدانشجویان گوشزد کنند.

ماده ۴ - در دانشکده ها برای آموختن سخنرانی و آداب مناظره بدانشجویان باید مرتباً مجالسی برپا شود.

ماده ۵ - هر دانشکده راجع بتکالیف اخلاقی و آئین مشاغل و حرفه ای که فارغ التحصیل های آن عهده دار خواهند شد درس های مخصوصی خواهد داد تا آنان را بوظایف اجتماعی خویش آگاه سازد.

ماده ۶ - ماهی یکبار گزارشی از طرف هر دانشکده راجع باقدمات و کار- هائیکه در زمینه پرورش افکار شده بشورای دانشگاه فرستاده خواهد شد. و دبیرخانه دانشگاه هر سه ماه یکبار گزارشی از خلاصه اقداماتیکه در دانشکده ها در زمینه پرورش افکار بعمل آمده است بهیئت مرکزی سازمان پرورش افکار باید بفرستد.



اساسنامه کمیسیون سخنرانی

مصوب پنجمین جلسه هیئت مرکزی

مورخ ۱۷ بهمن ماه ۱۳۱۷

ماده ۱ - عطف بماده ۱۴ اساسنامه سازمان پرورش افکار کمیسیون سخنرانی بمنظور پرورش افکار و تلطیف عواطف و ارشاد و علاقمند کردن افراد کشور بزندگی نوین و برانگیختن احساسات ملی آنها هر سال در پایتخت و در شهرستانها چندین مجلس سخنرانی تشکیل خواهد داد.

ماده ۲ - مجالس سخنرانی مذکور در ماده اول بر سه گونه خواهند بود.
الف - سخنرانیهای اختصاصی برای دانشجویان و دانش آموزان که در دانشکده ها و در دبیرستانها صورت خواهد گرفت.

ب - سخنرانیهای عمومی برای خواص (اولیای امور - کارمندان دولت - نمایندگان مجلس و بطور کلی همه افراد با سزاد)

ج - سخنرانیهای عمومی برای توده مردم.

ماده ۳ - کمیسیون در اول پائیز هر سال فهرستی از موضوعهای مختلف که بیشتر پرورش افکار ارتباط دارد تهیه نموده آنها را با توضیحات کافی بدانشکده ها و دبیرستانهای پایتخت و با دارات فرهنگ شهرستانها خواهد فرستاد تا مورد بحث و سخنرانی قرار داده شوند.

ماده ۴ - کمیسیون سخنرانی در انتخاب موضوع سخنرانیهایکه باید بوسیله رادیو در داخله و خارجه انتشار یابد و در انتخاب ناطق و سخنران با کمیسیون رادیو توحید مساعی خواهد نمود.

ماده ۵ - کمیسیون متن سخنرانیهایرا که برای پرورش افکار مفید تشخیص

بدهد بصورت رساله یا کتاب بچاپ رسانده مجاناً یا بیهای اندك در معرض استفاده عموم خواهد گذاشت.

ماده ۶ - کمیسیون اشخاص صالحی را مأمور خواهد کرد که در مجالس سخنرانی حضور یافته نواقصی را که مشاهده مینمایند گزارش دهند تا در رفع آن ها اقدام شود.

ماده ۷ - کمیسیون در صورت اقتضا گاه گاه دانشمندان را بشهرستانها اعزام خواهد داشت تا برفع نواقص مجالس سخنرانی پرداخته و در صورت لزوم شخصاً برای نمونه عهده دار سخنرانی بشوند.

ماده ۸ - کمیسیون دانشمندانرا تشویق خواهد نمود باینکه کتب و رسائلی که برای تحریک قوه سخنرانی و آموختن آداب مناظره مفید باشد تألیف نمایند.

کمیسیون وسائل طبع و نشر اینگونه آثار را فراهم خواهد نمود.

ماده ۹ - برای تربیت سخنرانهاییکه بتوانند بوجهی مؤثر راهنمایی و پرورش افکار توده مردم را عهده دار شوند کمیسیون لدی الاقتضاء آموزشگاه یا کلاس مخصوص تأسیس خواهد نمود. این کلاس تابع اساسنامه و برنامه خواهد بود که بعداً تهیه میشود.



اساسنامه و برنامه هنرستان هنرپیشگی مصوب پنجمین جلسه هیئت مرکزی

مورخ ۱۷ بهمن ماه ۱۳۱۷

قسمت اول - سازمان

ماده ۱ - دوره هنرستان يك سال و عده هنرجویان شصت نفر كه يك ثلث آن از بانوان انتخاب خواهند شد .

ماده ۲ - هنرهاییكه تدریس میشوند از اینقرارند :

الف - قسمت علمی :

تاریخ تأثر و انواع آن .

اداء كلام و طرز بیان .

ب - قسمت عملی :

سولفژ و کور .

صورت سازی و آرایش و تاریخ مختصر از آرایش و البسه قدیم ایران .

رقص و ورزش برای طنازی .

تمرینات عملی برای هر قسمت .

ماده ۳ - بودجه هنرستان و سازمان آنرا رئیس کمیسیون و رئیس هنرستان

ترتیب خواهند داد .

ماده ۴ - رئیس هنرستان در انتخاب و عزل و نصب هنرآموزان و سایر کارمندان

آن مختار بوده و فقط در مقابل کمیسیون نمایش سازمان پرورش افکار مسئول میباشد .

ماده ۵ - هرگاه یکی از کارمندان و هنرآموزان بدون عذر موجه در ساعت

مقرر حاضر نشود و یا اصولاً غیبت نماید به نسبت تأخیر و غیبت از دستمزدش کسر و بنفع

صندوق هنرستان برداشته خواهد شد .

ماده ۶ - هنرآموزانیكه در نمایشها شرکت داشته باشند دستمزدی علاوه بر آنچه

در بودجه معین شده به پیشنهاد رئیس هنرستان و تصویب کمیسیون دریافت خواهند داشت.

ماده ۷ - در هر ماه شورای هنرستان مرکب از تمام هنرآموزان بریاست رئیس هنرستان که برنامه هر جلسه را قبلاً معین نموده است تشکیل خواهد یافت.

ماده ۸ - هریک از هنرآموزان که طرح موضوعی را در شوری لازم بدانند باید قبلاً پیشنهاد خود را کتباً بر رئیس بدهد و رئیس آنرا در اولین جلسه مطرح خواهد نمود.

ماده ۹ - یکی از هنرآموزان بعنوان منشی شوری تعیین و گزارش جلسه ها را در دفتر خواهد نوشت.

ماده ۱۰ - در صورت تساوی آراء در شورای ماهیانه رایی که رئیس بآن موافقت دارد اولویت خواهد داشت.

قسمت دوم - شرایط قبول هنرجویان

ماده ۱۱ - شرایط ورود هنرجویان بهرستان بترتیب زیر خواهد بود:

۱ - صحت مزاج

۲ - تابعیت دولت شاهنشاهی

۳ - عدم اعتیاد بتریاك و الكل

۴ - اتمام خدمت زیر پرچم برای مرد ها

۵ - عدم سوء سابقه و فساد اخلاق

۶ - حد اکثر سن سی و پنجسال

۷ - حد اقل سن برای بانوان هیجده سال

۸ - داشتن گواهینامه ختم دبستان یا دارا بودن معلوماتی معادل آن

تبصره - دارندگان گواهینامه دوره اول دبیرستان و آشنایان بزبان ییگانه و کسانی که با واجد بودن سایر شرایط دارای صدا بوده یا بموسیقی آشنا باشند حق تقدم دارند.

ماده ۱۲ - داوطلبانیکه در تاریخ معینه در آگهی خود را معرفی میکنند باید دو قطعه عکس خود را با رونوشت مصدق شنا سنامه و گواهی صحت مزاج و گواهی عدم سوء سابقه بدفتر هنرستان داده و رسید دریافت دارند .

ماده ۱۳ - داوطلبانیکه واجد شرایط مقرر باشند در هنرستان پذیرفته شده و باید پس از یکماه مسابقه ای که مواد آن قبلا از طرف هیئت ممکنه هنرستان بآنها تعلیم داده شده باشد بگذرانند و آنتها نیکه در این مسابقه قبول میشوند هنرجوی قطعی بوده و به نسبت نمراتی که در مسابقه حائز شده اند ماهی یکصد و پنجاه ریال کمک خرج تحصیل بآنها داده خواهد شد.

ماده ۱۴ - بمشخصات زیرین نمره داده خواهد شد :

- الف -** برخورد که عبارتست از تناسب اندام و چهره و گرمی بیان و دلفریبی.
- ب -** استعداد که عبارتست از حافظه و حالت سازی و قیافه سازی یا تجسم.
- ج -** رقص و صدا.

تبصره - نمره ۴ و ۶ متوسط نمره ۸ خوب و نمره ۱۰ خیلی خوبست.

ماده ۱۵ - پذیرفته شدگان باید تعهدی بسپارند که پس از ختم دوره هنرستان تا مدت دو سال بدون اجازه کتبی رئیس هنرستان در نمایشهای دیگر شرکت نمایند.

ماده ۱۶ - هر هنرجو نیکه بدون عذر موجه غیبت نماید بنسبت کمک خرج تحصیل که دریافت میدارد برای مدت غیبت دو برابر کمک خرج ماهیانه اش کسر خواهد شد و در صورتیکه غیبت بدون عذر موجه از پانزده ساعت در ماه تجاوز نماید اخراج و دو برابر آنچه گرفته باید بصندوق هنرستان بپردازد.

ماده ۱۷ - هرگاه هنرجوئی نخواهد بتحصیلات خود ادامه دهد باید دستمزدی که گرفته مسترد دارد.

تبصره - هنرجویان برای اجرای مواد ۱۶ و ۱۷ تعهدی خواهند سپرد.

ماده ۱۸ - هیچ هنرجوئی بیش از دو سال نمیتواند در هنرستان باشد.

قسمت سوم - امتحانات

.....

ماده ۱۹ - امتحانات نهائی هنرستان بدین ترتیب خواهد بود :

الف - امتحانات داخلی سوای امتحانات دروس علمی عبارت خواهد بود از

بازی کردن در سن یکی بانتخاب هنرجو و دیگری بانتخاب هیئت ممکنه که قبلا بهنرجویان اطلاع داده شده است.

ب - امتحان در حضور عموم در تماشاخانه . هیئت ممتحنه بیازی هنرجویان نمره خواهند داد و در همان مجلس اسامی قبولشدگان بانمراتشان اعلام خواهد گردید .
ماده ۳۰ - سه نوع گواهینامه بتناسب نمرات که در امتحان داده شده به هنرجو اعطاء میشود :

الف - گواهینامه

ب - گواهینامه با تمجید

ج - گواهینامه با مدال

ماده ۳۱ - غیبت در جلسات امتحان حکم رد را دارد .

قسمت چهارم - تنبیهات

۲۲ - بر حسب درجات تقصیر و ارتکاب باعمال خلاف نظم تنبیهات زیرین

در باره هنرجویان مجری خواهد شد :

۱ - اخطار زبانی

۲ - توبیخ و دادن تکالیف فوق العاده

۳ - توبیخ در حضور هنرجویان

۴ - توبیخ در حضور هنرآموزان

۵ - محرومیت از حضور در درس

۶ - اخراج دائم و در اینصورت هنرجو تابع قسمت اخیر ماده ۱۶ خواهد بود .

تبصره - اجرای قسمت پنج و شش را ناظم قبلا با اطلاع رئیس هنرستان

رسانیده و پس از صدور اجازه اقدام خواهد نمود .

قسمت پنجم - متفرقه

ماده ۳۳ - تعطیلهای رسمی هنرستان مانند تعطیلهای رسمی کشور خواهد بود

ولی در صورتیکه نمایشی در پیش باشد هر عده که رئیس هنرستان حضورشان را لازم

بداند باید بدون عذر موجه حضور یابند و غیبت این قبیل ساعات مانند ساعات رسمی

محسوب خواهد شد .

ماده ۳۴ - در تمام دوره تحصیل بهنجویانیکه درنمایشگاه عمومی هنرستان شرکت نمایند دستمزدی علاوه از کمک هزینه ماهیانه طبق میزانیکه رئیس هنرستان تعیین خواهد نمود دریافت میدارند.

ماده ۳۵ - خروج هنرجویان در ساعات اداری از هنرستان ممنوع است.

ماده ۳۶ - ساعات درس بمقتضی فصل از طرف رئیس هنرستان تعیین میشود.

ماده ۳۷ - وجوه حاصله از جرایم یا استرداد کمک هزینه ها به پیشنهاد رئیس هنرستان و تصویب کمیسیون بمصرف جوایز خواهد رسید.

ماده ۳۸ - رئیس هنرستان مأمور اجرای این اساسنامه خواهد بود.



اساسنامه کمیسیون موسیقی

مصوب ششمین جلسه هیئت مرکزی

مورخ ۲۳ بهمن ماه ۱۳۱۷

ماده ۱ - تهیه آهنگهای موسیقی و سرود های مختلف بمنظور اجرای مرام اساسنامه پرورش افکار بر طبق اصول قواعد موسیقی علمی که اداره موسیقی کشور مأمور ایجاد آن است.

ماده ۲ - تأسیس کلاسهای موسیقی در مرکز و شهرستانها (در شهرستانهای که وسایل فنی موجود باشد) برای تعلیم موسیقی طبق اصول علمی جدید بعلاقمندان موسیقی که بجهاتی تحصیلات آنها درآموزشگاههای موسیقی دولتی میسر نیست.

ماده ۳ - آشنا کردن عموم مردم خصوصاً جوانان بموسیقی جدید بوسیله سخن و آهنگ.

ماده ۴ - دسته های خواننده (کر) و ارکستر که سرود ها و آهنگها را در کنسرتها و مجالس سخنرانی و غیره خوانده و بنوازند.

ماده ۵ - تهیه و نشر مقالات و رسایل و کتب و صفحه های گرامافون برای تعمیم موسیقی جدید.

ماده ۶ - فراهم نمودن تسهیلات برای ورود اشیاء و لوازم مطبوعات موسیقی و جلوگیری از اجحاف فروشندگان بوسایل مقتضی.

ماده ۷ - جمع آوری آهنگهای محلی بوسیله دستگاه مخصوص از نقاط مختلفه کشور

ماده ۸ - فراهم آوردن وسایل چاپ نت.

ماده ۹ - پرداخت دستمزد بهنریشان و مصنفین سرود و موسیقی که کار آنها مورد قبول و استفاده کمیسیون موسیقی بشود. (آئین نامه مخصوصی برای این منظور تنظیم خواهد شد).

ماده ۱۰ - پیش بینی اعتبار کمک هزینه در هر سال برای عده کافی جوانان مستعد داوطلب تحصیل موسیقی بمنظور اجرای مرام پرورش افکار.

اساسنامه کمیسیون مطبوعات

مصوب هفتمین جلسه هیئت مرکزی

مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۱۷

ماده ۱ - کمیسیون مطبوعات از چند بخش تشکیل میشود از قبیل بخش نامه نگاری - نویسندگی - چاپ و آگهی و شعبه های دیگر که در صورت لزوم ایجاد خواهد شد.

قسمت نامه نگاری

ماده ۲ - کمیسیون مطبوعات برعهده دارد برای اصلاح سبک نامه نگاری آئین نامه ای تهیه نماید که نشریات را بانواع تقسیم کرده حدود نگارشات و سایر مختصات و وظائف هر يك را معلوم نماید.

ماده ۳ - کمیسیون موظف است هیئتی از نویسندگان فراهم آورده موضوعات و مقالاتی بمنظور اجرای مرام پرورش افکار برای درج در مطبوعات و نمونه دادن بنامه نگاران تهیه نماید.

ماده ۴ - کمیسیون مطبوعات مکلف است در طرز نگارش روزنامه ها بررسی و انتقاد نموده نویسندگان را بحسن انشاء و مطلب رهبری نماید.

ماده ۵ - کمیسیون مطبوعات بخشی برای رهبری آگهی دهندگان و انشاء آگهی های جالب و هیئتی از نقاشان برای آگهی های مصور و کاریکاتور و تصویرات دیگر تشکیل خواهد داد.

ماده ۶ - کمیسیون موظف است در طرز صفحه بندی روز نامه ها دقت نموده تعلیمات لازم بدهد .

ماده ۷ - کمیسیون وظیفه دارد از رقابت هایی که از هر حیث بخوبی روزنامه ها لطمه بزنند جلوگیری نماید.

ماده ۸ - کمیسیون مطبوعات طرز تقسیم آگهی های دولتی را بروزنامه ها و مجلات و نرخ چاپ آنها مورد توجه قرار داده هر دفعه که نظری داشته باشد باطلاع هیئت مرکزی پرورش افکار میرساند .

قسمت کتاب

ماده ۹- کمیسیون مطبوعات هر ساله تالیست موضوع در زمینه مرام پرورش افکار برای نوشتن بیست کتاب بمسابقه میگذارد. پرداخت جایزه بمؤلفین تابع آئین نامه جوایز بوده ولی پرداخت دستمزد نویسندگان کتابهای پذیرفته شده بوسیله کمیسیون مطبوعات و برطبق آئین نامه نویسنده کی صورت خواهد گرفت.

ماده ۱۰- کتابهاییکه کمیسیون مطبوعات پذیرفته و بخرج خود چاپ میکند متعلق به کمیسیون خواهد بود.

ماده ۱۱- کمیسیون مطبوعات بر عهده دارد وسایل چاپ را تکمیل نموده و توسعه دهد.

ماده ۱۲- کمیسیون مطبوعات بوسیله متخصصین شرایطی برای ماشینهای چاپ روزنامه ها و مجلات تعیین نموده از بکار انداختن ماشینهای چاپ ناقص و کهنه جلوگیری خواهد نمود.

ماده ۱۳- کمیسیون موظف است وسایل ایجاد کلاس چاپ برای تهیه چاپگرهای لایق و متخصص فراهم نماید.

ماده ۱۴- کمیسیون حق خواهد داشت ماشینهای چاپ موجود را متعلق بهر کس و بهر بنگاهی باشد بازرسی نموده در تعمیر و اصلاح آنها کمک نماید.



اساسنامه بنگاه روزنامه نگاری مصوب یازدهمین جلسه هیئت مرکزی

مورخ ۲۸ اسفندماه ۱۳۱۷

ماده ۱ - بنگاهی در دانشکده حقوق بنام بنگاه روزنامه نگاری تأسیس میشود.

ماده ۲ - دوره تحصیلات بنگاه روزنامه نگاری فعلاً یکسال خواهد بود.

ماده ۳ - برای ورود به بنگاه روزنامه نگاری داوطلب باید واجد شرایط

ذیل باشد :

(۱) حسن اخلاق

(۲) گواهینامه تحصیلات متوسطه

(۳) انجام خدمت زیر پرچم یا داشتن معافیت دائم از آن

(۴) صحت مزاج

(۵) تابعیت ایران

تبصره ۱ - اشتغال بتحصيل در دانشکده ها بدانشجو حق میدهد که در این بنگاه بدون اینکه راجع بشرايط ورود از او تحقیقی شود ثبت نام نماید.

تبصره ۲ - کارمندان و نویسندگان فعلی روزنامه ها با معرفی مدیر مسئول و واجد بودن شرایط میتوانند در کلاس روزنامه نگاری شرکت نمایند ولی گواهینامه متوسطه از آنان مطالبه نخواهد شد.

ماده ۴ - برنامه بنگاه روزنامه نگاری عبارتست از :

(۱) زبان عربی و یکی از زبانهای زنده

(۲) روزنامه نگاری (موضوع دادن برای نگارش یا نشان دادن نمونه های

مطبوعات بزرگ عالم - سرمقاله نویسی و نگارش مقاله های سیاسی و اقتصادی و مالی و تجارتي) تقریظ شامل کتاب - هنر - موسیقی - نمایش - سینما.

۳ (اصول روزنامه نگاری (خبرنگاری - ترقی و توسعه روزنامه در
عصر حاضر - سیاست روزنامه - روانشناسی توده - قانون مطبوعات ایران و آئین نامه
های آن .)

۴ (تاریخ معاصر اروپا و ایران و کشور های مجاور .

۵ (تند نویسی .

ماده ۵ - پس از ختم تحصیل و قبول شدن در امتحان دانشجویان گواهینامه
روزنامه نگاری از وزارت فرهنگ دریافت خواهند نمود .

ماده ۶ - آئین نامه های اجرای این اساسنامه را دانشکده حقوق تهیه
خواهد کرد .



اساسنامه جوایز

مصوب چهاردهمین جلسه هیئت مرکزی

مورخ ۶ خردادماه ۱۳۱۸

برطبق ماده نهم اساسنامه سازمان پرورش افکار اساسنامه ذیل برای طرز تعیین جوایز به بهترین نویسنده - سخنران - مصنف موسیقی و سرود ساز و نویسندگان نمایشنامه وضع میشود:

ماده ۱ - کسانی که در زمینه موضوعات :

میهن دوستی و شاه پرستی - افتخارها و غرور ملی - ایمان بترقیات کشور و اصلاحات آن - وظایف ملی - فداکاری در راه مصالح عمومی - ایجاد علاقه بزندگانی نوین و امثال اینها مقاله‌ای تنظیم یا کتاب و رساله‌ای تدوین یا منظومه و سرود و آهنگ مهیج ساخته و یا نمایشنامه‌ای تهیه کرده یا سخنرانی مؤثری در مجالس یا بوسیله رادیو ایراد نموده باشند میتوانند يك نسخه از کار خود را با توضیحات لازم و نام و نشان فرستنده برای رسیدگی و تعیین جایزه آن بدیرخانه سازمان پرورش افکار ارسال دارند. ادارات فرهنگ و کمیسیونها و شعب سازمان پرورش افکار نیز مراقبت خواهند نمود نام و نسخه‌ای از کار کسانی را که در زمینه پرورش افکار خدمت شایانی انجام داده اند برای تعیین جایزه بدیرخانه بفرستند .

ماده ۲ - هر يك از کمیسیونهای ششگانه سازمان پرورش افکار آئین نامه‌ای راجع بطرز تشخیص جوایز و نکات فنی که در موضوعات مختلف باید رعایت شود تنظیم و بتصویب هیئت مرکزی خواهد رساند .

ماده ۳ - دیرخانه سازمان پرورش افکار موضوعاتی را که برای تعیین جایزه برسد برای رسیدگی متناسب موضوع هر يك میان کمیسیونها توزیع خواهد کرد .

ماده ۴ - کمیسیونها هر يك از موضوعها را برطبق آئین نامه مربوط بدان موضوع و در صورت لزوم با جلب نظر کارشناسان رسیدگی کرده و تکلیف هر کدام را یکی از طرق ذیل با ذکر جهات و دلایل معین و بهیئت مرکزی گزارش خواهند داد :

۱ - بسیار پسندیده

۲ - پسندیده

ماده ۵ - هیئت مرکزی گزارش کمیسیونها را در باره موضوعها ئیکه با قید « بسیار پسندیده یا پسندیده » پذیرفته شده است رسیدگی کرده بر حسب اهمیت و چگونگی موضوع یکی از جوایز ذیل را معین خواهد کرد.

۱ (مدال سرافرازی برنز

۲ (مدال سرافرازی نقره

۳ (مدال سرافرازی طلا با عنوان نامور.

تبصره - عده جوایز نقدی و مبلغ هر يك را همه ساله هیئت مرکزی معین خواهد کرد و جوایز نقدی ممکن است با مدال یا بی مدال داده شود.

ماده ۶ - جوایز مذکور در ماده پنجم بموجب حکم مخصوصی بامضای ناظر دولت در سازمان پرورش افکار و رئیس هیئت مرکزی اعطاء میشود.

ماده ۷ - جوایز مذکور در ماده پنجم روز چهارم اردیبهشت هر سال در ضمن جشن عمومی و با تشریفات خاصی ببرندگان داده میشود.

ماده ۸ - بهر يك برندگان جوایز روزت مخصوصی داده میشود که درمجامع عمومی بسینه خود نصب نماید. سازمان پرورش افکار برای ثبت نام کسانی که عنوان نامور بآنان اعطاء کرده لوحه ای بنام لوحه ناموران ترتیب خواهد داد. بعلاوه گیرندگان جوایز مذکور در ماده پنجم از امتیازاتی که سازمان پرورش افکار برای کارکنان خود تحصیل میکند بهر مند خواهند گشت.

ماده ۹ - سازمان پرورش افکار ممکن است تهیه مقاله یا رساله یا کتاب یا نمایشنامه یا آهنگ و سرود یا سخنرانی را بمسابقه گذارده و برای عده ای از برندگان ردیف اول بتشخیص خود جوایزی معین نماید. این نوع مسابقه ها در روزنامه ها اعلان و دریافت کنندگان جوایز مشمول این اساسنامه خواهند بود.

نخستین رشته

سخنرانیهای پرورش افکار

که

از ۱۳ بهمن ۱۳۱۷ تا ۴ خرداد ۱۳۱۸

در تهران

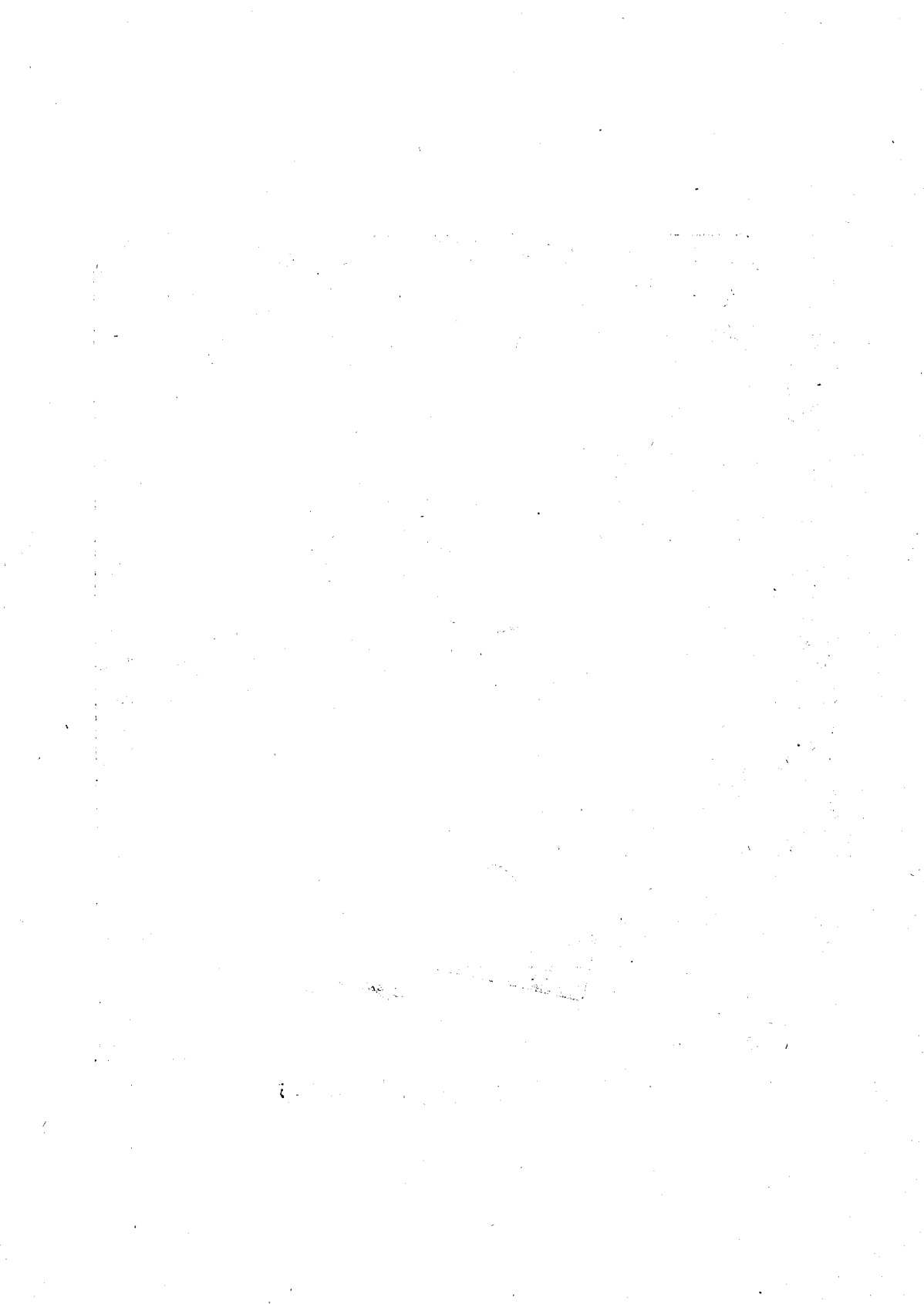
در

تالار

دیرستان دارالفنون

ایراد شده است

.....





تهران - نمای جنوبی دبیرستان دارالفنون



سخنرانی

جناب آقای دکتر متین دفتری

وزیر دادگستری

.....

راجع به :

پرورش افکار

بر حسب دعوتی که از طرف هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار شده بود جناب آقای نخست وزیر و آقای رئیس مجلس شورای ملی و آقایان وزیران و معاونین و نمایندگان مجلس شورای ملی و مدیران کل و رؤسای وزارتخانه‌ها و استادان و دانشیاران و گروه زیادی از رجال و محترمین و دانشمندان و دانشجویان در این جلسه حاضر بودند.

قبل از شروع بمطلب لازم میدانم به آقایان محترمی که قدم رنجه فرموده و این مجلس را مزین فرموده‌اند از طرف خود و بنام هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار سپاسگزاری صمیمانه تقدیم نمایم و بطوری که آقایان مسبوق هستند این جلسات سخنرانی برای اینکه مقصود سازمان ما کاملاً روشن شود ادامه خواهد داشت و جلساتی روزهای پنجشنبه در این زمستان خواهیم داشت و از آقایان استدعا میکنم که بلطف خودشان ادامه دهند و در جلسات دیگر هم مرتباً تشریف بیاورند.

اما موضوع سخنرانی امشب :

حقیقه و وظیفهٔ مشکلی بعهدهٔ بنده است برای اینکه مطالب و معانی زیادی است که

بنده باید بعرض برسانم و ناچارم در هر قسمت باختصار بگویم و اگر فکر خود آقایان که اینجا تشریف دارند کمک بنده نشود ، مقصود عرض بنده این است که عرایض را که باختصار میکنم محتاج بمطالعه است و قتیکه بخارج تشریف میرید بذهن بسپارید و در اطراف آن فکر کنید والا میترسم که بنده وظیفه خودم را نتوانم انجام دهم .

بنده اینجا عرض میکنم بعد از من در هفته های آینده سخنرانیهای زبردست تر از بنده در این کرسی تشریف خواهند داشت و نقص آنرا رفع خواهند کرد .

قبل از اینکه وارد اصل موضوع بشوم محتاج هستم که يك مقدمه بعرض آقایان برسانم آن مقدمه راجع است باساس فکر جامعه یعنی ملت .

میخواهیم بدانیم که این کلمه ملت در سابق دارای چه معانی بوده است و امروز دارای چه معانی است . سابقاً و قتیکه میگفتند ملت ، و قتیکه میگفتند جامعه مقصودشان البته يك توده و نفوسی بود که در يك سرزمین زندگانی میکنند و البته جهات مشترکی هم داشته که در درجه اول عبارت بود از زبان ، مذهب ، نژاد و از این قبیل وقتی میگفتند ملت بعضی معتقد بودند که ملت عبارت از جامعه ایست که دارای يك زبان مشترك باشد بعضی میگفتند خیر زبان کافی نیست باید مذهبشان هم مشترك باشد بعضیا اضافه میکردند که علاوه بر آنها نژادشان هم باید مشترك باشد بعضیا نظرشان بالاتر میرفت و میگفتند که ملت يك گذشته یعنی يك تاریخ مشترکی باید داشته باشد . این تعریفها بعقیده من تمام صحیح است ولی هیچکدام تام و تمام نیست هر کدام البته يك جزئی از فکر را میرساند ولی کامل نیست .

بعد ها در طی قرون متمادی ملت يك موضوع و معنای دیگر پیدا کرد و جامعه دارای شخصیتی شد تا اینکه رفته رفته در قرن نوزدهم شخصیت ملت محقق شد و ملت يك شخصیت جدائی پیدا کرد و مقصود از ملت نه تنها این بود که يك جماعتی در يك سرزمینی زندگانی بکنند بلکه مقصود این بود که از هر حیث منافع مشترك داشته باشند که آنها را جمع کرده باشد و ملت دارای يك شخصیتی باشد و حاکمیت داشته باشد یعنی مجموعه شان حاکمیت پیدا کنند . در طی قرن نوزدهم در مقابل شخصیت ملت شخصیت افراد

هم کاملاً موضوعیت داشت حتی برابری میکرد و گاهی هم شخصیت افراد بشخصیت ملت میچسبید ولی رفته رفته در اوایل قرن بیستم مخصوصاً بعد از جنگ بین المللی يك انقلاب فکری بین متفکرین پیدا شد و در موضوع شخصیت ملت معتقد شدند باینکه **جامعه فوق همه چیز است** و افراد میبایستی در مقابل جامعه محو باشند یعنی هر جا که منافع افراد با منافع جامعه مقابل شود همیشه منفعت جامعه باید برتری داشته باشد. برای اینکه خوب مطلب را مجسم کنم متوسل میشوم بعلم شیمی.

در علم شیمی يك فرقی است بین اختلاط و ترکیب ، اجسام را باهم مخلوط میکنند ولی در هر ساعت ممکن است جدا کرد.

ولی با يك قوه حرارت یا انرژی دیگری ممکن است طوری مخلوط نمود که دیگر از هم جدا نشود و آن ترکیب است. تغییر نظری که راجع بجامعه پیدا شده در قرون متمادی مثل همین فرقی است که بین اختلاط و ترکیب است. امروز در این قرن بیستم بخصوص در این روزگاری که ما زندگی میکنیم ملت یعنی ترکیب افراد ، یعنی افراد بدرجه ای مخلوط شده اند که آنها را بهیچوجه نمیشود از هم تجزیه شان کرد زیرا بطوری ترکیب یافته اند که نمیشود تفکیک کرد. این تعبیر را برای این عرض کردم که برگردیم بمطلب خودمان و به بینیم جامعه خودمان در این تحولات فکری چه قسم است.

ملت ایران ملت کهن سالی است در اینجا موضوع بحث من این نیست که بخواهم خطابه ای راجع بافتخارات ایران باستانی عرض کنم این از موضوع بحث من خارج است و اگر هم اینجا راجع بمسائل اجتماعی گذشته صحبت میکنم مقصودم انتقاد نیست بلکه تحقیق علمی در مطلب است.

جامعه ما قطع نظر از افتخارات دوره باستانیش و جنبه ادبی بزرگی که بواسطه وجود شعرا و فلاسفه بزرگ ما در قرون وسطی حاصل شده و از افتخارات ما است از حیث جامعه تا اندازه ای قابل مطالعه است. ما در قرون وسطی يك وضعیت مخصوص اجتماعی داشتیم و عوامل مختلفی هم البته در این کار دخالت داشت.

در ایران از قدیم البته جماعتی زندگانی میکردند و ملت ایران يك ملت کهن سالی است ولی این موضوعی که بنده میخواهم امشب ثابت کنم این است که ملت ایران بآن معنای قدیم که همه از ملت میفهمند همیشه وجود داشته . عوامل وحدت که از زمان قدیم در بین ما بوده عبارت بوده است از زبان و مذهب البته اینها در جای خود دو عامل بزرگی است که بین همه ملتها مؤثر میاشد و بین ما هم مؤثر بوده ولی متأسفانه این دو عامل هم در گذشته دچار لطماتی شد که تا اندازه ای میشود گفت که در قومیت ما بی تأثیر نبوده قطع نظر از این امور وقتی درست نگاه کنیم میبینیم در ایران بواسطه موانع بزرگی که در زندگانی اجتماعی داشت جامعه بمعنای حقیقی کلمه تشکیل نشده بوده چرا ؟

برای آنکه (خیلی با نظر سطحی عرض میکنم چون مجال نیست وارد جزئیات بشوم) می بینیم در قرون وسطی و حتی در قرن بعد هم تا قرن نوزدهم افراد این کشور بکلی از هم بی اطلاع بودند علاقه و منافع مشترکی بین آنها نبود . طرق و شوارع موجود نبود حتی در داخل شهرها هم وسائل ارتباطیه فراهم نبود و حرکت از يك محله بمحله دیگر مسافرت حساب میشد از خودشان و از دنیا بی خبر بودند و قتیکه يك حکمران یا فرمانفرما یا والی از تهران بشیراز حرکت میکرد تابشیراز برسد دو ماه طول میکشید به بیرون شهر نقل مکان میکردند و هر روز يك منزل راه میرفتند تا میرسیدند بمقر مأموریشان البته این در اوضاع اجتماعی ما تأثیر داشت و نتیجه اش این بود که قسمت های کشور بهم ارتباط و آشنائی نداشتند اختلاط و امتزاج فرع آشنائی و ارتباط است خوب از این گذشته حکومت ما هم بیشتر جنبه ملوک الطوائفی داشت و خارج از ملت بود و مردم آن تکالیف مدنی و اجتماعی خودشانرا بر غبت ادا نمیکردند برای اینکه بحکومت يك نظر دیگری نگاه میکردند مثلاً مالیات را در آن زمان باج میگفتند مالیات گرفتن را در آن زمان میگفتند باج میگیرند .

واقعاً باج هم بود برای اینکه صرف حوائج عمومی نمیشد . حتی سرباز ایرانی مزدور بود بعلاوه يك بنیچه هم داشتیم که بعضی از ولایات هم بانواع وسائل از آن

فرار میکردند « حالا اگر در بین آقایان از کاشان کسی باشد بایشان بر نخورد » قوم کاشان يك عناوینی خودشانرا از سرباز گیری و بنیچه معاف کرده بودند و میگفتند کاشانی آنقدر ترسو است که قابل اینکه سرباز شود نیست در صورتیکه ما میبینیم امروز کاشانها خیلی دلیر هستند و سرباز کاشی مثل سرباز هر شهرستان دیگری فداکاری میکنند خلاصه این وضع افق مردم را طوری محدود کرده بود که میتوانم عرض کنم يك حس دنائت در بعضی طبقات تولید شده بود.

بخاطر دارم یکی از دوستان که اهل اصفهان بود نقل میکرد که در يك محله در دکانی چند خانوار میآمدند صبح تا غروب مینشستند تحقیق کردم معلوم شد که اینها از يك موقوفه سالی دو خروار گندم بآنها میرسد و تمام زندگانی آنها از همین دو خروار گندم میگردد و آنها صبح تا عصر مینشستند صحبتشان این بود که از هم میپرسیدند که دیشب چه خوردید و چه کردید ! ؟

افکار اجتماعی ما از این قبیل بود مردم در جهل نسبت یکدیگر زندگی میکردند. نه تنها نسبت یکدیگر بلکه از دنیا هم بکلی بیخبر بودند اگر بخواهید خوب متوجه بشوید بهترین کتابی که زندگانی آروز را مجسم میکند کتاب حاجی بابای اصفهانی است. اگر باین کتاب مراجعه کنید می بینید که دولت هم در آن ایام از همه چیز دنیا بی خبر بود.

يك میرزا فیروز نامی را فرستادند بارو پا که از آنجا گزارش بفرستد. بعد از چند ماه که رفت و تحقیقات کرد گزارش بی اندازه سطحی و مضحکی فرستاد که داستانی است خیلی خواندنی و بهترین کتابی است که اوضاع آن روز را شرح میدهد.

خلاصه اوضاع ایران در گذشته اینطور بود. رفته رفته حکومت و ملت ما را تضعیف میکرد و این ضعف در قرن نوزدهم بعد اعلا رسید بطوریکه اجانب کشور ما را میدان دسائس خودشان کرده بودند و در اوایل قرن بیستم در نتیجه این دسائس و بعضی جریانات دیگر در اینجا اسماً حکومتی بعنوان حکومت ملی تشکیل شد ولی متأسفانه جز اسم چیز دیگری نبود.

بنده مقصودم این نیست که امشب خاطر آقایان را از اوضاع گذشته متأثر کنم
 اینها چیزهائی است که اکثر آقایان بوده و دیده‌اید و محتاج بتکرار نیست فقط بنده اینجا
 بطور فهرست عرایضی میکنم برای اینکه بتتبعه برسیم. بالاخره روزگار ما روز بروز
 تیره تر میشد تا اینکه جنگ بین‌المللی رسید و این جنگ پرده از روی کارها برداشت
 و بحران حیات ملت ما بعد اعلاش رسید و اگر يك تفضل الهی نبود و در
 هزار و دویست و نود و نه یکدستی از غیب بیرون نمی‌آمد و ما را
 از پرتگاه هلاکت نجات نمیداد امروز معلوم نبود ما در چه حالی بودیم.
 نهضت ۱۲۹۹ متأسفانه چند سال اولش مصادف شد بایک موانع بزرگ داخلی
 و وقت دولت ما بیشتر صرف عوامل اختلالات داخلی شد و میتوان گفت که فقط در
 این پنج شش سال اخیر است که کارهای بزرگ در این کشور شده است و الا پیش از
 آن تمام وقت ما صرف آن اختلالات شد و میتوانم بگویم که در این شش هفت سال
 اخیر بوده است که ملت و جامعه بآن معنائی که در مقدمه عرض کردم بنیان و اساسش
 گذاشته شده است چرا؟

بعقیده بنده قانون نظام وظیفه یکی از قدمهائی بود که بنیان این کشور را گذاشت
 نظام وظیفه یعنی چه؟

یعنی افراد کشور خودشان بفهمند بایستی برای دفاع کشور خودشان سهیم و
 شریک باشند و خدمت سربازی را انجام کنند. این اول قدمی بود که اشتراك منافع
 ایجاد کرد. این طرق و شوارعی که ساخته شد بنیان ملیت را ایجاد کرد.
 بوسیله ساختن این راهها و وسائل ارتباطیه بود که مردم بهم اختلاط پیدا
 کردند و آن ترکیبی که باید بوجود بیاید بوجود آمد.

همینطور سیستم مالیات جدید ما. یکوقتی مردم مالیات را بطور غیرمتساوی
 میدادند و قوانینی که در این چند سال اخیر گذشت مردم را در مقابل پرداخت
 مالیات مساوی کرد و مالیات صرف حوائج عمومی، صرف آبادی کشور میشود، از همه
 گرفته میشود، برای همه خرج میشود، اینهم یکی از عوامل ایجاد بنیان ملیت ما بود.
 بالاخره بزرگترین کاری که بعد شد مسئله راه‌آهن بود که از هر چیز بیشتر ملیت ما را

ثابت کرد و بنیان ملیت ما بوسیله راه آهن برقرار شد که چندین میلیون پول، ملت از عواید خودش پرداخت و این خط آهن در سراسر ایران کشیده شد.

اگر آقایان تشریف داشتند آن روزی که این خط جنوب و شمال بهم متصل میشد در ایستگاه فوزیه فرمایشات ملوکانه را اصفا کرده بودند میفهمیدند که بنده چه میخواهم عرض کنم آنروز که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی باچه بیان مؤثری از ملت ایران تقدیر فرموده و تأیید فرمودند که ملت، ملت است.

حالا این مقدمات برای این بود که بنده مقصودم را عرض کنم بطوریکه عرض کردم ما ملتی هستیم خیلی کهن سال و قدیمی شاید از ما ملتی قدیمتر نباشد ولی ملت بآن معنای قدیم کلمه بود و ملت و جامعه بمعنای قرن بیستم را میشود گفت که در این چند سال اخیر تازه پابصره وجود گذاشته است و وقتی که جامعه در کشور ما بوجود آمد و موضوعیت و مصداق پیدا کرد بایستی که معنیش بتمام معنی محرز شود ملت و جامعه را میشود کاملاً تشبیه کرد بیک فرد بشر یعنی ارگانیسم انسان: همانطور که انسان دارای قوه حیاتی و قوه تفکر است هم جسم دارد، هم روح دارد، هم چشم دارد هم گوش دارد تمام وسائل را دارد که با محیط خارج رابطه داشته باشد همینطور هم ملت را میشود از این حیث مثل یک فرد بشر فرض کرد.

موضوعی که مورد نظر ماست موضوع روح ملت است ما فعلاً بجسم کار نداریم منظور ما روان است و اینجا مجبورم که گریزی بروانشناسی بزنم همانطوریکه در روان شناسی ملاحظه فرموده اید که احساسات مختلفه متنوعی که در یک فرد بشر هست در یک ملت هم موضوعات مختلفه روانشناسی را کاملاً میشود مطالعه کرد همانطور که انسان بایستی اراده داشته باشد و اگر ندارد باید بوسیله تربیت پرورش داد همانطور یک ملتی را مخصوصاً یک ملت نوزادی بایستی دارای اراده باشد، دارای وجدان باشد. مقصود وجدان بمعنی اخلاق نیست وجدانی است که موضوع بحث روان شناسی است و مقصود این است که یک نفر انسان قوه تمیز داشته باشد نسبت بخوبیها و بدیها که بطور خلاصه آنرا وجدان میگویند، همانطور که یک نفر انسان بایستی وجدان داشته

باشد ، ملت هم باید دارای وجدان ملی باشد ، باید دارای اراده باشد ، اراده اش هم قوی باشد . خلاصه يك ملت زنده بایستی مثل يك انسان زنده باشد درست توجه بفرمائید اینجا وقتی میگوئیم جامعه یعنی جامعه از حیث اینکه جامعه است قطع نظر از افراد همانطور که يك فرد بشر بایستی دارای احساسات باشد در موقع خوشی بخندد و در مواقع بدبختی و پیش آمد های بد متأثر شود ملت هم باید دارای احساسات باشد .

x

ملت زنده بایستی از پیش آمد های خوب خودش احساسات شغف و سرور خودش را ابراز کند از بدبختیهاى که متوجه عموم است بایستی متأثر شود .
اگر کسی بمقدسات ملی او توهین میکند بایستی متأثر شود ، خشمگین شود ، همانطور که يك انسان زنده بایستی ایده آل داشته باشد دارای عشق و علاقه بیک موضوعات عالیّه باشد بایستی يك جامعه هم همینطور باشد حالا میبینیم این احساسات در ملت ما تا چه اندازه قوت گرفته است و رسوخ پیدا کرده است ، اگر يك یگانه (واقعاً متأثرم از این یانی که در اینموقع میکنم) در يك روزی از روز های اعیاد ملی ، جشنهای ملی وارد این کشور بشود و باو بگویند که امروز يك جشن ملی است ، یکی از روز های تاریخی این کشور است که یکی از بزرگترین کارهای کشور در این روز واقع شده رجوع کند به قیافه های مردم جز خمودگی و خاموشی چیز دیگری حس نخواهد کرد در صورتی که دیده ایم در خارجه در يك روزهایی که یادگار اینکه در چنین روزی چنین خوشبختی بملت روی داده همه مسرورند ، همه خوشحالی میکنند اظهار مسرت میکنند و صدای احساسات مسرت آمیز مردم را همه میشنوند برای اینکه این يك جشنی است مربوط بشخصیت عموم ، شخصیت ملت .

اما در اینجا اگر جزئی پیش آمدی که مربوط بمنافع خصوصی باشد يك بدبختی که مربوط بشخص ما باشد پیش آید گریه و زاری میکنیم همینطور برعکس پیش آمد های خوش مربوط بخود ما باشد خنده میکنیم ولی آن احساساتی که مربوط بیک جامعه و ملتی است و آن احساساتی که مربوط بعموم است و بایستی آنرا ابراز کنیم تا خود را مثل يك ملت زنده نشان بدهیم متأسفانه آنطور که باید از ما ظاهر

نمیشود هنوز از خاطرها فراموش نشده در دوره های گذشته يك روزگاری بود که در این کشور مجالس عمومی ما مجالس گریه بود و اگر من اشتباه نکرده باشم و آن اطلاعاتی که ببنده رسیده غلط نباشد در مجالس گریه هم اگر زنهای گریه میکردند برای بدبختی های شخص خودشان بود نه برای عنوان عمومی مجلس آنچه تا بحال عرض کردم يك مقدمه ای بود ، دهلیز مطلب بود ، باصطلاح حالا کم کم وارد بحث سازمان پرورش افکار میشویم . اگر بعضی تصور کردند که سازمان پرورش افکار يك دستگاهی است برای تبلیغات کارهای دولت اشتباه بزرگی است .

دولت شاهنشاهی بهیچوجه معتقد به تظاهر نیست برای آنکه وظایفی که خودش انجام میدهد محتاج بهیچگونه تظاهر نیست یعنی اصلاحاتی که شده است در این چند سال و همه روزه میشود بقدری زبان دارد و فصاحت و بلاغت دارد که محتاج بهیچگونه تبلیغ نیست هر کس چشم دارد می بیند ، هر کس گوش دارد میشنود ، يك راه آهن ، يك کار باین بزرگی که در این کشور شده است آیا محتاج بتبلیغ است ؟ کار باین روشنی از پول شاهی ، شاهی مردم یعنی از عایدات عمومی کشور ساخته شده است برای منظور عمومی ، برای رفاه عمومی ، برای اصلاحات اساسی اقتصادی کشور ، آیا این محتاج بتبلیغ و توضیح است ؟ خیر ! آقایان موضوع پرورش افکار این است :

در این زمان ، در این عصر دولتها يك وظایفی پیدا کرده اند کلیه حکومتها در این قرن بیستم يك تکالیفی برایشان متوجه شده که این تکالیف در سابق متوجهشان نبود . دولت ها امروز يك مسؤولیت زیادی دارند که بایستی نسبت بفرهنگ عمومی منظورم وزارت فرهنگ نیست مقصودم از فرهنگ آن معنای عمومی و وسیع کلمه است دولت های امروز یعنی يك دولت بیدار و هشیاری نمیتواند نسبت بفرهنگ عمومی جامعه خودش بی علاقه و بی نظر باشد در فرهنگ و افکار يك جامعه يك قوای مضر و يك قوای سودمندی هست دولت مکلف است که بر علیه آن قوای مضر مبارزه کند و قوای سودمند را تقویت کند تا در نتیجه این مراقبت يك وجدان ملی و يك اراده قوی ملی

و يك پرورش معنوی در جامعه بوجود بیايد خلاصه دولتها مكلف هستند امروز در دنيا مراقب باشندكه تمام عواملی كه موجب اختلال میشود در يك جامعه آن عوامل را براندازند و تمام عواملی كه موجب وحدت فكري است تشويق كنند و تقويت كنند. در يك جامعه كافی نیست كه فقط اصلاحات اجرا شود از نظر وظیفه دولت اجرای اصلاحات تنها كافی نیست بلكه بايستی بمردم، بجامعه يك تعليماتی، يك افكاری داده شود كه معنی اصلاحات را بفهمند، باصلاحات آشنا شوند و قدرش را بدانند و باصلاحات علاقمند شوندكار خوب بجای خودش صحيح است ولی در مردم بايد ايجاد يك فكري كرد كه كمك بمردم بكنند و مردم آشنائی بمصالح عمومی خود پيدا كنند راه صلاح و صواب را بشناسند خلاصه وظیفه دولت ها در فرهنگ عمومی اين است كه سعی كنند قوای معنوی ملت، قوائيكه در يك ملت هست باهم كمك باشند.

ما در يك عصری زندگانی میکنیم كه شواهد زياد داریم و محتاج بتاريخ گذشته نیستیم امروز ميبنيم افكار متشتتی كه در بعضی از ملل بزرگ هست چه بحران های خطرناکی ايجاد کرده است و حیات آنها را در مخاطره ميگذارد اين است كه يك دولت بيدار مسؤل است، موظف است كه تشتت را از میان ببرد و يك قوای معنوی واحدی در جامعه خودش ايجاد كند.

بنده هیچوقت عادت ندارم چه در نوشتجات خودم و چه در بیاناتی كه میکنم استناد باشعار كنم ولی بعضی اشخاص هستند كه ميل دارند معانی و گفتار بزرگ باشعار نغز ثابت شود برای خاطر آن دسته اشعاری كه بدست بنده رسیده كه ثابت میکند مقصود از نیروی معنوی يك ملتی چیست و از شعراء متأخر است بنده فقط دوييتش را ميخوانم.

می گوید :

غرض زانجمن واجتماع جمع قواست هر آنچه نفع تصور کنی در آن گنجاست
ز فرد فرد محال است کارهای بزرگ ولی ز جمع توان خواست هر چه خواهی خواست
روی این افكار بوده، روی این مسؤلیتی كه متوجه دولت میشود بوده است
برای تقويت از فرهنگ عمومی دولت مصمم شده كه اين سازمان پرورش افكار را
بوجود بياورد.

رل مهم سازمان پرورش افکار این است :

مبارزه معنوی برای تقویت روح ملت .

این خلاصه مأموریتی است که سازمان پرورش افکار دارد برای اینکه گفتیم در ملت و در هر ارگانیزم زنده باید اراده باشد هرچه زنده است چه يك فرد باشد چه يك جامعه باید اراده داشته باشد که شرط اول زندگی این است ولی بعضی اراده ها ضعیف است بایستی تقویت کرد وجدان ملی را تکرار میکنم ، وجدان ملی را بایستی پرورش داد تا اینکه کارهای مفید را بفهمند و خوب و بد را تمیز بدهند و واقعاً باصلاحات اساسی علاقمند شوند برای فهمیدن یعنی وقتی مطلب يك جائی میرسد که باید فهمید (فهمیدن کارآسانی نیست) چه يك فرد چه يك جامعه و قتیکه بخواهد بفهمد و خوب را از بد تمیز بدهد باید قوه فهم داشته باشد برای قوه فهم دريك کشوری فرهنگ لازم است مقصود از فرهنگ همان کلمه محدود نیست مقصود همان معنای بزرگی است که باصطلاح کولتور میگویند و خلاصه سازمان پرورش افکار اهتمام دارد که احساسات عالیه و ظرفیه را در ملت و جامعه ایجاد و پرورش دهد .

بنظر بنده ازین تمام احساسات لطیف ترین و ظریفترین احساسات هم برای يك فرد هم برای يك جامعه عشق است حالا متأسفانه وقت بمن اجازه نمیدهد راجع بآن صحبت کنم و بسط بیان کنم امیدوارم ناطقینکه بعد از بنده دراین کرسی ازطرف پرورش افکار ایراد سخن خواهند کرد این نقیصه را جبران کنند . عشق بمعنای ایده آل شرط پیشرفت هرکاری است ، عشق عامل مهمی است بواسطه کمی وقت مجبورم باز برخلاف عادت خودم متوسل شوم بچند بیت از یکی از بزرگترین حکمای خودمان مولوی و چند بیتیکه بدست آورده ام درزمینه عشق و ایده آل که حالا میخوانم مقصود عشق است بمسائل و مقاصد عالیه برای کارهای بزرگ میگوید :

عشق شعله ایست کو چون بر افروخت

هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

باز درجای دیگر میگوید :

هر که در هر پیشه با عشق است یار

کار وی باقی است اندر روزگار

این عشق و ایده آل بکارهای بزرگ است

باز در جای دیگر میگوید :

هر که با عشقی شتابنده بود

عاقبت جوینده یابنده بود

این بیت آخری شاهکارش است :

زان که هر کاری که عشقش مایه شد

مشککش آسان ، گره بگشاده شد

باری تمام احساسات عالیّه ای که موضوع مأموریت ما است موقوف بایجاد فرهنگ بزرگ است در کشور، عرض کردم مقصودم از فرهنگ يك مفهوم بزرگی است که گوهر روحی و معنوی يك ملت را میگویند فرهنگ مظهر قوای خلاقه يك ملت است و سازمان پرورش افکار برای این بوجود آمده است که فرهنگ ایران را با تمام وسائل **که** در دست گرفته است تقویت بکند و فرهنگ را یکی بکند که ما دارای يك فرهنگ باشیم .

برای نیل باین مقصود ما تمام وسایل را در دست گرفتیم از مدرسه و نطق و قلم و موسیقی و رادیو و نمایش سرآمد آنها البته مدرسه یعنی آموزشگاه است برای اینکه آقایان معلمین از استادان ، دبیران ، آموزگاران که اینجا تشریف دارند شاید خودشان ندانند که چه مقام بزرگی را در جامعه دارند و چقدر در نظر ما کارکنان پرورش افکار مقام ارجمندی را دارند برای اینکه معلمین رهبران طبقه جوان این جامعه هستند که آن جوانان امید آتیه ما هستند ، معلمین هستند که فو نهالان ما را باید غرس کنند و اگر نهال از اول کج غرس شد همیشه کج میماند این است که پرورش افکار در درجه اول بر خودش حتم کرده است که با معلم اعم از استاد و دبیر و آموزگار يك تماس مستقیم و دائمی داشته باشد و آنها را متوجه کند با اهمیت فوق العاده که در این جامعه دارند و تکلیف بزرگی که بگردن آنهاست برای اینکه آنها هستند که تماس دائمی با جوانان دارند و آنها هستند که میتوانند جوانهای ما را با عشق و ایمان و همان معنائیکه در آن چند بیت مولوی بعرض رساندم تربیت کنند .

از مدرسه که بگذریم البته موضوع قلم پیش می‌آید در ادبیات اروپائی قلم را تشبیه میکنند به شمشیر برنده روح این هیچ مبالغه نیست .
 البته بنده محتاج نیستم که راجع با اهمیت قلم در افکار و تأثیراتی که در يك جامعه دارد سخنرانی کرده باشم ما این را وسیله بزرگی برای خودمان میدانیم .
 در پرورش افکار بعد از مدرسه بیشتر متوجه مطبوعات خودمان هستیم چه کتاب و چه روزنامه هائیکه مستمرأ منتشر میشود .

کسی منکر اهمیت مطبوعات نیست چنانکه بعضی از علمای حقوق هستند که مطبوعات را قوه چهارم کشور میدانند میگویند همانطور که قوه مقننه و قوه قضائیه و قوه اجرائیه در کشور هست قوه چهارم هم قوه مطبوعات است و مبالغه نیست .
 بعضی از ملل بطوری در اهمیت مطبوعات مبالغه دارند که دیده ام مثلاً در امریکا این فکر هست که میگویند بی حکومت میشود زندگی کرد ولی بدون مطبوعات زندگی نمیشود کرد و متأسفانه مطبوعات ما دارای يك نواقصی است و مطابق ترقیات امروز کشور پیش نرفته است و محتاج است يك اصلاحات خیلی فوری و اساسی و پرورش افکار این مسئله را بیش از همه کارها اهمیت میدهد و امیدوار هستیم که با حسن نیتی که در خود مدیران مطبوعات سراغ داریم این منظور ما هرچه زودتر عملی شود و از حیث ظاهر و باطن یعنی اصلاحات شکلی و معنوی کاملاً مطابق ترقیات امروز کشور ما بشود .

اما وسیله سوم سخن : راجع بسخن من چه بگویم برای اینکه در تأثیرش هرچه بگویم کم است خلاصه روح پرورش افکار سخن است سخنرانی یکی از وسائل مهمی است که ما در دست گرفته ایم .

چند سال است در این کشور سخنرانی میشود و البته ترقی هم کرده است ولی آن راهنمایی کامل که بایستی از حیث سخنرانی از افکار بشود رعایت نشده و امیدواری قطعی داریم که کمیسیون سخنرانی ما در این قسمت يك موفقیت های خیلی برجسته‌ای احراز کند .

وسيله ديگر موسيقي است : موسيقي اهميتش به بيان بنده نيست . موسيقي تازه كننده روح و سرچشمه كمالات است و اين هيچ اغراق نيست براي اينكه مي بينيم موسيقي در انسان كه تأثير دارد هيچ در حيوانات هم تأثير دارد و ما اين را يكي از بزرگترين حربه هاي خودمان ميدانيم و وظيفه ما اين است كه جامعه و ملت بخصوص جوان هاي خودمان را با يك موسيقي اساسي و علمي كه لازمه كار كردن امروز است پرورش بدهيم .

از اين گذشته البته تاثير و نمايش است كه براي همه اينها فكر اساسي كرده ايم و تدابير مؤثري در نظر گرفته ايم اين را هم بايد عرض كنم كه پرورش افكار البته در بدو تشكيل محتاج بتيه مقدمات و تجهيزات است براي پيدا كردن وسايل كار و البته اين ماه هاي اول كه شروع كرديم بيشتر متوجه عوامل كار هستيم براي اينكه تمام وسايل كه در دست داريم از نطق ، قلم ، مدرسه ، موسيقي ، تاثير تمام اينها عوامل لازم دارد و محتاج ب تجهيزات هستيم اين است كه ما در نظر گرفته ايم كه تمام آن دانشمندان را كه تا بحال بواسطه اينكه يك مركزي نبود تا بتوانند آنها معلومات خودشان را مورد آمايش و استفاده قرار بدهند و همچنين تمام كساني را كه داراي استعدادي هستند كه حتي خودشان هم فراموش كرده اند تمام را دعوت كنيم و مجهز كنيم و بگوييم موقع كار است و سازماني بوجود آمده است كه ميتواند از شما استفاده كند و قدر شما را بداند ، بيشرفت سازمان پرورش افكار فرع بر تشريك مساعي اين آقايمان است و چون مييايستي البته هر كسي كه در كشور ، در جامعه داراي يك امتيازات فضلي است و داراي يك قريحه و استعدادي باشد بايد او را تشويق كرد . سازمان پرورش افكار از روز اول متوجه شد كه بايستي دانشمندان و هنرپيشگان در كشور مفتخر و ممتاز باشند .

اينستكه اساسنامه اي در نظر گرفتيم براي تشويق دانشمندان بكار ، اين اساسنامه يك ميداني ايجاد ميكند براي نمايش اشخاصي كه استعداد دارند . چه در قلم چه در سخن ، چه در موسيقي و تاثير و تمام اين وسايلي كه ما در نظر گرفته ايم . ما ميل داريم

اشخاصی که وارد کار میشوند و قابلیت خودشان را ثابت میکنند در این کشور سربلند و مفتخر باشند و شاید دیری نگذرد که خوشبختانه در کشور ما در آتیه نزدیکی در نتیجه سعی و عمل باشخاصی برخورداریم که واقعاً شاید خودشان هم نمیدانستند که اینقدر لیاقت و استعداد دارند.

خیلی معذرت میخواهم از آقایان و از حوصله و صبرتان سوء استفاده کردم و وقت آقایان را تضییع کردم ولی اجازه میخواهم قبل از اینکه کرسی خطابه را ترک کنم روی سخن را با دو طبقه از آقایان متوجه کنم یکی طبقه جوانها و دیگری دانشمندان که خوشبختانه از این دو طبقه عده کافی از برجستگان آنها در اینجا تشریف دارند.

ابتدا مخاطب خودم آقایان دانشمندان یعنی استادان و دیران و آموزگاران را قرار میدهم و عرض میکنم :

آقایان شما نیروی فکری این کشور هستید، شما رهبر جوانهای ما هستید افکار خوب را شما باید پرورش دهید، شما هستید که هر روز با جوانهای ما تماس دارید باید سعی کنید که جوانهای ما بدرسههای کتابی اکتفا نکرده و با ایمان و عشق بزرگ شوند. اما جوانها، مخصوصاً جوانهای دانشجو که اینجا هستند آنها را مخاطب قرار داده و عرض میکنم :

شما امید آینده این کشور هستید از طالع خود خوشبخت باشید که امروز اسباب کار از هر حیث برای شما فراهم شده است فراموش نکنید که یک روزگاری بود که علم و هنر در این کشور خریداری نداشت امروز هر کس مختصر تحصیلی کرده باشد، هر کس از هر خانواده باشد، هر کس که هر لیاقتی داشته باشد مورد استقاده واقع میشود. قدر این روزها را بدانید شما جوانها و دانشجویان امروز یک سرپرستی پیدا کرده اید مثل وجود مبارك والا حضرت همایون ولا یتعهد که کاملاً بشما علاقمند هستند و همیشه خودشان تشریف می آورند در دبیرستانها و دانشکده ها و بکارهای شما با علاقمندی رسیدگی میفرمایند

شما فراموش نکنید که امروز يك معمار بزرگی دارد کشور شما را از ییخ و بن میسازد « دست زدن شدید حضار » ماها خوشوقت هستیم و افتخار می‌کنیم که در چنین عصری زندگانی می‌کنیم و افتخار ما در این است که عمله این ساختمان هستیم و سعادت شما این است که لذت آسایش زندگانی در این بنا را در آتیه خواهید چشید .

غفلت نکنید آقایان جوان ها ! خود را برای يك روز های بهتری آماده و حفظ کنید آینده مال شماست ، هوشیار باشید مثل نیاکان خودتان بر علیه افکار پلید و افکار اهریمنی مبارزه کنید و طوری زندگانی کنید که آتش عشق کشور جوان و موجد بزرگ آن همیشه در قلب شما شعله ور باشد .

(کف زدن ممتد حضار)





تهران - تالار دارالفنون - نمای بیرونی تالار سخنرانی دارالفنون
از قسمت شمال

سخنرانی دوم

۲۰ بهمن ۱۳۱۷

سخنرانی

جناب آقای مظفر اعلم

وزیر امور خارجه

.....

راجع به :

نیروی ایمان



براستی و درستی وقتی این قبیل مجالس فرهنگی پی در پی و این مجامع معارفی متوالی را میبینم که همه از آثار درخشان و برجسته این عصر فرخنده است و مفهوم این واژه‌ها از شه بود و بمصدق اول مجلس بنام شاه توانا و باه قایسه این مجامع و مجالس با مجالس گذشته که همه بخوبی پیاد داریم و حتی اطفال دبستان هم بخاطر دارند ما را متوجه میکند که نخستین وظیفه خود را که تقدیم سپاسگزاری و قدردانی و تشکرات صادقانه از طرف عموم به پیشگاه آن وجود فیاض که تمام این تبدلات و تحولات و ترقیات و سعادت‌ها از وجود پر فیض اوست ادا نمائیم و در آغاز و پایان هر مجلس از جان و دل بگوئیم :

برو مند باد آن همایون درخت

که در سایه اش میتوان برد رخت

دومین سپاسگزاری من بخانه‌ها و آقایان دانشمند و دانشجویان و علاقه مندان و حاضرین گرامی است که با وجود گرفتاریهای روزانه با علاقمندی و رغبت مخصوص

در این مجالس حاضر شده و ما را تشویق مینمایند . لذا از طرف خود و همکاران محترم خود و از طرف سازمان پرورش افکار و کمیسیون سخنرانی که افتخار ریاست آنرا دارم تشکرات صمیمانه خود را بآنان تقدیم میدارم و امیدوارم باتشویقاتیکه میفرمایند بتوانیم در آتیه نزدیکی سخنرانان و سخنوران قابلتر از خود تهیه نمائیم که موضوع مقدس پرورش افکار را که هدف و منظور ماست چنانکه باید انجام دهند و گوی سخنرانرا در میدان سخن بزنند و بر بایند چنانکه فرموده است :

فسحت میدان ارادت یبار

تا بزنند مرد سخن گوی ، گوی

سپاسگزاری سوم متوجه برادر عزیز محترم جناب آقای دکتر متین دفتری وزیر دادگستری است که با وجود کارهای زیادی که دارند برای اجراء منویات مقدسه اعلیحضرت همایون شاهنشاه معظم که علاقه مخصوص پرورش افکار ملت خود دارند این وظیفه مهم را عهده دار شده اند و حقیقه با شوق خستگی ناپذیری در نظارت و اداره سازمان پرورش افکار سعی بلیغ میفرمایند و نیز از این جهت که در خطابه اخیر خود در این مکان با نطقی غرا و بیاناتی شیوا موضوع و مفهوم و منظور پرورش افکار را بطوری روشن و متین توضیح دادند و تشریح فرمودند که مجال سخنرانی برای ناطقین دیگر نمیماند .

خوشبختانه موضوعیکه برای صحبت امشب نصیب من شده است از آن موضوعات دشوار نیست که در اطراف آن بحث و بیان زیادی لازم باشد و محتاج بدلیل و برهان بشود بلکه يك موضوعی است که در همه موجود و بگوش همه آشنا است و ورد زبان همگان است و شاید همه ادعای داشتن آنرا میکنیم آنهم موضوع ایمان و نیروی ایمان است امیدوارم با نارسائی و کوتاهی خود در سخن و سخنرانی بتوانم تا حدی این موضوع را برای مستمعین محترم تشریح نمایم .

ایمان در لغت بمعنای قبول با فهم و ادراك است یعنی فهم و قبول امری از روی علم و معرفت و دانائی ، معنای ایمان ممکن است عقیده و اعتقاد باشد ولی بین

ایمان و عقیده و اعتقاد فرقی است زیرا عقیده را میتوان بطور عام شامل سایر چیزها هم نمود ولی ایمان يك معنى خاصی دارد. مثلاً از یک نفر بدکار این عمل را پرسید میتواند در جواب بگوید که من باینکار عقیده مندم و از روی لفظ و معنى مانعی ندارد ولی ایمان چنین نیست ایمان منحصر است بکارهای خوب و نیکو و ایمان را فقط نسبت به اعمال پسندیده میتوان بکاربرد چنانکه میبینیم و میدانیم در آئین ها چه اهمیت بزرگی بایمان داده اند و معنى ایمان را بقدری بالا برده اند که آن را از معنى لغوی خارج کرده یکنوع انحصار و اختصاصی برای آن قائل شده اند و آنرا بادیانیت توأم کرده اند.

تا این اندازه برای تشریح معنى قاموسی کلمه ایمان اکتفا کرده اینك بمعنی فلسفی و اصلی آن میردازیم تا به بینیم فلاسفه و علمای معرفة النفس ایمان را چگونه تلقی کرده و در اطراف آن چه ها گفته اند.

این علما معتقدند که ایمان نه فقط از صفات ذاتی پسندیده انسانی است بلکه اساس و مبنی آن صفات محسوب میشود و ایمان را موجد و برانگیزنده صفات نیکو دانسته اند.

صفات ذاتی آدمیزاد با خلقت خود انسان تولید میشود این صفات تقسیم میشوند بصفات پسندیده و صفات نکوهیده مثلاً رشادت، شجاعت، سخا، قوت، مردانگی از صفات پسندیده است و عکس آنها جبن، خبث نیت، خست و امثال آنها از صفات نکوهیده است که بقول علمای فلسفه توأم با خلقت انسانی است بطوری که استاد محترم آقای رضازاده شفیق در خطابه سودمند چند هفته پیش در موضوع نژاد بشر این موضوع را خوب آوردند و با استدلالات علمی و فلسفی ثابت کردند که صفات ذاتی بشر یا بوراث یا بسرایت و یا بخلقت با وجود خود انسانی توأم است.

بزرگان ما نیز در تأیید این معنى کلماتی دارند که معروف است مانند اینکه گفته اند نیکوکار و بدکار در شکم مادر چنین بوده اند ولی علمای طبعی که فقط بماده و جسم و صورت توجه دارند عقیده شان این است که تمام این صفات اکتسابی است و فرق و امتیاز انسان بحیوان در خلقت فقط نطق و گفتار است بعضی قدم فراتر نهاده گفته اند

این امتیاز بخرد و دانش است . در هر حال اعم از اینکه این طبقه یا آن طبقه در دعوی خود ذیحق باشند از روی عقل و منطق این نتیجه را میگیریم که امتیاز انسان بر حیوان فقط قوه بیان نیست بلکه همان صفات پسندیده است و مقصود و منظور ما در موضوع امشب این نوع انسان است چنانکه سعدی میفرماید :

تن آدمی شریف است بجان آدمیت

نه همان لباس زیباست نشان آدمیت

و موضوع آدمیت را بجائی میرساند که فرموده :

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نیند

بگر که تا چه حد است مکان آدمیت

و همین مرتبه ایمان است که موضوع بحث ما است .

بنابر این دانستیم که امتیاز آدمی بصفات پسندیده است و برانگیزاننده این صفات پسندیده ایمان است و بس . زیرا اگر ایمان صفات پسندیده انسانی را پرورش ندهد و با آنها مخلوط و ممزوج نشود از همین صفات نیز نتیجه مطلوبه گرفته نخواهد شد کما اینکه اگر صفات پسندیده شجاعت و رشادت توأم با ایمان نباشد ممکن است بمردم آزاری منجر شود همینطور صفت سخاوت اگر از روی ایمان اداره نشود قلب بتفریط و تبذیر میگردد . همچنین خرد و دانش هرگاه در تحت نفوذ ایمان نباشد مضرت آن بجامعه بیشتر از نادانی است .

بنا بر این هر عاقلی هر عالمی هر طبیبی و هر کسی از افراد جامعه بدون استثناء که دارای صفات پسندیده است برای اینکه بتواند مفید برای جامعه باشد باید دارای ایمان باشد و اگر فاقد ایمان شد از صفات پسندیده او هم نتیجه‌ای بر نمی‌خیزد و زیان چنین شخصی برای جامعه بیش از سود آن خواهد بود و این قسم ایمان را میگویند ایمان فردی و ایمان انفرادی ولی به بینیم داشتن ایمان انفرادی از برای يك جامعه کافی است .

حال می‌رسیم بمرحله بالاتر که آنرا میگویند ایمان دوطرفی .

مثل بیاوریم اگر فرضاً بین يك دانش آموز و معلم ایمان متقابل نباشد یعنی همان ایمانی را که آن دانش آموز دارد معلم نسبت بوظیفه خود نداشته باشد ایمان دانش آموز عقیم میماند و نتیجه نمیگیرد و همیشه تحت بازخواست و سوءظن آموزگار واقع میشود و کارش ناقص میماند و هیچگونه نتیجه نخواهد گرفت. پس بایستی که ایمان متقابل باشد اگر بخواهیم بامثال فیزیکی تشریح کنیم میتوانیم ایمان دو طرفی را تشبیه کنیم يك پیل یا يك استوانه الکتریکی. اگر این استوانه دارای تمام مواد و وسایل برق ازکات و شوره و اسید سولفوریک و غیره مجهز و حاضر باشد از برای اینکه قوه الکتریکی را بدهد اگر آن دو قوه متقابل را بهم مربوط نکنیم آثار برق ابدآ از او پدیدار نمیکردد.

باید آن دو قوه آن دوسیم را بهم متصل کرد تا آن پیل و آن استوانه قوه برق را بدهد و ما از آن استفاده کنیم. این ایمان متقابل است در جامعه. ایمان متقابل از واجبات است. از اینکه بگذریم میرسیم بایمان متحد و ایمان جمعی، باز بر میگردیم به مثال اولمان (تصور میکنم تشبیه بدی نبود که يك پیل که دوسیم آنرا متصل کردیم برق از آن گرفتیم و ایمان متقابل محدود بدست آمد) ولی این از برای کارهای بزرگتر کافی نیست. چنانکه آقای معاون محترم وزارت پست و تلگراف اینجا تشریف دارند و تصدیق میفرمایند همه آقایان هم میدانند يك پیل را میگویند هفت کیلومتر بیشتر نمیتواند مخابره کند از آنکه تجاوز کرد باید پیلهای دیگری را باو متصل و مربوط کرد چنانکه در تلگرافخانه ملاحظه فرموده اند که صد ها استوانه و مفتولها بهم متصل کرده اند تا بتوانیم بهزارها کیلومتر مخابره کنیم. اینرا میگویند ایمان جمعی، ایمان متحد و ایمان مقدس. اینجا است که تمام افراد يك ملت ایمانشان را روی هم میگذارند از برای مصالح عمومی. يك ایمان دیگر هم ایمان مشترك است که مشترك بین تمام افراد جامعه است در ایمان فردی ما شرح دادیم که هر کس بکار خود، بوظیفه خود، بآن رشته خود يك ایمانی دارد میتواند آن کار را از راه ایمان انجام دهد ولی يك کارهایی است که مشترك است بین تمام افراد جامعه و ملت که آنجا ایمان مشترك لازم دارد و آن ایمان

نسبت به شاهنشاه و میهن است (کف زدن ممتد حضار) در اینجا اشتراك دارند در ایمان انفرادی و در ایمان متقابل هر کس برای خود کارها را بخوبی ولی جداگانه انجام میدهد ولی در این دو موضوع بخصوص ایمان مشترك را لازم داریم که همه با يك قوه واحد ، با يك قوه با عظمتی نسبت باین دو موضوع مقدس که پادشاه و میهن باشد دارای ایمان باشند و هر دو را بپرستند و برای هر دو از جان و دل خدمت کنند . این را میگویند ایمان مشترك .

ایرانیان این موهبت را بارث میرند ، این ایمان را چنانکه هردت با اینکه از ملت خصم ایرانی بشمار است فضل نیاکان مارا گواهی داده گفته است ایرانیان قومی هستند سلجشور ، راستگو و نسبت بشاهنشاه و میهن خود با ایمان (کف زدن حضار) این را هردت مورخ یونانی میگوید در آن روزی که وضع ایران با یونان بر همه معلوم بود مبارز یکدیگر بودند جنگها با هم کردند دشمن بودند ولی این صفت ایرانی بقدری برجسته بود که این مورخ ناچار از بیان آن میشد و نمیتواند آنرا بیوشاند این است که چون همگی وارث آن نیاکان بزرگ هستیم همه نسبت به شاهنشاه و میهن دارای ایمان مشترك و کامل هستیم و خواهیم بود (کف زدن ممتد حضار) در اینجا است نیروی ایمان که در قومی تجلی میکند . در اینجا است این نیروی با عظمت آسمانی که در يك ملتی متظاهر میشود و آن ملت مظهر نیروی آسمانی میشود .

این ملت است که دیگر از بین رفتنی نیست ، این ملتی است که دیگر مغلوب شدنی نیست ، این ملت است که با اوستیزه کردن خطرناک است ، این ملت است که ممکن است مقابل شود با سوانح زیاد روزگار حتی با حوادث هولناک ولی چنین ملتی با آن ایمان مشترك و مقدس ازین نخواهد رفت و همیشه زنده است خود را مجدداً میروراند مجدداً زنده میشود ، خود را میگیرد و میآراید و باز همان ملت اولی میشود چنانکه آقایان دیدید که چه ملت‌هایی ازین رفتند و سرنوشت آنها نیستی و فنا بود و ما باراهنمائی و سرپرستی شاهنشاه بزرگ خود بزور پنجه همین ایمان مشترك که نتیجه ایمان فردی و

مقابل است بازنده و جاوید ماندیم در نتیجه نیروی ایمان است پیدا شدن مردان بزرگ و انجام کارهای مهم و گرفتن نتایج شگفت انگیز . نیروی ایمان اگر نبود چگونه ممکن بود يك بزرگی از سرزمین كوچك پارس برخیزد و در اندك مدتی با عده قلیلی شرق و غرب دنیای آن روز را مسخر کند که امروز کتیبه های آن را می بینیم و تاریخ جلوماست که کورش پادشاه بزرگ ما در نتیجه همین ایمان مقابل نسبت بکشور خود و ایمان کشورش نسبت باودنیا را مسخر کرد .

ظهور اردشیر بابکانها ، نادرها بالاخره امثال اینها که ممالك خود را از تناول اجنیان و بیگانگان خلاص کردند و آن ملیت و وحدت ملی را مجدداً برقرار ساخته تمام اینها در تیغه نیروی ایمان آنان به کشور و ایمان مشترك ملت به پیشوایان خود بوده است .

ما اگر بخواهیم راجع به ایمان و نشان دادن نیروی آن مثالهایی بزنیم و شاهی بیاوریم محتاج باینها نیستیم نه بتاریخ گذشته برویم و نه بتاریخ دیگران پردازیم و نه از سایرین اقتباس کنیم .

ما در زمانی واقع هستیم که مظهر تأثیرات نیروی ایمان در همین ایران موجود است (کف زدن حضار)

بگذار عهدکهنه و روز نوین بجوی

بگذر ز دور رستم و مردی چنین بجوی

(کف زدن حضار)

عهدکهن گذشت ز روز نوین بگوی

در عصر آهنین ر جل آهنین بجوی

جوئی اگر تو نجم سعادت در آسمان

هرگز نیایش تو در این سرزمین بجوی

ایران بناز بر همه عالم بشاه خویش

نازی بزرگتر ز شه نازنین بجوی

اکنون رسیده ای تو بسر منزل مراد
از فیض شاه منزلی بیش از این بجوی

(اعلم) برای خدمت شاه بزرگوار

همت ز کفیت ولی هشتمین بجوی
(کف زدن حضار)

در واقع بفرموده حافظ که میفرماید:

« آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد »

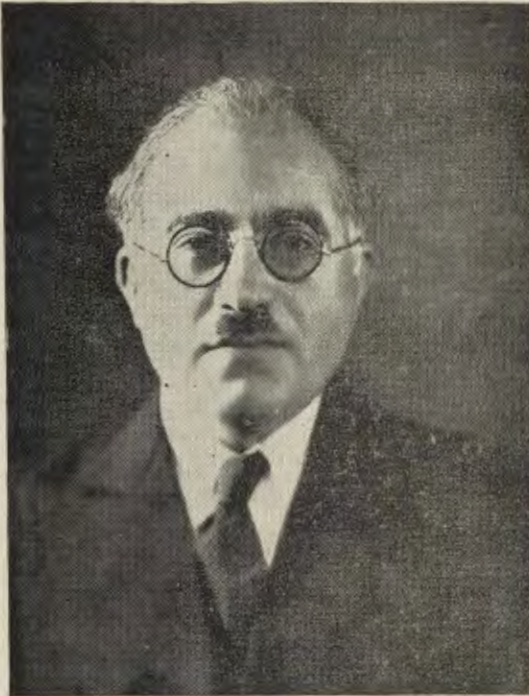
ما آنرا داریم هیچ محتاج باستدلال از وقایع تاریخی نیستیم . در يك شبی که سیزده شب دیگر هجدهمین سال آنرا ایرانیان عموماً با شادی و شغف جشن میگیرند در يك چنین شبی در موقع فلاکت این کشور در مرقع بدبختی این مملکت و در موقع آن قضایای اسف آور در موقعی که کشور ما به پرتگاه فلاکت رسیده بود و دیگر هیچ نمائند بود که از ایران ما دیگر نامی نماند در يك چنین شبی مگر غیر از نیروی ایمان بود که يك نابغه و يك راد مرد بزرگ آهنگین چون خورشید سعادت از افق ایران طلوع و قد مردانگی راست کرد و علم مردی برافراشت و از سنگرهای گیلان بخندق تهران شتافت و مارا بسعادت و عظمت کنونی رسانید . (کف زدن طولانی حضار)

بر ماست خانمهای محترم ، بر ماست آقایان محترم ، بر ماست دانشجویان و برادران عزیز که ما هم در مقابل يك چنین شاهنشاهی و سرپرستی باجان و دل و با ایمان راسخ پروانه وار گرد این نور فروزان سعادت بگردیم و بر عالمیان ثابت کنیم که ما فرزندان و بازماندگان و یادگاران آن قوم شریفی هستیم که مورخین نامدار آنها را براستی و درستی و شهامت و ساحشوری و بایمان پاك نسبت بمیهن و شاهنشاه ستوده اند و از جان و دل تکرار کنیم :

برومند باد آن همایون درخت

که در سایه اش میتوان برد رخت

(کف زدن بسیار طولانی حضار)



سخنرانی

آقای دکتر صدیق

رئیس دانشسرای عالی

.....

از آموزشگاه چه میخواهیم ؟

~~~~~

قبل از اینکه وارد مطلب شوم باید از طرف هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار از خانمها و آقایان سپاسگزاری کنم که دعوت هیئت را پذیرفته بدینجا تشریف آورده و ضمناً موجبات سرافرازی و تشکر بنده را فراهم فرموده اند.

بر حضار محترم پوشیده نیست که امروز موضوع آموزش و پرورش اهمیت بسیار دارد و در تمام ممالك متقدم تریاق هر دردی و داروی هر بحرانی را از آموزشگاه میخواهند و پایدارترین و استوارترین عامل تغییر و تبدیل جامعه را مدرسه میدانند. بهمین دلیل اولین اقدام هیئت سازمان پرورش افکار تأسیس آموزشگاه برای دبیران و آموزگاران بود و بهمین جهت نیز بنده را مأمور فرمودند که راجع به آموزشگاه امشب حضار محترم را تصدیع دهم.

بواسطه کمی وقت ناچار در عرایض خود باختصار میکوشم و ناگزیر خواهم بود که قسمتی را بهیچ روی متذکر نشوم و در قسمت دیگر هم بکلیات پردازم و از این رو اگر موجب ملال شوم از پیش معذرت میخوام.

آموزشگاه کلمه‌ای است که اخیراً فرهنگستان ایران برای مدرسه وضع کرده است اعم از ابتدائی و متوسطه و عالی.

مدرسه یکی از بنگاههای اجتماعی است که جامعه برای انجام مقصود معینی بوجود میآورد. کلیه بنگاههای اجتماعی تابع يك اصل مهم هستند: هرگاه جامعه تغییر پیدا کند بنگاه اجتماعی هم باید تغییر یابد و گرنه از میان خواهد رفت. اگر فوراً از میان نرود باعث اختلال جامعه خواهد شد و در نتیجه جامعه آنرا برخواهد انداخت.

برای مثال ممکن است مؤسسات اجتماعی مختلفی را نام برد چون قانون و مطبوعات و عادات و احزاب سیاسی که ناچار باید با جامعه تغییر کنند. قبل از نهضت کنونی قانون بنیچه بندی معمول بود. پس از تغییر جامعه ناچار بصورت نظام وظیفه درآمد. مطبوعات نیز که تا پانزده سال پیش وسیله دشنام و ناسزا گوئی بود در نتیجه تغییر اجتماع بصورت امروزی درآمده است.

برای مؤسساتیکه با وجود تغییر اجتماع تغییر نیافته و در نتیجه موجب اختلال شده است میتوان مثالی از امریکای شمالی ذکر کرد. پیش از آنکه امریکا بصورت مستقل کنونی در آید هر يك از سیزده مملکت اولی قانون جزاء خاصی برای خود داشت و تمدن آنها روستائی بود و گروه ها و دسته های مختلف با هم ارتباط نداشتند. البته در آن هنگام قوانین مذکور برای آنها خوب بود ولی در قرن نوزدهم پس از آنکه بواسطه انقلاب صنعتی و اختراع وسایل نقلیه سریع و راه شوسه و آهن این دسته ها بهم نزدیک شده و کشور واحدی تشکیل دادند باز آن قوانین بجای خود باقی ماند و در نتیجه کار بسیار دشوار شد. اینکه در جراید ملاحظه میفرمودید که هر روز جنایاتی واقع میشد در نتیجه همین قوانین جزائی بود که برای تمدن صنعتی مناسب نبود و بکار نمیرفت زیرا هر کس مرتکب جنایتی میشد و ممکن نبود او را تعقیب کرد و سالها طول میکشید تا تبه کاری بسزای

اعمال خود برسد . باینجهت امریکائیها ناچار شدند در این اواخر در قوانین خود تجدید نظر کنند تا آنرا مناسب زندگانی و جامعه کنونی کنند .

پس بنگاههای اجتماعی ناچار باید با تغییر جامعه تغییر کنند . آموزشگاه نیز چون از بنگاههای اجتماعی است ناچار بتغییر و تحول است و گر نه از میان خواهد رفت . چون موضوع بحث بنده آموزشگاه است اجازه میخواهم در اینخصوص بیشتر بحث کنم .

آموزشگاه بر حسب مکان و زمان ناچار بتغییر است . اما بر حسب مکان مسئله روشن و واضح است . آموزشگاهی که مثلا در هلند است با آنکه در چین است بایکدیگر فرق کلی دارند زیرا آموزشگاه هلندی باید افراد هلندی بیرون دهد و آموزشگاه چینی افراد چینی ولی در مورد زمان مسئله چندان واضح نیست و باید استدلال کنم و از تاریخ گواه بیاورم .

برای این مقصود قرون وسطی و جدید اروپا را در نظر میگیریم زیرا چنانکه ملاحظه خواهند فرمود برای استدلال و اثبات مطالب بعد سودمند خواهد بود . در قرون وسطی مدارس در دست کشیش ها بود و آنان قدرت و نفوذ تام داشتند بنابراین منظور آموزشگاه ها را اطاعت کورکورانه از مذهب مسیح مقرر کرده بودند - عقل و استدلال در آنجا راه نداشت - آموزشگاه مخالف فکر و علم بود . بهمین جهت تمام اروپا معتقد بخرافات عجیب بودند . مثلا پرستش قبور اولیای دین جزو مذهب بود - امراض را علامت خشم خداوند میدانستند - جادو و دعا و توسل بتصویر اولیاء دین بجای درمان بکار میرفت - حمله غش را معلول به تسلط ارواح پلید میدانستند و میگفتند برای خارج کردن روح پلید باید مریض را آنقدر تازیانه زد تا از بدن خارج شود و بسیار میشد که روح مریض نیز با روح پلید از تن بیرون میرفت . در نظر آنها سرنوشت هر کس وابسته باوضاع کواکب در روز تولد او بود ، معتقد بودند که ستاره دنباله دار هنگام ظهور هشت بلا با خود میآورد ..... .

پس از آنکه در قرن شانزدهم جنبش علمی ظاهر شد دانشمندی پدید آمدند که طرز تفکر را تغییر دادند .

کپرنیک اول کسی بود که بدین مهم دست برد و ثابت کرد نظریهٔ بطليموس که تا آنزمان هزار و سیصد سال در دنیا مأخذ بود و زمین را مرکز عالم میدانست باطل است و آشکار گفت که زمین یکی از سیارات کوچکی است که گرد خورشید کوچکی میگردد. پس از او کالیله نظریهٔ ارسطو را در علوم فیزیک باطل کرد. تا قرن شانزدهم هرگاه سخنی از این جنس بمیان میآمد و کسی دلیل میخواست به لاتینی میگفتند *Magister dixit* یعنی «استاد فرموده است» دیگر دلیلی برای اثبات مطلب لازم نبود. از جمله عقاید ارسطو یکی این بود که اگر دو جسم مختلف الوزن مثلاً يك سنگ پنج سیری را با يك سنگ يك سیری با هم از بلندی رها کنیم سنگ پنج سیری پنج مرتبه زود تر بزمین میرسد. البته در بادی امر این نظریه صحیح مینماید و بنظر قابل قبول است. کالیله این نظریه را رد کرد و استادان دانشگاه پیز (واقع در شمال غربی ایتالیا) را پای برج پیز که ۵۶ متر ارتفاع دارد و متمایل است جمع کرد و در برابر آنها از بالای برج مزبور دو گلوله که یکی پنج برابر وزن دیگری سنگینی داشت با هم بزمین رها کرد و هر دو در يك موقع بزمین رسیدند و بدین ترتیب عملاً نظریهٔ ارسطو را که دو هزار سال در دنیا شیوع داشت باطل و ثابت کرد که آنچه پیشینیان گفته اند و بطور کلی هر چه بفکر انسان میرسد ممکن است خطا و ناصواب باشد و باید از راه امتحان و آزمایش درستی یا نادرستی آنرا سنجید.

همچنین برخی دیگر از فیلسوفان پاراسلسوس *Paracelsus* و وسالیوس *Vessalius* پیدا شدند که نظریات جالینوس و بقراط را در طب باطل کردند و نیز *Bacon* و دکارت *Descartes* ظهور کردند که برای کشف حقیقت دوراه مختلف پیدا کردند:

یکون طریق علوم طبیعی و استقراء و دکارت طریق ریاضی و تحلیل. باری در نتیجهٔ ظهور این اشخاص جامعه اروپا تغییر کرد و در نتیجه منظور از آموزشگاه نیز تغییر یافت یعنی عوض فکر نکردن که در قرون وسطی ترویج میشد تفکر و تعقل منظور مدرسه شد و از اطاعت کورکورانه مذهبی دست برداشته فکر را بمورد آزمایش گذاشت.

بنده اگر مثالی از قرون وسطی زدم برای این بود که آقایان متوجه شوند که

تا چند سال پیش ما در قرن وسطی زیست میکردیم .  
 نه تنها از لحاظ سیاسی در کشور ما حکومت ملوک الطوائفی وجود داشت و  
 نه تنها تمدن ما تمدن ایلاتی و روستائی بود بلکه از نظر آموزش و پرورش نیز در قرون  
 وسطی بودیم . منظور از آموزشگاه عبارت بود از تعصب بيمورد و تقدس خشک و اطاعت  
 کورکورانه نسبت بآنچه ما نام آنرا مذهب میگذاشتیم و بهیچوجه بامذهب اسلام ارتباطی  
 نداشت . این طرز فکر اساساً از زمان هجوم مغول بایران آمد . در آن روزگار بواسطه یأس  
 و نومیدی بزرگانیکه زنده ماندند در مقام برآمدند که راه تسلیتی برای دیگران پیدا کنند .  
 آن راه را در این تشخیص دادند که مردم را بآخرت متوجه کنند تا دنیا را فراموش نمایند .  
 در هر صورت اینگونه عقاید بارث بما رسید ولی با تغییرات فراوان .

ما تا چند سال پیش دائماً میآموختیم که در فکر آخرت و مرگ باشیم همه چیز  
 را موقت بدانیم وفانی بشماریم - نسبت بزنگانی بیعلاقه باشیم و نفع شخصی را از دست  
 ندهیم . نتیجه این منظور و هدفیکه آموزشگاههای ما داشت یکعده اوصافی است که بنده  
 ذکر میکنم تا ملاحظه فرمائید که کاملاً شبیه قرون وسطی بود . یکی عزلت و گوشه نشینی  
 بود که بدان اعتقاد زیادی داشتیم و مدلول این شعر را همواره بکار میبستیم :

عزت اندر عزلت آمد ای فلان      تو چه جوئی ز اختلاط این و آن؟

نتیجه دیگر فکر نکردن بود . بما میآموختند که فکر نکنید و همه چیز را نفهمیده  
 حفظ کنید . در نتیجه فکر نکردن اعتقاد بقضا و قدر داشتیم یعنی بوقودی که در فوق بشر  
 است و مقدرات او را معین میکند و آدمی ناچار بر طبق منویات او عمل میکند . اعتقاد بقضا  
 و قدر روح شهادت و کوشش و اعتماد بنفس را متزلزل ساخته و از میان میبرد . متأسفانه  
 ادبیات ما مشحون است باشعاریکه این موضوع را ثابت میکند و قضا و قدر را حاکم و  
 فرمانروای عالم میداند از جمله :

قضا دگر نشود و هزار ناله و آه

بشکر یا بشکایت بر آید از دهنی

و نیز

قضا دستی است پنج انگشت دارد

چو خواهد کام دل از کس بر آرد

دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش  
یکی بر لب نهد گوید که خاموش

و نیز

چون قضا بیرون کند از چرخ سر  
عاقلان گردند جمله کور و کر

همچنین

اگر بهر سر مویت هنر دو صد باشد

هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد

یکی از نتایج فکر نکردن این بود که ما معتقد بطیب نبودیم و درمان هر دردی را از دعا میخواستیم. عدد سیزده را نحس میدانستیم - عطسه را علامت صبر و نشانه اقدام نکردن در کار میشمردیم - معتقد بجن و پری بودیم و عقیده داشتیم که برای محافظت خود دعاهائی باید بخوانیم. از جمله این دعاها دعائی است که برای محافظت از گزیدن مار و وضع و از کتاب مجمع الدعوات برداشته شده و بنده بطور مثل چند سطر آنرا میخوانم و از خانمها و آقایان خواهشمندم پس از ختم جلسه بفرمایند بچه زبانی است و چه معنائی دارد:

چرسالهن چرسال یانهون یانی که پنهان یانهون ابری پری یرکالی ان  
مع الکرسالی انی کر کردت ابوس مبلوس انی تاندت اکف کتکا تا کتبا نا کتا کتیه کنی  
کوتیکا کتی تو کن گربه

( خنده ممتد حضار )

باری آموزشگاههای سابق این مسائل را در دفاع ما تزریق میکردند ولی از سوم اسفند ۱۲۹۹ که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ظهور فرمودند ( دست زدن حضار ) و برای نجات کشور باحیای ایران دست زدند بتدریج دوران جدیدی پیدا شد که دیگر با این خرافات سازگار نبود.

از لحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تغییرات و تبدیلات بقدری رخ داد که ساعات متوالی برای تشریح آن لازم است. در کتابی که در ۱۳۱۰ بنام « ملت ایران را چگونه باید ساخت ؟ » تألیف کرده ام در مقدمه فهرست اقداماتی که تا آئینمان شده بود درج کرده ام و تنها فهرست ده صفحه از کتاب را گرفته است.

برای تشریح همین اقدامات ناچار شدیم درآموزشگاه پرورش افکار هفده جلسه بدینموضوع اختصاص دهیم .

اراده اعلیحضرت همایون شاهنشاه مردم را وادار کرد کاری را که در اروپا از قرن شانزدهم تا قرن بیستم در طی ۴۰۰ سال انجام شده در ظرف هیجده سال انجام دهند . اگر بطور خلاصه در یک جمله بخواهیم مطلب را بگنجانیم باید عرض کنم در یک کشور ناتوان و وامانده یک مملکت نیرومند متجدد پی ریزی شد . اکنون باید دید مقصود و منظور معمار بزرگی که این بنای عظیم را باسم کشور ایران ساخته است چه بوده و چیست ؟ اگر بادیده بینا بنگریم خواهیم دریافت که منظور این بوده است که در این مملکت ملتی ( بمفهوم امروزی کلمه ) بسازد ملتی بوجود آورد .

ملت چیست ؟

جناب آقای وزیر دادگستری در اینموضوع مطالب کاملی بیان فرمودند . بنده میخواهم از قول ارنست رنان Ernest Renan فیلسوف نامی قرن نوزدهم که معاصر سید جمال الدین اسدآبادی و ازدوستان او بوده است تعریف ملت را نقل کنم :

« ملت عبارتست از روح واحد . دو عنصر که در حقیقت یکی است ملت را تشکیل میدهد . یکی از این دو عنصر گذشته است و دیگری حال . اولی با داشتن یادگارهای مشترك و دومی تمایل بزندگانی با هم است . . . . . گذشته با عظمت - مردان بزرگ - افتخارات واقعی میراث اجتماعی هر قوم و اساس ملیت آنست .

داشتن افتخارات مشترك در گذشته و دارا بودن اراده واحد در زمان حال - انجام کارهای مهم بایکدیگرو میل بانجام کارهای بزرگ شرط اساس وجود هر ملت است ، پس بدین ترتیب ملت عبارت از افرادی است که دارای فرهنگ واحد باشند .

برای اثبات عرض خود کافی است بعضی از اقداماتی که در هیجده سال اخیر صورت گرفته تذکردهم تا کاملا واضح شود که غرض از تمام کارهایی که انجام شده ساختن ملت بوده است : ایجاد امنیت و تشکیل حکومت واحد - از میان بردن نفوذ های محلی - ساختن راههای شوسه و راه آهن برای مربوط ساختن مردم بیکدیگر و تسهیل آمیزش آنها -

لباس متحدالشکل ( زیرا اتحاد صوری علامت اتحاد معنوی است ) - شهرنشین کردن ایلات و عشایر - نظام وظیفه ( برای آموختن همکاری و دفاع از میهن ) - همدوشی مرد و زن - متحد کردن برنامه مدارس - تعطیل کردن دبستانهای غیر ایرانی - تأسیس دانشسراها برای تربیت آموزگارانیکه تحصیلات واحد کرده و با دستورها و روشهای واحد فرزندان این آب و خاک را پرورش دهند .

دیگر امروز اسامی کرد و لر و قشقائی و شاهسون وجود ندارد . همه ایرانی هستند ولی آیا فرهنگ همه آنها یکی است ؟ و همه یک آرزو دارند و یک نوع فکر میکنند ؟ یک اراده دارند ؟ افکارشان یکی است ؟ آیا حس میکنند که منافع آنها مشترک است ؟

پس منظور آموزشگاه اینست که این اشخاص و افرادی را که لباس و زبانشان یکی شده ، یک نام خوانده میشوند ، زندگانی مشابه دارند و در تحت یک حکومت و یک لوا هستند ایرانیانی بکنند که ایهان بزندگاننی نوین داشته باشند .

منظور از آموزشگاه اینست که این افراد را بزندگاننی جدید معتقد کند تا ایرانیانی بشوند بمعنی امروزی و گر نه کسانی که در ایران متولد میشوند مطابق قانون ایرانی هستند . برای رسیدن بدین مقصود مدرسه باید اقداماتی کند که در اینجا باید عرض کنم :

اول اینکه آموزشگاه باید اطفال ما را بیدار و هوشیار کند و میهن را به آنان بشناساند تا بخود آیند و خود را بشناسند .

البته میهن تنها آب و خاک نیست بلکه عبارت است از ایران در گذشته و حال . از اینرو باید برای فرزندان این کشور تاریخ را زنده و مجسم کرد و بآنها فهماند که ایران ۲۵۰۰ سال تاریخ مدون دارد و در زمان هخامنشی از حیث وسعت و عظمت ایران ییماند بوده و پادشاهان بزرگی چون کورش و داریوش در دامن خود پرورده است . پس از فتح اسکندر هشتاد سالی نگذشت که اشکانیان جانشینان اسکندر را بیرون کردند و سلطتی بوجود آوردند که رقیب امپراطوری عظیم روم بود - آن امپراطوری که تمام حوزه مدیترانه یعنی تمام اروپای آن زمان و ممالک شمالی آفریقا و مغرب آسیای صغیر را در تصرف داشت و بارها از دولت اشکانی شکست خورد .



در زمان ساسانیان عظمت ایران تجدید شد و شاهنشاهی چو شاپور  
وانوشیروان پیدا شدند که از حیث قدرت و شوکت با پادشاهان هخامنشی برابر بودند و  
از نظر ایجاد و حفظ تمدن موجب سر بلندی و افتخار ما هستند . راجع به بارگاه همین سلاطین  
است که شاعر بزرگ ما فرموده :

اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم      خاک در او بودی دیوار نگارستان  
اینست همان درگاه کاورا زشهان بودی      دیلم ملک بابل هندوشه ترکستان

پس از حمله اعراب دو قرن پیش نگذشت که ایرانیان زندگانی از سر گرفته و  
کشور را از تحت تسلط اجانب بیرون آورده و تمدن اسلامی را بوجود آوردند . و در  
ایجاد این تمدن که هنوز عظمت خود را از دست نداد ایرانیان عامل مهم بودند . تا قرن  
هفتم این تمدن باوج کمال رسید و در هر رشته بویژه ادبیات شاهکارهایی بوجود آمده که  
موجب افتخار ماست .

پس از استیلای مغول ایران برای بار سوم تجدید حیات کرد و بوسیله شاه  
اسمعیل صفوی زندگانی دیرین از سر گرفت .

برای بار چهارم در اسفند سال ۱۲۹۹ زندگانی از نو آغاز کرد و قدرت و نیروی  
خود را تجدید نمود . اینها مسائلی است که باید آموزشگاه از آنها مفصلاً بحث کند .

در سال ۱۲۹۹ که کشور در نهایت بدبختی بود و مال مردم در  
معرض غارت یاغیان و دزدان ، جان مردم دائماً در خطر ، نومییدی بر  
هر کس مستولی ، در چنین موقعی که مملکت ایران در شرف هلاکت  
و نیستی بود و آرتش بیگانه شمال و جنوب کشور را در تصرف داشت ناگاه

دست خلیف آمد و بر سینه نامحرم زد

( دست زدن ممتد حضار )

۱ علیحضرت همایون شاهنشاه برای نجات کشتی شکسته میهن  
بتهران آمدند و مملکت را از آن حالت اسفناک که شاید عده‌ای از جوانان  
حاضر بواسطه کمی سن و ندیدن آن اوضاع نتوانند درجه وخیمی آنرا  
تصور کنند بوضع کنونی در آوردند بطوری که امروز

مرغزار ما بشیر آراسته است بد توان کوشید با شیر ژیان  
آموزشگاه باید این حقایق را بدانش آموزان بگوید - بفهماند - تکرار کند -  
تلقین کند - تزریق کند تا نام زنده کننده ایران در دل‌های آنان نقش بندد و جاودان بماند  
تا حاضر بجان‌بازی و فداکاری شوند و وحدت فکر در آنها ایجاد شود و از این وحدت  
نیرو و قدرت بوجود آید.

دوم منظور آموزشگاه باید این باشد که فرزندان کشور را طوری پرورش دهد که  
بایرانی بودن خود افتخار و مباهات کنند .

برای نیل بدین مقصود باید میراث ملی را بنظر آنها جلوه داد - خدمات ایران  
را بعالم تمدن بآنها گوشزد کرد - و بآنها فهماند که تمدن فعلی اروپا سه منشأ دارد: یونان  
و ایران و روم . باید بدانش آموزان گفت که در قدیم ایرانیان بزرگترین امپراطوری را  
تشکیل دادند که از حیث قدرت و سطوت و دلاوری و مردانگی پایه ای بود که فردوسی  
فرموده است :

|                           |                         |
|---------------------------|-------------------------|
| هنر نزد ایرانیان است و بس | ندارند شیر ژیان را بکس  |
| همه یکدلانند یزدان شناس   | بگیتی ندارند از کس هراس |

آموزشگاه باید بفهماند که در مذهب و فلسفه و علوم و ادبیات ایران خدمات مهم  
بعالم کرده است . در مذهب اشخاصی را مانند زردشت و بابک (الخرمی) بوجود آورده -  
در فلسفه ابن سینا و غزالی و سهروردی را پرورانده - در علوم محمد زکریا و ابوریحان و  
خواجه نصیر را پرورش داده - در ادبیات فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و خیام را  
بوجود آورده است .

در قسمت صنایع هر چه عرض کنم کم است . کنگره هائی که در سال ۱۹۲۶  
در فیلادلفی و در سال ۱۹۳۰ در لندن و در سال ۱۹۳۴ در لنینگراد تشکیل یافت ثابت کرد  
که ایران در هنرهای زیبا دارای سبک خاص و شیوه های مخصوصی است و آشکار ساخت  
که ایران در مدت شش هزار سال خلاقیت داشته و صنایع فراوانی بوجود آورده است .  
بحدی که امروز موزه ای در دنیا نیست که یک قسمت آن بآثار صنعتی ایران تخصیص  
نداشته باشد .

وقتی این مطالب را باطفال آموختیم بایرانی بودن خود مباحثات خواهند کرد و پست‌ترین کار را در ایران به بزرگترین کار در کشور خارجی ترجیح خواهند داد و هیچگاه حاضر نخواهند شد در تحت تسلط بیگانه روند بلکه مرگ را بر رقت برتری خواهند داد.

نکته سومی که از آموزشگاه می‌خواهیم اینست که باطفال بیاموزد شعائر ملی را محترم شمارند. مدرسه باید جوانان را عادت دهد که اسم شاهنشاه - بیرق ایران - نام مین و نام بزرگان را با احترام ذکر کنند. همچنانکه اسم ائمه و اولیای دین وقتی برده میشود انسان در خود حالت مخصوصی احساس میکند طفل نیز باید طوری پرورش یابد که هنگام ذکر شعائر ملی همان احساس را کند. روزهای ملی مانند سوم و بیست و چهارم اسفند و هفدهم دی و پانزدهم بهمن و چهارم آبان باید روزهای جشن ملی باشد و همچنانکه در اعیاد مذهبی قلباً مسرور هستیم در این روزها نیز باید شاد و خرم باشیم.

**کلمه پهلوی و ایران** را اطفال باید باندازه ای دوست دارند که برای حروفی || که این دو اسم بان نوشته میشوند نسبت بسایر حروف الفباء ترجیحی قائل شوند. تواریخی که ایران بدست اجانب افتاد مانند ۳۳۰ پیش از میلاد (سلطه اسکندر) و ۶۱۶ هجری (هجوم مغول) یا جنگ‌هایی که در آن شکست خورده ایم مانند جنگ‌هایی که در ۱۲۴۴ هجری منجر بمعاهده ترکمان چای شد برای اطفال ما باید چون روزهای سوگواری ملی باشد و از یاد آن متألم شوند چنانکه از روزهای سوگواری مذهبی متألم میشوند.

چند دقیقه پیش عرض کردم آموزشگاه باید ایرانیانی تربیت کند که ایمان بزندگانی نوین داشته باشند. برای تولید ایمان بزندگانی آموزشگاه چه باید بکند؟

زندگانی نوین نتیجه و محصول تحولانی است که کشور ما در چند سال اخیر بدان سرگرم بوده. اکنون جامعه و کشور ما در حال انقلاب است. تمدنی در کشور ما بوجود می‌آید که یک‌قسمت آن باید کاملاً ایرانی باشد و قسمتی دیگر از تمدن مغرب زمین اقتباس شود. برای اینکار مملکت احتیاج بقدرت و قوت و آرامش دارد تا با هیچگونه مقاومتی مواجه نشده و بمنظور برسد. از اینرو آموزشگاه باید فرزندان ما را طوری پرورش

دهد که برای همیشه ایران مقتدر و در امان باشد و بدین منظور باید نکات ذیل را باطفال بیاموزد و جزو ملکه آنها کند :

نخست باید بآنها یاد دهد که صلاح کل را مقدم بر صلاح جزو بدانند و متذکر باشند که هر فرد در این دستگاه عظیمی که کشور نام دارد در حکم پیچ و مهره ای است و وقتی مفید خواهد بود که دستگاه موجود و برقرار و در حرکت باشد ورنه پاره آهنی است که بکار نیاید و دورش اندازند . طفل باید همیشه منافع کشور را فوق مصالح شخصی بداند .

اجازه دهید در این باب از فیشته Fichte استشهاد کنیم . در اوایل قرن نوزدهم یعنی تقریباً صدوسی سال پیش مکرر کشور پروس از ناپلئون شکست خورد و در سال ۱۸۰۶ این شکست بقدری بزرگ بود و بحدی پروس تحت انقیاد ناپلئون در آمد که ناچار شد تمام شرایط خفت آور او را بپذیرد و تمام تحمیلات او را قبول کند . در این هنگام پادشاه و ملکه پروس در صدد برآمدند که از راه مدارس و معارف پروس را زنده کنند . فیشته در این امر بآنها کمک شایان کرد و در دانشگاه برلین چهارده سخنرانی کرد که بر اثر آن ملت آلمان منقلب گشت . پادشاه و ملکه پروس تمام پیشنهاد های او را در باب اصلاح فرهنگ پذیرفته و هفت سال طول نکشید که آلمان در نتیجه این اقدامات بر دشمن چیره شد و زندگانی از نو گرفت . باری فیشته میگوید :

« زندگانی عاقلانه آنست که آدمی خود را در میان گروه فراموش کند و حیات خود را بسته بحیات جمع بداند و برای جمع جانبازی کند . زندگانی غیر عاقلانه آنست که انسان تنها در فکر خویشتن باشد و هیچکس را جز نفس خود دوست ندارد و در جستجوی هیچ چیز نباشد مگر خوشی و راحتی خویش . حال اگر آنچه عاقلانه است در عین حال نیکو و آنچه غیر عاقلانه است در آن واحد بد هم باشد فقط يك فضیلت میماند و آن اینست که شخص خود را فراموش کند و يك رذیلت که شخص تنها در فکر خود باشد »

پس آموزشگاه باید اطفال را طوری تربیت کند که خوددین نباشند . اگر کشور در خطر افتاد در راه آن جانبازی کنند و از دل و جان بگویند

چو ایران نباشد تن من مباد      بر این بوم و برزنده يك تن مباد

دومین نکته که برای تولید ایمان لازم است و آموزشگاه باید پیاموزد اینست که باطفال یاد دهد بادیولت در کار حکومت شرکت کنند . باید اطفال را علاقه مند کرد تا خود را بادیگران دارای منافع واحد بدانند و در امور کشور خود را شریک و سهمیم بشمارند و هر واقعه ای را که برخلاف وجدان می بینند نگویند :

خاموش نشین و غافل از عالم باش

کم گوی و جز از مصلحت خویش مگوی

یا

باید آنها را عادت داد که خوشی و سعادت جامعه را خوشی و سعادت خود بشمارند - عضویت اجتماعات را پذیرفته و با جامعه همکاری کنند - مالیات را از روی میل و رضا بپردازند و بدانند که برای تأمین مخارج عمومی است و نتیجه آن عاید خود آنها میشود - از صمیم قلب قانون را مراعات کنند زیرا قانون عبارت است از اراده جامعه که باید اطاعت کرد - برعکس ایلات و عشایر سابق که مأمورین دولت را بیگانه می پنداشتند بدانند که حکومت و دولت از خود آنهاست .

سومین نکته که باید تعقیب شود اینست که باطفال پیشه ای بیاموزیم که مطابق احتیاجات امروزی باشد . در ایران امروز دیگر کافی نیست که انسان سواد کمی داشته باشد بلکه باید آموزشگاه اطفال را برای مشاغل که اکنون مورد احتیاج است آماده کند . البته لازم نیست همه از دانشگاه بیرون آیند . در درجات ابتدائی و متوسطه هم ایران متخصص لازم دارد . آموزشگاه باید اطفال را برای زندگانی تازه حاضر کند .

نکته چهارم اینکه آموزشگاه باید اطفال را تندرست بار آورد . اگر بخواهیم کشور ما قوی باشد ناچار تمام افراد آن باید قوی باشند زیرا کشور نیرومند احتیاج بکار و کوشش دارد و کار از اشخاص سالم و نیرومند ساخته است . کسانی که ضعیف و ناسالم باشند نه کاری توانند انجام داد و نه فکر سالم خواهند داشت .

نماند ز ناتندرستی جوان مبادش توان و مبادش روان

آموزشگاه باید اطفال را با اصول بهداشت معتقد کند تا تصور نکنند که بازیاضت و پست شمردن تن بتوان بلندی روح را ایجاد کرد و ایمان داشته باشند که دوره اشعار ذیل سپری شده است :

گرچه اندر پرورش تن مادرست      ليك از صد دشمن دشمن تر است  
تن چو شد بیمار دار وجوت کرد      ور قوی شد مر تو را طاغوت کرد  
زیرا این قبیل اشعار دیگر اطفال را برای زندگانی تازه حاضر نخواهد کرد.  
باید آموزشگاه افراد جامعه را معتقد کند که خصال نیکو و اخلاق پسندیده مانند راستی  
و دلیری و اعتماد بنفس همه در نتیجه تندرستی ایجاد میشود.

نکته آخری که باید عرضه بدارم اینست که آموزشگاه تنها به آموزش  
نپردازد بلکه پرورش جوانان را نیز از نظر دور ندارد. زندگانی نوینی  
که در کشور ما پیدا شده و تحول عظیمی که پدید آمده بدون مبانی اخلاقی  
نه پایدار مانده و نه بانجام میرسد. اگر تمام موجبات ساختمان عمارتی فراهم باشد  
ولی کارگران آن ایمان نداشته یا راست و درست نباشند یا پایایان نمیرسد یا اگر رسید و ام نمیکند.  
باید راستی و درستى و سپاسگزاری و دلیری و وفاداری و وظیفه شناسی را  
آموزشگاه جزو عادت فرزندان این کشور کند. اخلاق که پایه آن در ضمیر آدمی  
موجود است باید در آموزشگاه مورد توجه خاص باشد زیرا در زندگانی نوین بدون  
اخلاق نمیتوان مفید و مؤثر شد. بازرگان اگر درست نباشد و نمونه کالای او با اصل  
کالا متفاوت باشد اعتماد مردم از او سلب و در نتیجه ورشکست خواهد شد. مأمور  
دولت هر چند دادگاه مراقبت کند و دیوان جزای عمال دولت سختی نشان دهد اگر  
دارای اخلاق پاک نباشد بمردم ظلم و اجحاف میکند.

آموزشگاه باید اطفال را طوری تربیت کند که دستورهای ذات مبارك شاهانه  
درست بکار بسته شود و از این باب برخاطر مبارکشان گرد ملالی ننشیند. فرزندان  
مارا باید چنان پرورش دهند که همه راستگو و درستکار باشند تا تمام قوانینی که در  
نتیجه سوء ظن و بی اعتمادی و جلوگیری از نادرستی وضع شده از میان برود و صدق  
وصفا جانشین آن گردد.

اگر هشت نکته ای را که عرض کردم آموزشگاه بکار بندد بنگاه سودمند  
و مؤثری خواهد بود و ایرانیانی بیرون خواهد داد که بزنگانی نوین ایمان داشته باشند  
و از مجموع آنان ملتی ساخته خواهد شد که تاروز واپسین متحد و مستقل  
و نیرومند بوده پیوسته جاویدان ولایزال خواهد ماند. (دست زندهای ممتد)



سخنرانی

آقای رشید یاسمی

استاد دانشگاه

راجع به :

سربقای ایران

موضوع عرایض بنده در باب یکی از اسرار پنهانی خلقت نیست که معمائی باشد و کسی آنرا نتوانسته باشد حل کند و من امشب مدعی حل آن باشم بلکه از اموری است که برای ما ظاهر تر از آن چیزی نیست. اگر برای بعضی بینندگان خفائی داشته باشد همان حکایت نورشدید است که خود مانع دیدار میگردد.

مقصود از سربقای ایران چیست؟ باید اجزاء این جمله را یکان یکان توضیح داد. در اینجا مراد ما از سرقانون و ناموس است که از فرط کلیت و انبساط پوشیده است با اینکه درهمه جا رسوخ دارد و هیچ نقطه از آن خالی نیست.

بقای هر شیئی عبارت از استمرار او در وجود است . در علوم جدید معلوم شده است که هیچ چیز معدوم و فانی نخواهد شد مثلا قطعه چوبی را اگر بسوزانیم هر چند صورت او مبدل بصورت خاکستر شده است ولی ماده او برجای است . برفرض که باد یا آب ذرات آن خاکستر را بنقاط بعید پراکنده سازند و از نظر ما محو شوند و از فرط کوچکی نتوانیم آنها را با هیچ اسبابی دریابیم باز هم علم میگوید که آن ذرات معدوم نشده اند پس باین نظر همه چیزها ابدی هستند .

این که میگویند فلان چیز معدوم شد یعنی صورت یگانه که با آن شناخته میشد از دست رفت پس بقای هر چیز بدوام صورت اوست و حکمای قدیم میگفته اند که شیئی شئی بصورت اوست نه بماده او چنانکه ماده اشیاء ممکن است هزاران مرتبه عوض شود ولی صورت بر جای بماند و این حکم عالم طبیعت است مثلا يك شعله شمع را از سرشب تا بامداد بنگریم میبینیم یکی است و حکم میکنیم بقای شعله در صورتی که هر ثانیه ذرات ماده مشتعل در آن حرکت کرده از صورت نفتی یا روغنی بصورت آتشی و پس از آن بصورت دودی و بخاری و هوائی در آمده جز ذرات مرتعشی در فضا چیزی نمیماند با وجود این گویند آتشعله باقی است و توجه نمیکنند با جزائیکه تبدیل یافته و از آن شیئی بیرون رفته است همچنین است حال نهر آب که قطراتش در جریان است ولی نهر باقی است

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| آب این جو شد مبدل چند بار      | عکس ماه و عکس اختر برقرار      |
| قرن ها بگذشت و این قرن نوی است | ماه آن ماه است و آب آن آب نیست |

### وحدت حقیقی و اعتباری

بعبارة دیگر وحدت هر چیز ملاک بقای اوست بقا و فنا نسبت بوحدت اشیاء اطلاق می شود آنچه قبلا مثال زده شد از شعله شمع و جریان نهر وحدت های اعتباری بود وحدت حقیقی نداشتند در اشیائیکه وحدت حقیقی دارند بقا داشتن یا فانی شدن بیشتر صدق میکند اشیائی وحدت حقیقی دارند که صاحب جان و نفس اند . نفس در موجودات صاحب جان مرکز وحدت است با زوال او بکلی وحدت آن شیئی بهم میخورد پس صفت فنا یا بقا در باب آن صادق تر است .



برای موجود زنده روح موجب وحدت و بقا و رشد و کمال میشود درواقع اگر بعقیده روحیون بگوئیم که جان جوهری است مجرد و تدبیر و نگاهداری بدن با اوست درست گفته‌ایم و اگر مثل بعض مادیون اعتقاد بآن جوهر نداشته باشیم بگوئیم روح هر حیوانی عبارت از فعل و انفعال اجزاء بدن است باز هم صحیح است که يك نقطه مرکزی در بدن زنده است که همه اعمال و احوال از او ناشی شده باو باز میگردد و خواه چیز بسیط مجردی باشد خواه محصول اعمال قوای طبیعی در هر حال مرکز حیات اوست ورشته ایست که همه بدن را پیوند کرده و باختیار خود در آورده است . چون آن مرکز محوشد یا روح مفارقت گزید ، رشته پاره میشود و یگانگی و وحدت آن جسم زنده از بین میرود میگویند فانی شد پس بقای موجودات زنده بجان آنهاست .

#### جامعه

آیا جامعه روح دارد ؟ - مسلماً چون مرکب از افراد جاندار است میتوان آنرا صاحب جان شناخت اعمال و آثاریکه از جامعه سر میزند همه حکایت میکنند که صاحب روحی است و شخصیتی دارد حال این جاندارى جامعه مجازى باشد یا حقیقى تفاوت نمیکند در بدن بزرگی که اسمش جامعه است و افراد بمنزله سلولهای آن بدن محسوب میشوند چنین پیدا است که نقطه مرکزی هست که مصدر اعمال عالی و منشاء تدبیر و نیم و امید است آن نقطه خواه در خارج وجود استقلال داشته باشد خواه حاصل فعل و انفعال اجزاء جامعه باشد در هر حال بجای روح است در جسم بشر فردی، اوسر رشته حیات جامعه را در دست دارد و قتی که جامعه پیونددش با آن روح استوار است حیاش قوی است و قتی که پیونددش سست است حیاش ضعیف میگردد و با رفتن آن قالب بیرونی خواهد شد .

با این تفصیل که عرض شد معلوم گردید که بقای موجود زنده ببقای نفس اوست و جامعه موجودی زنده است پس روحی دارد و بقای او بسته بآن است بنابراین درست است که پرسیم سربقای فلان جامعه یا کشور چیست و مقصود ما آن خواهد بود که چه چیز اجزاء زنده او را با هم نگاه داشته و از تجزیه و تفرقه منع کرده است عبارت دیگر روح او کیست و چیست ؟

## خواص موجود زنده

ممکن است کسی اصلاً منکر شود که جامعه صاحب جان باشد و بگوید جان مال افراد است افراد بایکدیگر علاقه ای دارند و احتیاجات خود را رفع میکنند از این جهت مجازاً میگوئیم ملت روح دارد والا ملت بدن شخص معینی نیست که جان باو تعلق بگیرد.

در جواب او گوئیم مقصود ما این است که ملت حیاتی دارد غیر از زندگی افرادش و برای اثبات آن محتاج نیستیم که بگوئیم جان ملت شبیه نفس ناطقه انسانی یا نفس حیوانی است و تمام آثار آنرا دارد تا قول شما درست باشد مراد ما فقط اینست که ملت و جامعه صفات اصلی را که يك موجود فردی زنده دارد واجد هستند.

برای بیان این مطلب گوئیم که خاصه يك موجود زنده چیست ؟ بعقیده ما دو چیز است یکی اینکه تأثرات وارده بر خود را نگاه میدارد و ذخیره میکند در واقع دارای قوه حفظ است. دیگر اینکه از آینده استقبال میکند و در عین اینکه در زمان حال است خود را در زمان آینده می بیند و این را آرزو و امید میگویند. بعبارت دیگر آن موجودی را زنده باید خواند که گذشته خود را در يك ظرف باطنی ثبت و ذخیره میکند که آنرا قوه حافظه یا ضمیر یا باطن میگویند و نسبت بآینده هم دلبستگی تام دارد و چشم خود را بیک نقطه ای از زمان آتی دوخته است.

آیا ملت و جامعه این دو صفت را دارد ؟ البته بنحو کامل دارد اولاً یادگار گذشته را حفظ میکند از غمها و مصائب اظهار تنفر و از شادیهها و نیکبختی ها ابراز خشنودی میکند و این دو حالت را بوسیله عزا داری یا جشن هر ساله نشان میدهد در صورتیکه اکنون آن غم ها و شادی ها دیگر ربطی و علاقه ای بفرد فرد مردم ندارد و آثار آنها از حافظه افراد گم شده است ولی شخص جامعه نسبت بآنها سوگواری یا شادکامی مینماید پس معلوم شد که حافظه جامعه غیر از افراد است.

صفت دوم یعنی امید بآینده هم در جامعه قوت دارد و هر ملتی ایدآلی و آرمانی رمرامی و امیدی دارد که بعضی قوی و روشن و بعضی تاریک و ضعیفند.

برای موجود زنده چه فرد باشد چه جامعه این دو صفت حیاتی که گفتیم ضروری است ولی فایده آنها مختلف است.

### علت وجود - علت بقاء

نخستین یعنی یادگار ها و تأثرهای گذشته برای او لازم است تا موجود بماند زیرا که آنها ارکان هستی او بشمارند این که موجود تا حال خود را رسانده است سبیش تغذیه از آن محصولات روزگار پیشین است در واقع اساس حیات او بر آنهاست این ها را علل وجودی یا اسرار وجودی او باید گفت.

اما دوم یعنی امید بآینده علت بقای اوست زیرا که تا قوه حیاتی در برابر خود روشنائی نیند حرکت نمیکند و بمحض قطع شدن امید بتمام معنی حیات خاموش میشود از این جهت گفته اند یأس برادر مرگ است بلکه باید گفت یأس ریشه مرگ و عین مرگ است.

پس سر بقای جامعه در امید اوست بآینده.

**اقسام امید** - امیدها شدت و ضعف دارند بر حسب همت صاحب آنها مختلف میشود یکی امیدش بتملك نانی است یکی بتصاحب جهانی.

ملل هم از حیث امید و ایدآل مختلفند یکی ایدآلش این است که تمام دنیا را مالك گردد حال بینیم که بهترین نوع امید کدام است ؟

سه قسم امید میتوان تصویر کرد یکی آنکه میتوان باورسید دیگر آنکه نمیتوان باورسید سوم آنکه میان این دو قسم باشد.

اما نوع اول امیدی است که شخص بآن میرسد و از آن میگذرد زیرا که موجود زنده بهر چیز که برسد نمیتواند در آنجا بماند قهرآ پیشتر میرود بنا بر این چنین آرزو و امیدی کوچک و ناقابل است و حیاتی که بآن بسته باشد بزودی قطع میشود مثل چراغی است که روغنش تمام شود.

نوع دوم امیدی است که شخص یا ملت به آن نتواند رسید بنا بر این تصورش یأس آور است عاقبت شخص از دنبال کردنش خسته می شود این هم برای بشر چه فردی

و چه اجتماعی آرزوی محال است و حیات بخش نیست مثل چراغی است که روغنش در مکانی دور از او باشد البته شعله در آن تولید نخواهد شد.

نوع سوم امیدی است که دائماً بآن برسیم ولی از آن نتوانیم در گذریم مثل چراغی است که همیشه میسوزد و همیشه روغن باو میرسد چنین امیدی اگر برای ملتی پیدا شود چراغ عمرش همیشه روشن است. این قسم امید نه به مادیات میتواند تعلق پیدا کند زیرا که قابل دسترس است نه بمجردات و مفارقات زیرا که از دسترس بشر دور است پس باید يك موجود برزخی بین بینی متعلق شود و آن انسان است. بنابراین جامعه امید خود را در يك انسان کلی قرار میدهد که بمنزله چراغ هدایت اوست. آن انسان کلی افرادی دارد که بتدریج در جهان تعلق پیدا میکند.

جامعه ایرانی همیشه امید خود را باین انسان بسته است و او را پادشاه خوانده است تمام امید های فردی در يك نقطه جمع شده است و آن در شخص پادشاه عادل است. بقول مولوی

پادشاهان مظهر شاهی حق عارفان مرآت آگاهی حق

آرامش قلوب افراد بوجود پادشاه فیروز و داد گر بوده است. فردوسی فرماید:

چنان دان که آرام گیتی است شاه چو نیکی کنی او دهد پایگاه

جهان را دل از شاه خندان بود که بر چهر او فریزد آن بود

هر آنکس که بر پادشا دشمن است روانش پرستار هریمن است

**تفاوت ملل** - در شاه پرستی تفاوت ملل بسیار است مصریان قدیم فرعون را می پرستیده اند اما نه مثل يك نقطه که همه امید های افراد در آن جمع شده باشد بلکه مثل مظهر قهاریت خدایان آمون - رع - اوزیریس و غیره.

چینیان قدیم امپراطور را ستایش میکردند نه مثل حافظ و حامی ضروری ملت بلکه مثل فرزند آسمان همانطور که فلك جبار بر بشر مسلط است فرزند او یعنی امپراطور هم تسلط دارد.

ملل دیگر هستند که پادشاه برای آنها يك قسم امر تشریفاتی است او را دارند که جایزه بدهد تشویق کند نماینده ملت باشد نه اینکه جان ملك و جامعه باشد اما در ایران مفهوم شاهی چنین نبوده است مقام سلطنت یکی از ضروریات ایران و علت بقای او محسوب میشده است .

علل بقا - هر کشوری سر بقا یا علت دوامی دارد . یکی متکی بوضع جغرافیائی خود است مثل اینکه در جزیره میان دریا واقع است و آسان آسان با وسایل قدیم در دسترس اقوام مهاجم به آن نبوده است یا در میان کوهستان های صعب است که پای حمله کنندگان بآنجا نتواند رسید . دیگری متکی بمحصول متنوع خاك خود است که می تواند از جهان کناره گزیند نه محتاج باشد بغیر نه زیادی داشته باشد که غیر بطمع بردنش بر خیزد به قناعت روزگار بگذراند و از تطاول رقیبان دور باشد این احوال که برای دولتهای گذشته ممکن الحصول بود در سابق اسباب بقای آنها میتوانست بشود . دیگری تکیه بنیروی جنگی خود دارد و از فرط نیرو آزمائی دائماً بر همسایگان غالب است .

ایران - ایران کدام قسم بود؟ شکی نیست که معبریت صفت اعظم احوال جغرافیائی او بود ملل عالم از او نمی توانستند چشم پوشند طبعاً راهشان بآنجا می افتاد زیرا که پلی محسوب می شد میان مرکز آسیا و دریای مدیترانه قبایل و اقوام آسیای مرکزی برای رسیدن بنقاط مدیترانه یا برای پیدا کردن مرتع مهاجرت کرده از ایران میگذشتند یا در ایران می ماندند ملل تجارت پیشه هم از این راه متاع خود را بشرق یا غرب می فرستادند و هرگز از اوضاع این جا چشم پوشی نمیتوانستند کرد .

یکی از اقوامی که در آغاز تاریخ باین سرزمین رسید نژاد آریائی بود که از آسیای مرکزی برخاست گروهی خود را به هندوستان افکندند و گروهی از راه آسیای صغیر یا جنوب روسیه به اروپا رفته هسته ملل اروپائی شدند جماعتی هم در همینجا ماندند و بامغلوب کردن بومیان جنگجوی سابق مالك سراسر این فلات عظیم شدند و به تشکیل دولت های بزرگ ماد و پارس کامیاب گشتند و برای اولین بار در جهان امپراطوری پهناوری تأسیس نمودند .

ایرانیان قبل از آنکه دولت بسازند زمانی دراز در این سرزمین بجنگ و جدال مشغول بوده اند سببش وجود اقوام توانا و سلحشوری است که قبل از آنان متصرف بهترین نقاط بوده اند مثل گوتی ها در ناحیه شمالی کردستان و لولوبی ها در کرمانشاه و کاسی ها در لرستان و عیلامیها در خوزستان و مانائی ها در جنوب دریاچه رضائیه و کادوسیها در گیلان و طالش و تپورها در مازندران که اغلب آنها را از نژاد آریائی می دانند و قرنهای پیش از مادی ها و پارسیها هجرت کرده در این خاک مسکن اختیار نموده اند نیروی این اقوام ایرانی قدیم بحدی بود که بعضی از آنها قرن ها برکشور متمدن و آباد بابل فرمانفرمائی کرده بودند مثلاً گوتی ها و کاسی ها هر يك دو قرن در بابل سلطنت رانده اند و نام اكثر پادشاهان در الواح آنجا ثبت است .

پس وقتی که ایرانیان (مادی و پارسی) وارد این خاک شدند با این اقوام مجهز و قوی پنجه در افکندند و از فرط نیرومندی آنان را دیو خواندند تا تدریجاً بقوه ثبات و کوشش مستمر توانستند بر آنان مسلط شوند و همه آن اقوام مختلف را در زیر يك عنوان در آورده ایرانی بسازند آئین و زبان و آداب خود را بر آنان گسترده و برای نخستین بار ایران یگانه ای درعالم بوجود آمد .

**آغاز سلطنت -** هردوت مورخ معروف یونانی گوید ایرانیان چون در برابر اقوام یگانه نمیتوانستند هستی خود را حراست کنند بفکر آن افتادند که پادشاهی برای خود اختیار کنند دیوکس را که بعدل و تدبیر معروف بود برکشیدند و زمام امور را در کف او نهادند دیوکس گویا در زبان مادی دیا ا کو خوانده میشده است زیرا که در کتیبه یکی از پادشاهان آشوری نام بزرگی از بزرگان طایفه مانائی ساکن در مهاباد آذربایجان معروف است بنام دیا ا کو و بعضی از مورخان بر آنند که این شخص همان مردی است که هردوت او را بانی سلطنت ایران شناخته است و گویند دیا ا کو رسوم و عادات پادشاهان گرفت و دربار و پایتخت ثابت ساخت و همدان را مقر دولت خود نمود مالیات گرفت و لشکر تعییه دید و از ظلم رؤسای طوایف کاست و قدرت مرکزی را در همه کشور جاری نمود .

قضیه انتخاب دیا ا کو پادشاهی تعبیر یونانی است که در دماغ هردوت پیدا شده است ایرانیان از روزی که تشکیل قوم داده اند پادشاه داشته اند داشتن پادشاه از جمله حوائج قومی آنان بوده و منحصر باین دوره یعنی دوره ماد که متأخر از زمان تشکیل قومیت ایرانی است نخواهد بود . پادشاه در نظر ایرانیان بقدری قدیم است که او را با انسان اول یکی دانسته اند یعنی اول در عالم پادشاه آمد و بعد رعیت پیدا شد کیومرث انسان اول است و ترتیب خلقت آن در کتاب های پهلوی نوشته شده است همین کیومرث را در افسانه ها نخستین پادشاه جهان گفته اند فردوسی از روی کتب قدیم چنین فرماید :

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| پژ و هنده نامه باستان      | که از پهلوانی زند داستان    |
| چنین گفت کائین تخت و کلاه  | کیومرث آورد کو بود شاه      |
| کیومرث شد بر جهان کدخدای   | نخستین بکوه اندرون ساخت جای |
| ازو اندر آمد همی پرورش     | که پوشیدنی نه بدو نه خورش   |
| دد و دام و هرجانور کش بدید | ز گیتی بنزدیک او آر مید     |
| دو تا میشدندی بر تخت اوی   | از آن فره بر شده بخت اوی    |
| برسم نماز آمدندیش پیش      | از آن جایگه بر گرفتند کیش   |

بنابراین قصه معلوم میشود اعتقاد قدمای ایران براین بود که انسان اول و پادشاه اول یکی است و همه حیوانات درنده و غیر درنده او را پرستش میکرده اند . آثار این عقیده را که قدمت سلطنت باشد در کتاب های قدیم هند می یابیم در آنجا هم انسان اول یماست ( جمشید ) که از پادشاهان داستانی قوم آریائی است از این جهت پادشاه پدر حقیقی بود زیرا که مبدأ نژاد محسوب میشد و ظل الله بود که موجود اول بحساب می آمد .

**اعتقاد ایرانیان - مقام پادشاهی در نظر ایرانیان از حد امور اجتماعی که رئیس و هرئوسی باشد گذشته و بدرجه عشق و نیایش رسیده بود** علتش این بود که ایران در سر راه قرار داشت و نا گهان مورد حمله اجانب میشد چنانکه در شاهنامه داستان این جنگها مذکور است و در تواریخ دیگر هم می بینیم که از آغاز تاریخ حمله های پی در پی و نا گهانی باین کشور میشده است پس تنها تأسیسی

که واقعاً حفاظت و حراست مؤثری بکنند مقام سلطنت بود زیرا که آن مرکز مختار قوای لازم آماده در دست داشت و سهولت در برابر حمله ناگهانی خصم میاستاد و بدفع او موفق میشد.

علت دیگر آن بود که ایرانیان فطرتاً قائل بتوحید بوده اند قوای متشتت و پراکنده را در دست يك تن لایق میگذاشتند و این کار طبعی تر از هر چیز بنظرشان میرسید. تفصیل این عقیده توحید بسیار است و از گنجایش این سخن رانی خارج خواهد بود.

چنان در این توحید اجتماعی پابرجا بودند که پادشاه را مختار مطلق دانسته اعمال او را بامیزان مردمان عادی نمیسنجیدند بکلی از مردمان ممتاز بود. چه از حیث نیروی معنوی چه از لحاظ قوت و عظمت جسمانی مثلاً در نقاشیها پیکر او را عظیم تر از سایرین رسم میکردند و کلام او را ملک کلام ها میدانستند و قلب او را روشن بالهام آسمانی می پنداشتند. در دل شاهان بود ماهی سطر بر کرچه گه گه میشد پنهان بابر رضای خاطر او را بر هر چیز مقدم میدانستند و رنجش او را اسباب تباهی کار ها میشناختند چنانکه داستان بهرام گور ساسانی معروف است که در خانه دهقانی شب بطور ناشناخت فرود آمد و از زن دهقان خبر پرسید گفت دیوانیان ظلم بسیار بما میکنند. پادشاه خشمناک شد و در دل گذرانید که سختگیری کند و بازار آنان بپردازد. صبح زن دهقان خواست گاو را بدوشد شیر نیامد شوی را گفت پادشاه از رعیت آزرده شده است و شاید همین مهمان پادشاه باشد زیرا که اگر پادشاه دلتنگ شود.

به پستانها در شود شیر خشك      نباشد بنا فیه درون بوی مشك

بدشت اندرون گرگ مردم خورد      خردمند بگریزد از بی خرد

فردوسی گوید بعد از آنکه بهرام گور از این واقعه آگاه شد بخود آمد و از تصمیم سخت خود بازگشت و مهربان شد و شیر به پستانهای گاو باز آمد.

این قبیل اعتقادات بسیار است که همه حاکی از امتیاز فوق العاده شخص شاه در چشم ایرانیان است چون شعراء احساسات ملت را بهتر حکایت می کنند از اشعار آنان برای نمونه می آوریم فردوسی فرماید.



|                                                                        |                                |
|------------------------------------------------------------------------|--------------------------------|
| هر آنکس که بوده است یزدان پرست                                         | نیاورده در عهد شاهان شکت       |
| که هر کس که با پادشاه دشمن است                                         | نه مردم نژاد است اهریمن است    |
| چو شاه از تو خشنود شد راستی است                                        | وز او سر به پیچی در کاستی است  |
| که آنکس که او دشمن پادشاست                                             | به کا نهنکش سپاری رواست        |
| نظامی در معنی کلام اردشیر بابکان ، « ملك و دين دو همزادند » چنین گوید: |                                |
| نزد خرد شاهی و پیغمبری                                                 | چون دو نگینند در انگشری        |
| گفته آن ها ست که آزاده اند                                             | کاین دو زیك اصل و نسب زاده اند |

چون استاد سخن فردوسی ناقل افکار و احساسات ایرانیان باستانی است در خانه چند شعر از او را در این معنی می آوریم

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| بفرمان شاهان نباید در نك   | نباید که گردد دل شاه تنك      |
| دلی کو ندارد تن شاه دوست   | نباید که باشد دراو مغزو پوست  |
| بشهری که هست اندرو مهر شاه | نیابد نیاز اندر آن شهر راه    |
| چو از نعمتش بهره یابی بکوش | که داری همیشه بفرمانش گوش     |
| پرستیده گر یابد از شاه رنج | نگه کن که بارنج نام است و گنج |
| هر آنکس که بسیار گوید دروغ | بنزدیک شاهان نگیرد فروغ       |
| همی در جهان ارجمند آن بود  | که با او لب شاه خندان بود     |

نتیجه - باین تفصیل معلوم شد که نظر ایرانیان شاه بمنزله روح و عقل کشور بود و همه افراد خود را حقا تابع و فرمانبردار او میدانستند و از روی عقیده قلبی بفرمان او توجه داشتند نتیجه این قسم ایمان و تسلیم آن است که پادشاهان بزرگ باتدبیر ایران هر وقت مهمی پیش می آمد تمام ملت را میتوانستند حرکت بدهند و بدفع خصم وادارند تخلف از امر و سستی از فرمان او بمنزله کفر و فسق محسوب میشد زیرا که به اعتقاد همه ایرانیان :

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه

این بود که ایران توانست خود را در برابر آنهمه مصائب و سختی ها نگاه دارد و بقای خود را تأمین کند . ( کف زدن حضار )



سخنرانی  
آقای دکتر سیاسی  
استاد دانشسرای عالی  
ودانشکده ادبیات

راجع به :

حصار کشور

خانمها و آقایان محترم شاید بایصبری زیاد انتظار دارند به یینند يك نفر غیر نظامی در باب حصار کشور که يك موضوع نظامیست چه خواهد گفت . این است که بنده لازم می دانم بی تمهید مقدمه فوراً اطمینان بدهم که اگر قبول کرده ام در این موضوع چیزی بعرض برسانم برای آنست که حصار کشور را منحصر باستحکامات و قلاع نظامی نمیدانم .

برای توضیح این معنی باید یاد یاوریم که معنی « کشور » چیست و چه چیز را « حصار » میگویند .

«کشور» نام خاکست که گروهی از مردمانیکه دارای ملیت واحد هستند در آن زندگی میکنند. در تعریف ملیت سخن فراوان گفته شده است و اینجا مناسب ندارد که بنده بتفصیل چیزی عرض کنم. همینقدر اجمالاً تذکر میدهم که سابق براین اشتراك زبان و مذهب و نژاد را اسباب عمده وحدت ملیت میدانستند. لیکن حقیقت این است که افرادی تشکیل يك ملت میدهند که در گذشته و حال و آینده دارای منافع مشترك بوده باشند، یعنی تاریخ گذشته آنها، منافع و مصالح زمان حال آنها و منظور و ایدآل (ارمان) آینده آنها یکی باشد قطع نظر از اینکه چه زبانی حرف میزنند، چه مذهبی دارند یا از چه نژاد هستند. خاکی که این دسته مردمان روی آن زندگی میکنند «کشور» وگاهی، بمناسبتی «میهن» آنها خوانده میشود. پس کشور یا میهن حکم خانه بزرگ را دارد و شکی نیست که اگر این خانه مانند خانه های کوچک دارای دیوار یا حصاری باشد از مداخله ینگانگان بهتر درامان خواهد بود.

این دیوار یا حصار گاهی طبیعیست، مانند کوه ورود و باطلاق انبوه و جنگل و گاهی مصنوعیست، مانند قلاع نظامی. بنا براین در تعریف حصار کشور میتوانیم بگوئیم: عبارت است از مجموع استحکامات و موانع طبیعی یا قلاع و استحکامات نظامی که کشور در پناه آنها قرارداد. نمونه استحکامات نظامی مخصوصاً در قرون وسطی و دوران فتودالیت در اروپا زیاد بود. هنوز آثار قصرهای قلعه مانند که هر کدام حکم کشور کوچکی را داشت و مجهز ب برج و بارو هائی بود در آنجا فراوان دیده میشود. تاچندی پیش که ناامنی در ایران حکمفرما بود هر شهری برای خود حصاری داشت که اکنون وقتی پاره از آنها را بیاد می آوریم ما را بی اختیار خنده دست میدهد. مثلاً خندق های دور تهران با خاکریزهای حصار این شهر محسوب میشدند هر چند که نمیتوانستند حتی مانع ورود سگهای ولگرد بداخل شهر بشوند. از اینگونه حصار های مضحك که بگذریم می بینیم در سرحد کشورهای بزرگ که از همسایگان خود زیاد مطمئن نیستند استحکامات نظامی محکم ساخته میشود. اخیراً نظر بترقیات بزرگی که در تانک جنگ و کیفیت تعرض صورت گرفته است این استحکامات بجای اینکه روی زمین ساخته شوند گاهی زیر زمین تعبیه میگردند. بهترین نمونه اینگونه استحکامات خطوط دفاعی «ماژینو»

و «سیگفرید» است که در سالهای اخیر در دو طرف مرز فرانسه و آلمان نباشده است . اما این موانع و استحکامات طبیعی یا مصنوعی هر قدر با عظمت باشند نمیتوانند بخودی خود و بتنهائی مدافع واقع شده جلوی هجوم دشمن را بگیرند ، زیرا که آنها روح ندارند و آلتی بیش نیستند . مدافعین کشور ، اهالی کشور هستند و از میان اهالی البته باید زنان و پیر مردان و کودکان را که مستقیماً در دفاع کشور شرکت ندارند ، کنار گذاشت . پس دفاع کنندگان مستقیم کشور ، یعنی آن طبقه که دشمن از آنها حساب میرد و از ترس آنها بتعرض نمی پردازد یا اگر پرداخت آنها فوراً در مرز تهدید شده حضور میابند و در برابر مهاجم سدّ سدید تشکیل میدهند ، « **جوانان کشور** » هستند . این جوانان دو دسته اند : یک دسته آنها که تحت السلاح و مجهز هستند و موقع جنگ دفاع فوری را انجام میدهند ؛ دسته دیگر آنها که بعداً مجهز گردیده و بمرور بجهه فرستاده میشوند .

بنابراین حصار حقیقی هر کشور عبارت خواهد بود از جوانان آن کشور و از این حصار حقیقی است که امشب بنده میخوام گفتگو کنم . چرا میان همه افراد کشور طبقه جوان است که حصار کشور و مدافع مستقیم آن بشمار می آید ؟ علت این جمله مزیت هائیکه که دوره جوانی بر دیگر دوره های زندگی دارد و بر هیچکس جز بر بعضی از خود جوانان - پوشیده نیست . یکی از مهمترین مزایای جوانی این است که آینده مال اوست . افرادی که بدوره کهنولت و پیری رسیده اند هر چه در راه عظمت و ترقی مین فداکاری کنند برای شخص خودشان نبوده بیشتر برای آنستکه فرزندان آنها یعنی جوانان از آن برخوردار شوند . اما جوانان هر چه در این راه بکوشند بهره اش را خودشان خواهند برد . - مزیت دیگر جوانان **نیروی بازوی** آنهاست ؛ نه کودکان نه کهن سالان هیچکدام توانائی حمل سلاح و تحمل مشقتها جسمانی را ندارند : آنها این نیرو را هنوز بدست نیاورده اند و اینها آنها را از دست داده اند . در این میان جوانان هستند که خداوندان قدرت و قوت میباشند و حقیقه حیف است که قدر این مزیت را بخوبی ندانند .

باری این مزایا جوانان را در جامعه دارای مقام ممتاز و وظائف خاص مینماید. بخاطر دارم که چندی پیش جناب آقای اعلم وزیر محترم امور خارجه و رئیس کمیسیون سخنرانی پرورش افکار نقل میفرمودند که افسری ارشد و مشهور که در یکی از دانشگاه های جنگ تدریس مینمود روزی که از استحکامات نظامی گفتگو بود پس از شرح دادن اقسام قلاع در پایان درس خود چنین گفت: « اما باید یقین بدانید که مهمتر و محکمتر از همه این استحکامات و قلاع سینه های پر ایمان جوانان کشور است! »

این بیان البته صحیح است زیرا که مستحکمترین قلعه ها و حصار های بیروح را با آلات و ادوات جنگی و قوای کافی میتوان تسخیر نمود، لیکن کشوری که این حصار با روح حقیقه مدافعت باشد تسخیر نشدنی است.

برای اثبات این امر در تاریخ امثله و شواهد فراوان موجود میباشد. بنده بذكر يك مثال قناعت میکنم.

همه آقایان محترم از جنگهای ایران هخامنشی و یونان قدیم معروف بجنگ های « مدیک » آگاهی دارید و میدانید که لشکر جرار ایران با آن وسائل و آن شماره که برای آن زمان افسانه بنظر میآید - زیرا که بچندین صد هزار تخمین میشد - پس از کشور گشائی زیاد و رسیدن بدریای روم چندین بار ب خاک یونان تاخت آوردند و از بغاز بسفر و استحکامات طبیعی « ترموپیل » و غیره عبور کرده حتی شهر « آتن » را تصرف نمودند؛ لیکن با اینهمه، یونانیان چون برآستی میهن پرست بودند در برابر آن سختیا و فشار ها ایستادگی کردند و تازمانیکه در اخلاق آن ملت فساد راه نیافت زنده و مستقل باقی ماندند.

اما باید دانست که این حصار باروح در صورتی این چنین معجزه ها میکند که عناصر تشکیل دهنده آن، یعنی جوانان، دو شرط مهم ذیل را دارا باشند.

شرط اول اینست که هم جسماً با عضلات محکم و اعصاب قوی و بنیه خوب پرورش یافته هم روحاً و اخلاقاً نیرومند و دانا و با ایمان و میهن پرست باشند. - تربیت بدنی و تربیت روحی لازم و ملزوم یکدیگرند و هیچیک از ایندو نمی تواند بتنهایی منظور

فوق را حاصل کند، زیرا کافی نیست روح میهن پرستی در کانون سینه جوانان بدمد برای اینکه کشور محافظت بشود، بلکه در صورتی این روح مؤثر خواهد بود که سینه ها فراخ و عضلات محکم باشد، والا جوانان سست عنصر نحیف و پژمرده فرضاً بتوانند عاشق میهن خود باشند محبت و عشق آنها باصطلاح فرنگها «عشق افلاطونی» خواهد بود و از حدود تغزل و خیالبافی عدول نکرده برای وصول بشاهد مقصود زحمت دست درازی بخود نخواهد داد! - همچنین در صورتی سینه های فراخ و قلب های قوی که دارای ضربان منظم است مفید واقع خواهد شد که ملکات اخلاقی، روح ایمان و مردانگی و میهن پرستی در آن راه یافته باشد و آن سینه ودل را بنیروی خود در موقع لزوم بهیجان بیاورد، والا يك انسان کوه پیکر پرزور که ذهنش پرورش نیافته و اخلاقش تهذیب نشده باشد بایک حیوان قوی هیکل، مثلاً بایک گاو پروار، چه فرقی خواهد داشت؟ آخر: « نه همین لباس رعناست نشان آدمیت »!

این شرط اول تربیت خوب و سایل اجرایش امروز تا اندازه ای برای ما فراهم شده است و بر جوانان است که قدر این نعمت بزرگ را هم بدانند و از آن هر چه بیشتر می توانند برخوردار شوند.

کسانیکه سنشان اجازه میدهد آگاهی دارند که اوضاع فرهنگی ما همیشه این گونه نبوده است و تا ده پانزده سال پیش، آموزش و پرورش کودکان و جوانان بکلی مخالف بامنظور حقیقی تربیت صورت میگرفت. در آندوران شاگرد مدرسه از کار درس که فارغ میشد وضع آدمی بیکاره و بی اعتنا بهمه چیز و خیالباف را داشت و از هر ورزش و حرکت و سعی و کوششی گریزان بود و اصولاً کار دستی و خستگی جسمانی را دون شئون خود می پنداشت. در همان زمان در قسمت پرورش عقلانی و اخلاقیهم اصولی رواج داشت که بسیار ناصواب بود. بالجمله وضع تعلیم و تربیت باندازه دلخراش بود که همه علاقمندان را متأثر و ملول میداشت چنانکه آه و ناله آنها همواره بلند بود. خود بنده در سخرانیکه در شانزده سال پیش راجع بتعلیم و تربیت ایراد نمودم و در جرائد منتشر شد، مطلب را باین عبارت ختم میکردم: «..... تاروح درویشی در معارف ما دمیدن دارد، تا تربیت جوانان ایرانی در دستهای متشنج صوفی

مسلکان است ، تا ژیمناستیک را رقص میدانند و لباس کوتاه را علامت سبکی و لباس بلند را دلیل وقار می پندارند ، تا تعارفات بیمعنی و تملق و چاپلوسی را ارکان مهم ادب محسوب میدارند . . . . . بالجمله تا دو روئی را ترویج میکنند ، ترقی ایران خیالی خام و نجات ایرانی فکری باطل خواهد بود .»

آن دوره خوشبختانه سپری شد و در مدتی اندک چگونگی تعلیم و تربیت دگرگون گردید و امروز جوانان ، هم بآموختن علوم و فنون می پردازند ، هم ورزشهای بدنی توجه دارند و در مسابقه ها شرکت میجویند . شکی نیست که این جوانها - که هزاران نفرشان در سوم اسفند گذشته با قدمهای محکم در مقابل شاهنشاه بزرگ خود رژه رفتند - هستند که میتوان آنها را « حصار کشور » دانست ، نه آن جوانهایی که در قبا و عبا پیچیده شده بودند و با اندامی کج و معوج و قدی خمیده راه میرفتند ، و گاهی هم چون پیرمردان از عصا استمداد میکردند . . . .

تصور فرمائید که بنده مدعی هستم که تعلیم و تربیت جوانان ما امروز از هر حیث کامل بوده و در برنامه های فرهنگی جای هیچ اصلاحی باقی نمانده است . بدبختانه هیچکس چنین ادعائی نمیتواند بکند . اما با همه عیب و نقصی که هنوز ممکن است در کارها باشد باید اعتراف کرد که نسبت بگذشته پیشرفتهای شایان صورت گرفته و این پیشرفتها بقدری نمایان است که فقط بیخبران از آموزش و پرورش یا مغرضان می توانند منکر آن بشوند .

این بود شرط اول تربیت خوب . - شرط دوم اینست که در ضمن پرورش تنور و ان جوانان این نکته همواره در نظر باشد که آنها حکم اجزاء و پیچ و مهره های ماشین اجتماع را دارند و تربیتشان باید بوجهی صورت بگیرد که بتواند هر کدام در حدود توانائی و تخصصی که پیدا کرده اند بعمل کلی آن ماشین مدد برسانند . در يك ماشین هر چه پیچها و مهره ها و حلقه ها و چرخ ها و اجزاء دیگر فرداً فرداً دقیقتر و بهتر ساخته و پرداخته شده باشند مجموع آنها ، یعنی آن ماشین ، البته دقیقتر و بهتر کار خواهد کرد ، اما بشرط آنکه هنگام ساختن آن اجزاء این رعایت شده باشد که برای

همان ماشین ساخته میشوند و با هم جور خواهند آمد و بریکدیگر سوار خواهند شد و هر جزء بسهم خودش در کار کلی آن ماشین شرکت خواهد نمود. چنانچه این رعایت درباره جزئی از اجزاء بعمل نیامده باشد هر اندازه آن جزء - حلقه یا چرخ یا مهره - فی نفسه ظریف و محکم و زیبا باشد وجودش در کار آن ماشین ذره ای تأثیر نخواهد داشت و بود و نبودش یکسان خواهد بود. - بر همین قیاس است حال افرادی که تشکیل جامعه را میدهند که در ضمن تربیت آنها باید این نکته همواره نصب العین باشد که آنها اجزاء ماشین بزرگ ملت هستند و باید در زندگی و پیشرفت و ترقی آن شرکت نمایند.

در اینجا لازم میدانم از این تشبیه که کردم - هر چند از بنده نیست و دیگران مکرر بآن توسل جسته اند، پوزش بخواهم. مراد بنده از ذکر این تشبیه تخفیف افراد نیست و نمیخواهم بگویم که با مردمان باید همانگونه رفتار کرد که با اجزاء ییروچ یک ماشین رفتار میشود. بنده هیچوقت این عقیده را نداشته و ندارم بلکه بر عکس مطمئن هستم که اگر مریدان قوم غفلت کنند از اینکه سروکارشان با موجودات زنده و ذیشعور است مرتکب خطائی بزرگ میشوند که زیانش دیر یا زود دامنگیر جامعه خواهد شد. زیرا وقتی افراد اجزاء بیروح فرض شوند و روی همین اندیشه غلط بار آیند، مجموع آنها یعنی ملت بالطبع ماشینی بیروح خواهد شد، چه بدیهی است که هزار ها و میلیون ها هیچ را که با هم جمع کنیم باز نتیجه هیچ است. باری، جامعه و ملت از افراد باروح و صاحب شخصیت تشکیل میشود و از همین روست که ماشین بیروح نبوده بلکه خودش هم دارای شخصیت است.

باید اعتراف کرد که اصولاً تشبیه امور معنوی و امور مادی یکدیگر کاری ناصواب بوده غالباً سبب اشتباه میشود. زیرا این امور از دو نوع مختلف میباشد: دسته از آنها مادی صرف و فعل پذیر محض هستند، دسته دیگر ذیروح و متحرک و فعالند. - پس مراد بنده از این تشبیه فقط روشن ساختن مطلب و مجسم نمودن معنی بود. باری این معنی را باین بیان میتوان خلاصه نمود که برخلاف آنچه تاچندی پیش درباره ای



کشورها معمول بوده ، نباید در تعلیم و تربیت ابناء جامعه فقط شخصیت فردی را منظور داشت ، بلکه شخصیت ملی نیز باید ملحوظ باشد و مریان راست که همواره توجه داشته باشند باینکه مبدا جنبه فردی مردم بر جنبه اجتماعی و ملی آنها بچربد ، که در اینصورت البته بزیان ملت و مین تمام خواهد شد .

این بود شرط دوم تربیت خوب و آن اگر درست رعایت شود افراد مردم سعادت و شقاوت جامعه را از آن خود دانسته یکسان متأثر میشوند و بهیجان میآیند . بعبارت دیگر آنها همه یک روح پیدا میکنند و در اینجا هم کثرت عین وحدت میشود : « من کیم ؟ لیلی و لیلی کیست ؟ من - ما یکی روحیم اندر دو بدن ! »

آنوقت این آرزوی دیرین من بر آورده خواهد شد که اگر مثلا یک تیم ورزشی ایرانی برای مسابقه یک کشور خارجی برود همه جوانان در دل خود طپش مخصوص احساس کنند و با بیصبری منتظر نتیجه مسابقه باشند و چنانچه فتح نصیب تیم ایرانی شد فریاد شادیشان کوی و برزن را بلرزه بیاورد . من آرزو داشته و دارم که اگر از یک ایرانی دانشمند مقاله ادبی زیبا یا تحقیق علمی دقیق در یک مجله معتبر بنام خود اودرج گردید ایرانیهای منور بخویشتن بیانند و صدها نامه تبریک به آن هم میهن دانشمند بفرستند ♦♦♦♦

من آرزو مندم که هرگاه دریکی از کشورهای بیگانه بیادیکی از بزرگان ما و برای اعتلاء نام ایران مجلسی بر پا شود ، وصول خبر آن همه ملت را شاد و سرافراز و سپاسگزار کند ؛ و برعکس هرگاه بخوانند افتخاری را از ما سلب نمایند و یا اهانتی بمارا دارند همگی بی اختیار بر انگیزخته شویم و رنجش خاطر خود را بوسیله های گوناگون ظاهر سازیم . این آرزوها مانند بسیاری آرزوهای دیگر در این عصر فرخنده در شرف برآورده شدن است . لیکن برای آنکه جامعه ایرانی درجه حساسیتش بحد کمال برسد و اوتار دل این ملت بوزش اندک نسیم باهتزاز آید لازم است که در کیفیت و در روش تربیت افراد بیش از پیش توجه مخصوص مبذول گردد .

بنده نمیخواهم و نمیتوانم در اینجا بتفصیل اصولی را که برای وصول باین نتیجه رعایت آنها ضرور است شرح بدهم، همینقدر عرض میکنم که افراد مردم، خاصه جوانان که رکن اعظم جامعه و حصار حقیقی کشور هستند - باید علاوه بر انضباط صوری و ظاهری که تخلف از آن موجب بازپرسی و مجازات قانونی میباشد دارای انضباط و انتظام اخلاقی بشوند، یعنی خود را اخلاقاً ملزم بر رعایت اصولی چند بدانند و گفتار و رفتار خود را همواره روی این پایه اخلاقی استوار سازند.

مهمترین اصل اخلاقی بزعم بنده حس شرافت است و عقیده دارم که بدون این حس، آدمیت مفهومی نخواهد داشت. حس شرافت اجمالاً این است که انسان اولاً کار زشت را دون مقام آدمی خود بداند و از ارتکاب بدان جداً خودداری کند. ثانیاً چنانچه خواستند امر زشت را باو نسبت بدهند حقیقه متاثر و رنجیده خاطر و خشمگین شود و در مقام رفع اشتباه برآید. کسیکه این حس در او نیست بداند که فضائل دیگر اخلاقی را نیز فاقد است، یا اگر هم بعضی از آنها را دارد قطعاً در این زمینه سست ببقوام و بیدوام خواهند بود.

برای تقویت این حس در کودکان و جوانان شرط لازم این است که از آمیزش و حتی از مواجهه آنها با اشخاص بیقید لایابالی جلوگیری شود، خاصه با کسانی که عادت کرده اند باینکه از هیچ سخن زشتی متاثر نشوند و حتی مبادله الفاظ رکب و دشنامهای غایض و شدید را نوعی تفریح و ظرافت و خوشمزگی میدانند. مربی باید متوجه باشد که ظاهر حال خواهی نخواهی باطنرا باخود جور میسازد و اینگونه تفریحات خطرناک و در عین حال بیمزه و خشن اگر ادامه یابند بزودی شخص را واقعاً بیعار و تنگ و بی شرافت خواهند نمود و این امر نه تنها از نظر فردی مورث پستی و بدبختیست، بلکه از نظر اجتماعی و ملی نیز بسیار زیان بخش خواهد بود، زیرا نباید فراموش کرد که غرور ملی فرع غرور شخصیت است: اگر کسی برای خویشان آبرو و حیثیتی قائل نباشد نمیتواند جامعه ای را که خود عضو آنست شریف و باحیثیت بداند.

کسیکه شرافت ندارد و تحسین و تقبیح دراو هیچ اثر نمیکند یقین بدانید که

اگر بملت و بمیهن او هم اهانتی روا دارند یا آنرا بعرش اعلی برسانند نه متاثر و ملول خواهد شد نه سرافراز و مسرور. چنانچه غیر از این خود را نشان بدهد بدانند که ظاهری و ساختگی است : « مخورید مگر اورا ، بفرید او شمارا ! »

سایر اصول اخلاقی که رعایت آنها در پرورش جوانان ضرور است روی همین حس شرافت قائم هستند و شماره کردن آنها در اینجا مورد ندارد. وظیفه همه آموزشگاههای کشور است که این صفات را بجوانان بدهند. سازمان پرورش افکار هم در واقع بیشتر برای کمک و یاری آموزشگاهها تأسیس گردیده و امید است که نتایج مطلوب را حاصل کند .

اما در طریقه و روشی که در پرورش افکار و تهذیب اخلاق مردم بکار میرود يك نکته مهم اساسی هست که غفلت از آن جایز نمیباشد . از این فرصتی که بنده را دست داده است میخواهم استفاده کنم و آن نکته را یاد آور شوم . بعضی اقوام که در حال تحول و تغییر هستند گمان میکنند که لازمه پیشرفت و ترقی ، قطع رابطه با گذشته است . بنده عرض میکنم که این نظر روی مطالعات غیر کافی قرار گرفته و غلط محض است .

علم بنده باین حقیقت اجتماعی يك علم عادی نیست که بواسطه شنیدن از این و آن یا خواندن در کتب پیدا شده باشد ، بلکه در نتیجه بیست سال اشتغال بامر تعلیم و تربیت و مطالعه امور اجتماعی برایم بمقام حق الیقین رسیده است .

بنابر این بجرات عرض میکنم قومی که دارای تاریخ و تمدن بزرگی بوده است ، اگر مدتی بحال انحطاط افتاد و بعد خواست برخیزد و پیش برود صلاحش در این است که بگذشته خود تکیه کرده و از آن کسب الهام و نیرو نماید . قطع رابطه با گذشته خطایست بزرگ و عیناً بآن ماند که آدمیرا که میخواهند پرورش دهند نخست بکشتنش اقدام کنند بعد بر آن شوند که حیات تازه اش بخشند ، غافل از اینکه دم مسیحا فقط یک نفر داشت آنهم در دو هزار سال پیش ! ..

راست است که سلولهای بدن همیشه در حال تجدید و نو شدن هستند و احساسات و افکار نیز دائماً تغییر و تحول میپذیرند و همیشه « خلق در خلق جدید

است - اگرچه مدت عمرش مدید است ، اما این سلولهای تازه و احساسات و افکار نوین مایه خود را از سلولهای بدنی و از مواد ذهنی پیشین میگیرند ، و هر موجودی هر قدر هم تغییر کند باز وحدت و هویت خود را که ارکان دو گانه شخصیت او هستند در ادوار مختلف زندگی حفظ خواهد نمود . یعنی آنچه فعلا هست و آنچه بعداً خواهد شد پایه اش خواهی نخواهی روی آنچه سابقاً بوده است قرار دارد ، و این امر برای هیچ ملتی نه مایه تنگ و سرشکستگی است و نه مانع پیشرفت و ترقی ، خاصه اگر آن ملت دارای گذشته پرافتخاری باشد . چنانکه گذشته ما ایرانیان ، بشهادت تاریخ ، چنین است . یکی از بزرگترین وظائف مریان ، چنانکه عرض کردم ، تقویت روح ملی و برانگیختن عواطف اخلاقی مردم است .

مریان در انجام این وظیفه ناچار از اقوال و احوال بزرگان استعانت میجویند و بآنها استشهاد میکنند . اگر گذشته خودمان و بزرگان ایران را در طاق نسیان بگذارند و متوسل به بیگانگان شوند ، آیا تصور میفرمائید که تعلیمات آنها در دل افراد ، خاصه توده مردم ، تأثیر مهمی بکند ؟ هرگز ! - بنده در این باب جسارت کرده حتی از ذوات محترمی که در اینجا تشریف دارید و از برگزیدگان افراد این کشور هستید شهادت و قضاوت میطلبم که آیا مثلاً مشاهده بناهای تاریخی فورم در شهر رم یا خرابه های **اکرویل** در آتن - که بیشک بسیار زیبا و شگفت انگیز هستند - ذوق صنعتی و احساسات شما را بیشتر تحریک میکنند یا ملاحظه خرابه های تخت جمشید ؟

آیا ضرب المثل ها و کلمات قصار منقول از بیگانگان و از بزرگان آنها مانند **گوته و آدام سمث و کانت و پاسکال و جیمس و برگسن** شمارا بیشتر بر میانگیزد یا آنها که از بزرگان خودمان است ؟ - مثلاً آیا این قول فلان حکیم فرانسوی یا انگلیسی که گفته است : « جوانانیکه کاهلی میکنند طبعشان پست خواهد ماند » در شما بیشتر اثر میکند یا این شعر فردوسی که در همین خصوص میفرماید :

« اگر کاهلی پیشه گیرد جوان بماند منش پست و تیره روان » ؛

و آیا مثلاً ترجمه سخنان **یشماریکه** در زبان های اروپائی راجع بلزوم توأم کردن علم با عمل هست بیشتر گیرندگی دارند یا این بیان سهل و ممتنع شیخ که میفرماید : « دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند : یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگری آنکه آموخت و نکرد .

علم چندانکه بیشتر خوانی      چون عمل در تو نیست نادانی  
 نه محقق بود نه دانشمند      چار پائی بر او کتابی چند !  
 بنده نمیخواهم در بزرگی مقام و تأثیر کلام بزرگان غیر ایرانی تردید کنم ؛  
 مرادم فقط این است که چون بزرگان ما حقایق اخلاقی را بارعایت خصوصیات ذوق  
 و روح ایرانی و شیوه خاص زبان فارسی در زیباترین لباس آورده اند تأثیرش در ما  
 بمراتب بیشتر است تا ترجمه همان حقایق از زبانهای یگانه . شکی نیست که عکس  
 این هم درست است ، یعنی فلان قوم خارجی نیز از اقوال بزرگان خودش بیشتر متأثر  
 میگردد تا از ترجمه سخنان بزرگان ما .

این توجه بگذشته و حفظ شعائر ملی شعار تمام ملل بزرگست  
 که دارای فرهنگ و تاریخ هستند و البته ما هم باید همین روش را پیش گیریم  
 و الا گناهی غر ان ناپذیر مرتکب شده ایم ، خاصه در این موقع که در برابر  
 خود سرمشقی بزرگ داریم : شاهنشاه بزرگ ما که هیچ نکته قیقی از نظر  
 مبارکش دور نیست پیش از همه و بیش از همه باین نکته اجتماعی توجه فرموده ،  
 آثار نیاکان را از خرابی نجات داده و از دستبرد روزگار محافظت فرموده اند .  
 هیچکس بخاطر ندارد و در هیچ تاریخی دیده نشده است که قبل از این دوره فرخنده  
 اولیای امور ایران دیناری خرج مرمت و نگاهداری آثار تاریخی کرده باشند . بلکه  
 برعکس ملاحظه میشود که بعضی از زمامداران گذشته لایقیدی و بیذوقیرا بجائی میرسانند  
 که نقاشیهای زیارا که مظهر هنرمندی و ذوق لطیف ایرانیست با گل و گچ میوشانند .  
 در این ده سال اخیر برای مرمت بناهای قدیمی که پاره از آنها در شرف انهدام قطعی  
 بود صدها هزار تومان مصرف شده ، بعلاوه همه روزه آثار گرانهای نیاکان را  
 بانهایت مراقبت از زیر خاک بیرون میآورند و در معرض عجب و تحسین خودی و  
 یگانه میگذارند .

همچنین باتوجه و امر مخصوص ملوکانه از بزرگان گذشته ایران قدر دانی  
 میشود و در معرفی آنها بجایان اقدامات زیاد بعمل میآید : جشن بسیار باشکوه هرگاه  
 فردوسی بزرگترین گواه عرائض بنده است .

در تاریخ ایران هر قدر میخواهید بگردید نظیر ~~بزرگوار~~ ~~عظیم~~ ~~و بزرگوار~~ از  
 شعائر ملی و بزرگان ایرانرا هرگز نخواهید یافت . واضح

پس بر ما که مربی جوانان هستیم و بر راهنمایان ملت فرض است که از قائد بزرگوار خود سرمشق بگیریم و بگذشته خود مفتخر باشیم و از آن منبع پر فیض کسب نیرو و مایه نمائیم.

نتیجه و خلاصه عرائض امشب بنده اینست که حصار حقیقی هر کشور، جوانان آن کشور هستند، و این حصار در صورتی محکم و متزلزل ناپذیر خواهد بود که تربیت عناصر تشکیل دهنده آن بوجهی صورت بگیرد که اولاً اعتدال را بر وجود آنها حکم فرما کند، یعنی قوای بدنی و استعداد های نفسانی آنها را بتناسبی معقول پرورش دهد تا هم جسماً نیرومند گردند هم روحاً. ثانیاً ایدآل یا ارمان ملی واحدی در قلوب آنها وارد سازد، و شکی نیست که این ایدآل باید عبارت باشد از: « عظمت و جلال ایران ».

اهالی يك کشور ممکن است از حیث سلیقه و ذوق صنعتی و افکار علمی و فلسفی و حتی عقاید دینی باهم اختلاف نظر داشته باشند و باهم مباحثه ها کنند: این نه تنها عیب نیست بلکه نشانه زندگی و وثیقه پیشرفت و ترقی آنهاست. لیکن از لحاظ ملی در وجود آنها يك روح باید دمیدن داشته باشد که آن روح میهن پرستی است.

در اینجا هم ملت ایران حقیقه بسی مفتخر و سعادتمند است که میتواند از قائد بزرگوار خود سرمشق بگیرد. دل بستگی و عشقیکه اعلی حضرت همایونی نسبت بایران دارند و آنرا هر روز عملاً با ثبات میرسانند بحدی است که وجود مقدسشان بامعنی «ایران» چنان آمیختگی پیدا کرده که در ذهن ما «شاه» و «میهن» از یکدیگر تفکیک نشدنی هستند و بهمین جهت است که ما هر چه میهن خود را بیشتر دوست بداریم شاه خود را بیشتر دوست داشته ایم و هر اندازه شاه را بیشتر بخواهیم بهمین خود علاقه مند تر شده ایم. از اینرو همه ایرانیان، خاصه جوانان که حصار کشور و امید آینده میهن هستند، باید این حقیقت را در قلب خود ثابت و لایزال نگاه دارند و در ضمیر این معنی همواره بگویند:

زنده بماند باد ایران و شاهنشاه ایران

( در زمین مست حصار )



سخنرانی  
آقای محمد حجازی  
رئیس کمیسیون مطبوعات

در بیرامون :

حق شناسی

انتظار نداشتم خانمها و آقایان محترم برای شنیدن صحبت حق شناسی، موضوعی باین سادگی، تحمل این زحمت را بفرمایند، چون مطلب باندازه ای روشن است که هیچ محتاج بتعریف و تشریح نیست .

ملاحظه فرموده اید در کتابهای لغت قدیم اینگونه کلمات واضح و روشن وزن دارند اما معنی ندارند مثلاً در برهان قاطع مینویسد :

دست برون مست معروف است ،

یا سنگ بر وزن رنگ معروف است .

حق شناسی هم از آن کلمات معروف و واضح است که اگر در برهان قاطع

باشد فقط وزن دارد نه معنی . بنده پس از انتخاب این موضوع پشیمان شدم ولی چون با مشورت یکدوست محترم این انتخاب را کرده بودم چاره و راه فرار نداشتم بعد هم متوجه شدم که شاید مقصود آندوست محترم از تشویق من با انتخاب این موضوع این بوده که من خودم راجع بحق شناسی تفکر کنم و در این کلمه دقیق و عمیق بشوم . اگر اینطور است حق با ایشان بوده چون در ضمن تفکر دیدم خیلی در این کلمه پیش پا افتاده و مبتذل محتاج بدقت بودم و اتفاقاً نتیجه خوب گرفتم و علاوه بر نتیجه با وجود آنکه کلمه حق شناسی فوق العاده حزن آور و ملال انگیز است مسرت خاطر هم پیدا کردم . حزن و ملال از جهت این است که وقتی کلمه حق شناسی را میشنویم یادمان می آید که چه خوبیها کرده ایم که قدر ندانسته اند، چه خدمتها کرده ایم که حق آنها نمیدانند، چه لیاقتها در وجود ما است که نمیخواهند بشناسند، از خوبی منضجروازینی کردن بیزار میشویم از خاطرمان میگردد کاشکی همینطور که برای پرداخت بدهکاریهای مادی نوشته و وسائلی در کار است ممکن میشد بدهکارهای حق شناسی را هم يك وسیله ای مجبور پرداخت بدهکاریهای خود میکردیم تا اشخاصی که در حقشان خوبی میکنیم همینکه دیگر با ما کاری ندارند روشن را از ما برنگردانند و لااقل مجبور باشند يك تبسم دروغی بکنند .

البته این خوب فکری است اما يك عیب بزرگ دارد : چون در این صورت ما خودمان نمیتوانیم باین آسانی زیر قرضهای حق شناسی بزنیم . راستی ما خودمان هم قرض حق شناسی خیلی داریم اگر درست فکر کنیم مقدار نعمتهائی که از اشخاص و اجتماع بما رسیده تا آنچه ما در حق دیگران کرده ایم هیچ قابل مقایسه نیست . اگر درست دقت کنیم باید خوشوقت و متشکر باشیم که این همه دین حق شناسی را از ما مطالبه نمیکند .

بنده در اثر دقت در این کلمه معروف که همیشه شنیده و بمعنی آن هرگز گوش نداده بودم مسرت خاطر و نتیجه مفید گرفتم و چون منظور از این سخنرانیها پرورش افکار جوانان است لازم میدانم این نکته را بر فقای جوانان تذکر بدهم که تنها وسیله پیشرفت در کار آموختن دقت است . چه بسا اشخاص که دوردنیا را گشته ولی چون دقت همراه نداشته اند چیزی ندیده اند، در صورتیکه از گردش يك خیابان اگر بادقت باشید میتوان يك دنیا چیز دید و فهمید .



چه بسا اشخاصی که يك کتابخانه کتاب خوانده و مراتب درسی و دوره های عالی را پیموده اما چیزی نمیدانند .

وقتی موضوعی را برای نوشتن بشما میدهند خیال نکنید مطلبی برای نوشتن ندارید هر قدر فکر کنید ، هر اندازه حوصله دقت داشته باشید مطلب پیدا خواهید کرد . هیچوقت بتصور آنکه نمیفهمید از درس نگذريد آنقدر حوصله بخرج بدهید ودقت کنید تا آن تاریکی روشن شود . ناامید نشوید و بدانید که فقط مطالبی را که روشن فهمیده اید جزو معلومات شما بحساب می آید آنچه را سطحی یاد بگیرید نه تنها معلومات نیست بلکه اسباب ضلال و مایه زحمت است .

در هر چیز و مطلبی هر قدر غور کنیم تازه و ندیده خواهیم یافت مثلا خیال میکنیم این پارچه لباسمان را که هر روز می پوشیم و هر روز می بینیم ، رنگ و طرح و بافتش را میشناسیم و حال آنکه در این پارچه دیدنی ودانستنی بسیار است که ما ندیده و نمیدانیم . اگر يك ذره بین پارچه شناسی روی این پارچه بگذاریم خواهیم دید این لباس که تصور میکردیم ذرات آن سفت و بهم پیوسته و بدن ما را کاملاً از هوا و باد حفظ میکند پر از سوراخهای گشاد است ، رشته های آن چنان شل بهم بافته که بنظر می آید یکدیگر نچسبیده ، رنگ و بافتش غیر از این است که دیده بودیم . ولی باز هنوز تمام کیفیات این پارچه را نشناخته ایم یعنی اگر آنرا زیر ذره بین قویتر بگذاریم چیزهای تازه تری خواهیم دید .

اتفاقاً در دوستی هم که یکی از عوامل بزرگ زندگانی است نکته دقت فوق العاده مهم است ، اغلب سردیها که در دوستی واقع میشود از این جهت است که یقین میکنیم دوستان دیگر چیز تازه ای در خاطر ندارند که ما را مشغول کند . در ته دلمان و گاهی بزبان میگوئیم بیمزه شده و حال آنکه حوصله دقت ما تمام شده نه مزه او . بشرط حوصله يك عمر میشود با دوست خوش بود و هر روز در خاطرش نقش و نگار تازه دید .

برویم بر سر مطلب . مقصود از حق شناسی که مورد بحث ماست حق دیگران را شناختن و سپاسگزاردن است نه خدا شناسی . حق شناسی یکی از ارکان عامل مهم علم اخلاق است .

علم اخلاق آن است که روابط ما را با دیگران و با سایر موجودات و با

خودمان آسان و مطبوع و مفید میکند. اما متأسفانه علم اخلاق يك علم روشن و ثابتی نیست که مثل دود و تا همه جا و همیشه چهار تا بشود و تکلیف ما را در هر موقع و در هر زمان معلوم کند.

نه تنها هر دسته و گروه و جمعیتی در هر زمانی بمقتضای محیط، اخلاق مخصوصی دارند، بلکه هر فردی نیز اخلاق خاصی را پیروی میکند زیرا علم اخلاق زادهٔ فلسفه است و هر دسته و گروه و جمعیت و فردی در هر زمان و بمقتضای محیط فلسفهٔ مخصوصی دارد یعنی بطور خاصی دنیا را میبیند و در کارهای جهان قضاوت میکند و البته چون وسیلهٔ ما برای دیدن و احساس کردن و دریافتن جهان و قضاوت در امور، قوای دماغی و فطریات و روحیات ما است ناچار دو نفر يك شکل نمیینند و يك طور نمیفهمند و یکسان قضاوت نمیکنند. پس در این صورت دو فلسفه که کاملاً یکی باشد نخواهد بود، و در روش اخلاقی که از هر حیث یکی باشند ممکن نخواهد شد. گرچه با اینحال روشهای فلسفی بعد از افراد بشر متعدد است ولی کلیات فلسفه های مختلف را میشود بشماره در آورد مثلاً يك فلسفه میگوید انسان برای درك خوشی دنیا آمده منظورش در این زندگی باید خوش بودن و عیش کردن باشد. خوشی آنی هر چه باشد و بهر وسیله که بدست بیاید خوبست و تحصیل آن مباح، آنچه ما را خوش کند خوب است و باید بی تردید بطرف آن دست دراز کرد و بدنبال آن رفت.

چه فلسفه خوبی! چه قدر بامیل دل ما وفق میدهد الا آنکه پیروی از این فلسفه مثل آنست که بخواهیم مانند بچهٔ تازه دنیا آمده دست دراز کنیم و آتش سرخ قشنگ را بگیریم. متأسفانه در عمل میبینیم که حاصل این فلسفه رنج فراوان و زحمت زیاد است. روش فلسفی دیگر میگوید راست است که تنها منظور بشر در زندگی باید تحصیل خوشی باشد و صحیح است که خوشی آنی هر چه باشد و بهر وسیله بدست بیاید خوب است و حلال، لکن بی حساب و اندیشه نمیتوان باین راه رفت باید حساب گر و چاره ساز بود، باید بسنجیم و ببینیم آیا مقدار رنجیکه برای بدست آوردن خوشی خواهیم داشت بیشتر است یا مقدار خوشی. باید با ترازوی عقل این دو مقدار را با هم بسنجیم و خیلی دقت کنیم اگر مقدار خوشی بیشتر باشد تحمل رنج عیبی ندارد و گرنه باید از آن خوشی

صرف نظر کرد و بدن بال خوشی دیگر گرفت، بشرط آنکه این خوشی دوم در کفه ترازوی عقل بر مقدار رنجیکه برای تحصیل آن لازم است بچربد .

این فلسفه دیگر کاملاً مقبول و مطبوع دل و عقل ما ست ، هم خوش گذرانده و هم رنج بیهوده نبرده ایم ! چه از این بهتر . مثل اینکه جای تردیدی در قبول این روش نیست . اما باز متأسفانه می بینیم این فلسفه کاملاً غیر عملی است و پیروان را بمقصود نمیرساند زیرا اگر ما بخواهیم فقط در یک مورد تنها مقدار خوشی و رنج بدست آوردن آنرا با هم بسنجیم تمام عمر مان کفایت نمیکند چون این دو مقدار هر دو مجهولند . دو مجهول را که نمیشود با هم اندازه گرفت . که میتواند بگوید برای رسیدن بفلان خوشی چه مقدار رنج باید برد ؟ شاید آن خوشی پس از وصول رنج بشود ، شاید پس از رنج فراوان بخوشی نرسیم ، و هزار شاید دیگر . این رنجهای ییحد و حصراً همه از ایمانی است که باین فلسفه داریم ، سهل است و ممتنع . یقین داریم درست است اما هر چه عمل میکنیم نتیجه معکوس میگیریم . این فلسفه هر چه موافق با طبع و میل ما باشد رد کردنی است چون ما از تحقیق در فلسفه ، آن علم ثابت و روشن را میخواهیم که حتماً ما را بمقصود برساند . علم آن است که مثل دو دوتا چهارتا همه جا و همه وقت ثابت باشد و در این روش جز تردید و تاریکی چیزی نیست . رنجهای روزانه ما همه از پیروی این فلسفه است متصل حساب میکنیم و ذائم حسابمان غلط بیرون میآید و باز دست از خواستن و حساب کردن بر نمیداریم .

فلسفه دیگر میگوید باید از خوشیهای آنی صرف نظر کرد و خوشبختی را منظور قرارداد باید رنج برد ، زحمت کشید و از خوشیها چشم پوشید تا بخوشبختی رسید .

خوشبختی چیست ؟

خوشبختی آن خوشی است که دائمی و پایدار باشد مثلاً رسیدن بمقامات و افتخارات ، و مکنّت را خوشبختی میگویند اما با اندکی تأمل خیلی بنظر عجیب میرسد که انسان از خوشیهای معلوم چشم پیوشد برای آنکه شاید روزی بخوشی نامعلوم برسد . از کجا که عمر کفایت کند ، از کجا که وقتی بآن خوشبختی تصویری رسیدیم خوشی و خوشبختی باشد ؟

حد کوشش و فداکاری ما کجا است؟ در چه موقع بخوشبختی رسیده ایم که بتوانیم دست از فداکاری و زحمت برداریم؟ اینها همه سؤالات بلا جوابی است که این روش فلسفی را سنت و قابل تردید میکند.

فلسفه دیگر میگوید باید در هر حال از دل پاک دستور گرفت، دل هرگز بخطا نمیروند و دستور ناصواب نمیدهد. اما اینکار آسان نیست چون دل هر ساعت جایی است و حالی دارد، يك وقت از شنیدن يك شعر مثل آب رقیق و نرم میشود يك وقت از دیدن يك بدی چنان عصبانی و سخت است که نزدیکش نمیشود رفت، بالاخره احکامش همیشه بر يك منوال نیست و نمیشود دل را عادل و خطا ناپذیر دانست، کار دل چیز دیگری است. يك روش فلسفی هم میگوید ما در این دنیا برای انجام وظیفه آمده ایم و بس، فکر خوشی و خوشبختی و گفته دل و همه این حرفها را باید از سر بیرون کرد، باید از راههای بیشمار زندگی راه روش وظیفه را انتخاب کنیم و بدون اینکه سررا بر است و چپ برگردانیم باین راه برویم، هر چه پیش بیاید آمده مربوط بمانیست تکلیف ما انجام وظیفه است و بس، خوشی و خوشبختی قابل خواستن نیست.

این فلسفه باندازه ای از ذهن دور است که در نظر اول بدون آنکه خود را محتاج بدقت بدانیم آنرا رد میکنیم. پرواضح است که هیچ منطقی نمیتواند بیجهت و بدون هیچ اجبار خوشی را بگذارد و رنج را برخورد هموار کند ولی اتفاقاً در عمل میبینیم که اگر خوشی و خوشبختی در این دنیا باشد و اگر بشر مقداری از خوشی و خوشبختی نصیب داشته باشد در نتیجه پیروی از همین فلسفه خشک و عبوس است. خوشی پایدار و بی تلخکامی وقتی دست میدهد که شخص میتواند بگوید من وظیفه خودم را انجام دادم. هیچ حالی راحت تر از این و هیچ خوشبختی بالاتر از این نیست که انسان در هر جا و در هر زمان تکلیف رفتار خود را بی تردید و دغدغه بداند و بآن عمل کند. حوادث دنیا چنین خوشی استوار و پایدار را بر هم نمیزند. بهر حال چون مقصود مقایسه روش های مختلف فلسفی و ثبوت برتری یکی از آنها بر دیگران نیست از این بحث میگذریم، مقصود این است که فلسفه های مختلف، روش های مختلف اخلاق دارند ولی همه موافق و معترفند که حق شناسی رکن بزرگ علم اخلاق است.

علمای اخلاق وظیفه ما را نسبت بیکدیگر بشش صورت تصور کرده اند:  
اول بکسیکه بما خوبی کرده بدی نکنیم. (این دستور خیلی طبیعی و پیش پا افتاده  
بنظر میرسد اما آیا واقعاً اینطور است ؟ )

دوم بکسیکه بما نه خوبی کرده و نه بدی، بدی نکنیم (اگر غفلت و منافع تصویری  
یا حقیقی بگذارد.)

سوم بکسیکه بما بدی کرده، بدی نکنیم (اگر دستان رسید و نکردیم خیلی خوب  
آدمی هستیم.)

چهارم بکسیکه بما خوبی کرده، خوبی کنیم. (آسانترین کارها و طبیعی ترین  
وظایف این دستور بنظر میرسد اما افسوس.....)

پنجم بکسیکه بما نه خوبی کرده و نه بدی، خوبی کنیم (همت فراوان لازم دارد).

ششم بکسیکه بما بدی کرده خوبی کنیم (برای اینکار باید فرشته بود.)

موضوع صحبت ما آن قسمت چهارم است یعنی بکسی که بما  
خوبی کرده خوبی کنیم. همه کس، هر فلسفه و طریقه و مسلکی داشته باشد با این  
دستور ساده و طبیعی موافق است و معنی عام حق شناسی را نیز همین میدانند که بجای خوبی،  
خوبی کنیم.

يك فلسفه میگوید باید حق شناس بود زیرا هزار فایده مادی دارد، مردم با ما  
مساعد و دوست میشوند و برخویشان نسبت بما میافزایند. دیگری میگوید باید حق شناس  
بود برای آنکه در حق شناسی مسرت و بهجت فراوان دست میدهد و جسم و روح ما از  
آن برخوردار میشوند. سومی میگوید باید حق شناسی کرد برای آنکه وظیفه انسانیت ما است.  
اتفاقاً این دلایل همه را باید پذیرفت هر يك بجای خود صحیح و غیر قابل  
انکار است، وظیفه انسانیت ما را مجبور میکند در مقابل خوبی حق شناسی کنیم، وقتی حق-  
شناسی کردیم دلمان روشن و روحمان از خوشی سرشار میشود، مخصوصاً این حال را همه  
تجربه کرده و میدانید که وقتی از کسی تشکر میکنید چنان مسرور میشوید که گلو تان از ذوق  
میگیرد، بشرط آنکه از جان و دل تشکر کنید.

از اینها همه گذشته مزایای حقشناسی را همه کس میداند . همه دیده‌ایم که آدم های حقشناس را مردم در آغوش گرم خود جای میدهند ، در گنجینه های محبت همیشه بروی حقشناس باز است ، آنکه حقشناسی را شعار خود قرار میدهد همه را حامی و دوست خود میداند . همینطور است ، همه کس حامی و دوست و محتاج مردم حقشناس است ، بلی ما محتاج و نیازمند مردم حقشناسیم بدینجهت که در نهاد ما با غرائز بد غرائز خوب هم هست یکی از آنها میل و احتیاج بخوبی کردن است ، لازمه وجود هر کس اینست که يك مقدار خوبی کند و برای خوبی کردن مورد و محل می خواهد یعنی شخصی را میجوید که حقشناس باشد و قدر خوبی او را بداند . وقتی دانستیم که فلان آدم حقشناس است و نسبت بدیگری حقشناس بوده او را دوست میداریم زیرا ما را دنیا امیدوار کرده و بوجود حقشناسی در دنیا اطمینان بخشیده .

باوجود اینهمه مزایا و فواید مادی و معنوی حقشناسی که شمردن آن بی انتها است چرا حقشناسی نمیکنیم ؟ چرا جواب خوبی دیگرانرا نمیدهیم ؟ درست است که همه کس از عهده پس دادن مثل خویبهای مادی بر نمیآید اما لا اقل میتواند بزبان قرض خود را پردازد و با اظهار تشکر ساده و زبانی طرف را از خود راضی و خشنود کند ، کار خیلی پر زحمتی نیست ولی چه باید کرد که در نهاد ما هزاران دشمن و سدر راه سعادت هست که کمتر از عهده مبارزه با آنها بر میآئیم . از دشمنهای حقشناسی سه غریزه عمده را بشمریم : اول حس تنبلی است ، چون تا انسان در کاری که دوست ندارد مجبور نباشد اقدام نمیکند میگوئیم امروز که گذشت فردا تشکر خواهیم کرد همچو عجله ای ندارد میگذاریم برای هفته دیگر ، برای ماه دیگر ، برای وقتی که ملاقات دست داد ، تا آنکه رفته رفته قضیه کهنه شده دیگر خجالت میکشیم طرف را ببینیم و از جائیکه او هست فرار میکنیم . غریزه دیگری که مانع حقشناسی است طمع است خیال میکنیم کسیکه بما يك خوبی کرد ، بما بدهکار شده مجبور است تقاضای ما را انجام بدهد ، دوباره از او خواهش میکنیم ، سه باره تکرار میکنیم تا جائیکه تواند میل ما را انجام دهد آنوقت دشمن میشویم و هزاران دلیل برای غفلت و کاهلی و بد جنسی او میآوریم .

غریزه دیگر که انسان را از حق شناسی باز میدارد حس نخوت و خودخواهی است. وقتی کسی بـما خوبی میکند در ته دل آزرده میشویم، میدنیم که پست و ضعیف شده ایم، منیت و خودخواهی سر بلند کرده آهسته و بدون آنکه حس انسانیت ما را بیدار کنند زمزمه ها میکنند که این شخص وظیفه داشت اینطور رفتار کند برای خاطر ما نبود برای خودش بود، من باو مدیون نیستم او بدهکار است که وظیفه خود را تمام انجام نکرده! دیدی چه بلخندی میزد، چه باافاده سرش را تکان میداد، برای اینکار کوچولو چقدر منت بـسرم گذاشت... و از این قیل تا آنکه وقتی حس انسانیت بیدار شده و بخود میآید مقهور این جنجال و غوغا می شود.

اگر کسی بخواهد در راه سعادت قدم بگذارد باید بادشمن های درونی بجنگد و آنها را از میان بردارد اما خیال نکنید کار آسانی باشد.

مثلا یکی از دشمنان ما میل مفرط و احتیاج بغیبت کردن است. میدانیم که غیبت بهترین وسیله سعادت یعنی دوستان را از ما میگیرد و آنها را با ما دشمن میکند باوجود آن از پیروی این غریزه خودداری نداریم. وقتی سه نفر باهم نشستیم همیشه سومی بیرون رفت ما دو نفر مشغول بید گوئی و غیبت از او میشویم در صورتیکه یقین داریم مخاطب مطلب را هر طور هست مستقیم یا غیر مستقیم باو خواهد رسانید و دوست عزیز و مشفق را دشمن و بدخواه خواهد کرد.

بایکی از دوستان عزیز که در همین مجلس نشسته اند در فرنگستان بودیم روزها در جنگل قشنگی نزدیک منزلمان می گشتیم و از دوستان غایب غیبت می کردیم. البته چون دوستان هزارها فرسخ دور بودند چندان خطرناک نبود اما بالاخره ما میخواستیم خوب و مذهب باشیم، غیبت کردن شایسته ما نبود. يك روز باین نکته برخوردیم گفتیم حیف نیست وقت ما به پست ترین عمل تلف شود؟ بدون چون و چرا و مباحثه هر دو متفق شدیم که دیگر غیبت نکنیم. همینطور هم شد دیگر از کسی بد نگفتم. فردا پس فردا و چند روز غیبت نکردیم. غیبت نمی کردیم اما چشمان هزار حرف میزد. سینه مان از فشار غیبت درد گرفته بود تا بالاخره ترکیده گفتیم تکلیف ما چیست، ما که از رنج

غیبت نکردن مردمیم... پس از مذاکره و مباحثه طولانی قرار شد روزهای جمعه بعد از ظهر دو ساعت غیبت کنیم و هر دفعه مقداری از این دو ساعت بکاهیم تا تمام بشود و این خوی بد از سرمان بیفتد. مقصود این است که مبارزه با غرائز بد خواه همیشه کار آسانی نیست تدبیر و وقت میخواهد.

یکی از غرائز دیگر که مانع خوشی و سعادت ما است احتیاج مبرمی است که بشکایت وآه و ناله کردن داریم، دلمان میخواهد رنجها را اگر گاهی است کوهی کنیم خطراتی را که شاید هرگز نخواهد رسید بشکل دیو هائی بسازیم که چنگالشان در جانمان فرو رفته الان جان ما را خواهند گرفت! احتیاج داریم دلرا لرزان و خاطرمان را پریشان کنیم و زندگی را سراسر رنج و غصه بسازیم. چند روز پیش در مجلسی بودیم آقایان از آن مردان فرزانه و دنیا دیده و نازک بین بودند که خوشی و شادبودن را کار بچه ها و آدمهای نادان میدانند، از آنهائی که میگویند: کاش گشوده نبود چشم من و گوش من...

بر حسب معمول شکایت میکردند. یکی ناله داشت که به پسر من چون خیلی باهوش و زرنگ است امسال گواهی نامه ندادند. دیگری از دست سینه و از بی علمی پزشکها مینالید که هنوز کسی نتوانسته است دوائی برای رفع دردش پیدا کند، شبها تا صبح از زور سرفه نمی خوابد... ناله میکرد و سرفه و سیگار میکشید. یکی دیگر از بی انصافی و نمک بحرامی شوفر شکایت داشت که از نفت و روغن میدزدد، اتومبیل را کرایه میدهد و اسبابش را میشکند و حال آنکه آن آقا اصلاً احتیاج باتومبیل ندارد.

یکی از آن میان خسته شده گفت آقایان فرض کنیم تمام این دلایل و علی که برای شکایتهای خود شمردید نبود مثلاً آقا زاده گواهی نامه گرفته، سینه آقا خوب و بی عیب و شوفر آقا از فرشتگان بود آیا دیگر موضوعی برای ناله و شکایت نداشتیم و خوش بودیم؟

به آقایان برخورد، ساکت شدند یکی از آنها که از دیگران ساده تر بود گفت: اما اگر ناله نکنیم پس چه بکنیم، چه بگوئیم؟  
راست است ناله کردن از احتیاجات فطری ما است. باید با این غرائز دشمن



مبارزه کرد و بتمهید و تدبیر کارشانا را ساخت . بنده برای عمل حق شناسی وسیله ای بنظم رسیده و تصمیم گرفته ام اجرا کنم ، خدمت شما عرض میکنم اگر بنظرتان پسندیده آمد شما هم اقدام کنید ولی بهر صورت بنده که تصمیم قطعی گرفته ام . خیال دارم دفتری ترتیب بدهم و در آن دفتر ، اسم هر کس را که بمن خوبی کرده بنویسم . البته يك عده از آنهایی را که تا بحال بمن خوبی کرده اند فراموش کرده ام هر چه خاطر ام آمد می نویسم ، بعد ها هم از نوشتن اسامی اشخاص ولو کوچکترین خوبی را بمن کرده باشند غفلت نخواهم کرد .

آنوقت سالی یکبار میروم آنها را می بینم و یا دو کلمه تشکر برایشان می نویسم و مخصوصاً از هر گونه تقاضائی از آنها خودداری می کنم . نه تنها آن اشخاص بلکه مردم شهر همه مرا دوست خواهند داشت ، صحبت من نقل مجالس خواهد شد .

آنچه گفتیم راجع بحق شناسی نسبت باشخاص بود لیکن از قوای بزرگتری دایم بما خوبی میرسد که هیچ نیاز بشکرگزاری ما ندارند ، با آن قوای بزرگ چگونه باید رفتار کنیم ، چطور باید از آنها تشکر کرد؟ برای این بهاری که فرارسیده با اینهمه گلهای رنگارنگ ، این زمینهای سبز ، این شاخه های بیدمجنون ، این نسیم گرم معطر ، برای اینهمه شور و مستی و صفا ، از که باید تشکر کرد؟ آیا سزاوار است در اطاقی درها را بروی خود بسته بهار را بشکر طبیعت و خالق بگذرانیم؟ آیا شکر ما در این نیست که دامن صحرا را گرفته نعمتهای بهار را به بینیم ، خوب درك کنیم ولذت ببریم ؟

وجود انسانی جز بمقایسه نمی تواند آنطور که باید از نعمتی کامیاب شود . بهترین وسیله استفاده از نعمت و خوشی مقایسه و برابر گذاشتن امروز و دیروز است ، باید دیروز سخت زمستان را بیاد بیاوریم تا از لطف بهار ، خوب بهره مند شویم ، باید حال امروز را با احوال زار چند سال پیش روبرو بگذاریم تا از نعمتهائی که شامل ما شده بقدر قوه درك خود کامیاب باشیم .

جوانها یادشان نیست ، چند سال پیش کشور ما عبارت از چند شهر خراب و ویران بود که در هر کوی و کوچه يك نفر بمیل و برای نفع خود حکمفرمائی

داشت و با حاکم محله مجاور متصل در جنگ بود. و اما حکم قاطع در بیابانها و در راهها این بود که چوبدار بی چوب را میزد شمشیردار چوبدار را میکشت و تفنگدار شمشیردار را از پا در میآورد.

و اما حراست حدود ممالک محروسه با کلاغهای آسمان و شغالهای بیابان و رقتن بچین آسانتر و بی خطرتر از رفتن بکرمان بود. بیهی از نقاط که اصلاً نمیشد رفت. مثلاً لرستان و خوزستان و بلوچستان و صحرای ترکمن قطعاً خارجی را راه نمیدادند یعنی تهرانی و اصفهانی را میزدند و لخت میکردند و میکشیدند. حتی کاشان هم چندی مملکت مستقلی بود.

تصور کنید در همچو کشوری حال فلاح و علم و آسایش و امنیت از چه قرار بوده، من نمیخواهم اصلاحاتی را که شده بشمارم همچو قصدی ندارم و از عهده اینکار بر نمیآیم، برای شناختن اصلاحات يك كتاب لازم است و اگر مشروحتر و توأم با فلسفه هر اصلاح بخواهیم، يك كتابخانه لازم خواهد بود. مقصودم تبلیغ نیست چون همانطور که جناب آقای دکتر متین دفتری در سخنرانی اول فرمودند منظور از این صحبتها پرورش افکار است نه تبلیغ. آیا خط آهن سرتاسر کشور کشیده نشده و بنده می توانم با سخن و دلیل ثابت کنم که کشیده شده؟ آیا این حصار پولادین ارتش که مارا در پناه خود امنیت و شرافت بخشیده موجودات و همی هستند و بنده می توانم خلاف آنرا بنمایم؟ آیا اینهمه کارخانه های عظیم وجود ندارد و من می توانم ثابت کنم که وجود دارد؟ آیا این خزانه معمور که سبب اینهمه آبادی می شود نیست و بنده اگر بگویم هست کسی قبول خواهد کرد؟

و نیز مقصودم تشکر از آن ذات مقدس که مارا مشمول این همه عنایت و نعمت فرموده اند نیست چون آن وجود مبارك چشمه فیاض خورشید و کارشان نور افشانی است هیچ نیازی بشکرما ندارند، ما هر چه هستیم و هر چه باشیم از نور افشانان بما دریغ نخواهند فرمود، می خواهم بخودمان تلقین کنم که چشم هوش باز کنیم و از نعمتهائی که از برکت وجود مبارك اعلی حضرت همایون شاهنشاه بزرگ

شامل حال ما شده بهره‌مند بشویم. شکرما دیدن و درك کردن و بهره‌مند شدن است .

اما بعضی هستند ( و همه باید اینطور باشیم ) که به بهره‌مند شدن از نعمتها قانع نمیشوند، دلشان میخواهد در قوهٔ خلاقیت کردگار نعمت شرکت کنند. مثلا وقتی می‌بینیم طبیعت از نعمت بهار دنیا را خرم، دلها را شاد و لبها را خندان کرده ما هم باید سعی کنیم در حد خود با تناسب قطره بدریا و محدود بنا محدود ، يك گوشه را پراز گل، يك دلرا شاد و يك دهانرا خندان کنیم.

وقتی می‌بینیم چرخ پوسیده و شکستهٔ کشور را يك دست توانا از سراسیم نیستی بالا کشیده و در راه زندگانی و شرافت بسرعت برق پیش می‌برد ما هم باید در حد خودمان با تناسب قطره بدریا بحرکت این چرخ مدد کنیم. آری وقتی خاطر خطیر همایون از مراضی و خشنود خواهد بود که وظیفهٔ خودمانرا هر چه باشد خوب انجام بدهیم یعنی وظائف حق شناسی خودرا نسبت بجامعه بجا بیاوریم..





مسخنرانی

آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشکده ادبیات

راجع به :

ابتکار

ابتکار در لغت عرب بمعنی تازگی و پیش دستی است و در اصطلاح یعنی کار تازه و فکر تازه کردن. مبتکر کسی است که در پندار یا گفتار یا کردار طرحی نو بمیان آورد و کسی در این باب بر او پیشی نهسته باشد و در زبانهای خارجی اینی سیاتیف و اوریز تالیته نامند.

پس مقصود آوردن چیز تازه ای است خواه آن چیز نظری باشد مانند فکرو قاعده و قانون تازه خواه علمی باشد مانند ماشین ساختمان یارسم و هنر یارفتار و گفتار تازه تازگی هم در حقیقت بردو نوع است یکی آنکه اجزاء چیز تازه از قدیم در دست باشد و شخصی ترکیبی نو درست کند دیگر آنکه در اجزاء هم تازگی به میان آورد مثلاً ممکن است مهندسی بامصالح معمولی که در دست است از سیمان و سنگ و ساروج و آجر ساختمانی جدید که خصوصیت داشته باشد بوجود آورد و ممکن هم هست گذشته از ساختمان جدید اجزاء و مواد جدید هم پیدا کند که مثلاً دوام و یا مقاومتش بیشتر باشد. بدیهی است که قوه ابتکار در شق دوم بیشتر است.

البته ابتکار به معنی خلق سرف از عدم نیست فکر انسان هر چه هم خالق

باشد باز بحکم ارث و تجربه از اول بچه گی از دیگران یاد میگیرد و میآموزد و از این لحاظ است که گفته اند که چیز تازه در جهان نیست.

شاید اغلب علوم و صنایع جدید عصر مارا دانشمندان قدیم از چین و هند و ایران و مصر و یونان بطور مبهم و اشاره پی برده و متذکر شده اند و امثال افلاطون و ارسطو بدون اینکه خود بدانند پیشگویی کرده اند.

فکر آن سبیش یکی است و از مبداء در کار بوده است و کارش سری است عظیم و شاید فرق فکر های امروز از فکرهای اعصار ابتدائی بشر فرق اجمال و تفصیل باشد یعنی هرآنچه امروز در نظر و عمل بسط یافته و ظهور کرده آنوقت در بوته اجمال و عالم خفاء بوده ولی در جوهر همان فکر ابتدائی پنهان بوده که بطول اعصار و ادوار انبساط و تکامل پیدا کرده . نهایت اینکه این انبساط و تکامل در میان اقوامی کندتر و در میان اقوام دیگر تندتر بوده . یعنی قومی قوه ابتکار و تحول و تازگی بیشتر از قومی دیگر داشته اند .

مقابل ابتکار تقلید است . تقلید عبارت است از اینکه شخصی خواه در نظر و خواه در عمل کار دیگران را بعینه تکرار کند و چیزی از خود بر آن نیفزاید البته همین درجات زیاد دارد و پائین درجه تقلید مال حیوانات است که هیچ تغییری از خود در آنچه یاد گرفته اند نمیتوانند بدهند و بعدوحشیان و طبقات عامه است که در مرحله تقلید میمانند ولی نهایت چون فکر بشر جوان است مانند حیوان را کد نمیماند و هر قوم در ضمن تقلید بحکم ناموس فطرت خواه ناخواه ابتکاری ولو نامحسوس بکار میرسد . . . نباید تصور نمود تقلید بطور کلی بد است اگر بد بود جزو خود منظومه خلقت نبود. تقلید اساس زندگی است انسان از اولین روز های عمر اطوار و سکنات و حرکات و زبان و طرز سخن گفتن و راه رفتن و فکر کردن را از دیگران بتقلید یاد میگیرد و اگر فردی را در نقطه مجرد و دور از بشر بزرگ گردانیم هیچ يك از خواص بشری حتی زبان دراو پدید نخواهد بود . و تنها صورت انسان خواهد داشت . اگر بنا بود هر فرد تمام خواص انسانی را بنوبه خود از سر گرفته بابتکار بوجود آورد . پس تقلید و پیروی از عالم محیط برای فرد مهم و ضروریست .

از طرف دیگر ابتکار هم بسیار مهم است از خواص روح انسانی حرکت و تکامل است بنای آفرینش بسیر و تحول و تصاعد است اینست که بشر در عین تقلید از محیطش هر آن تازگیهای هم بوجود می آورد ولو اینکه آن تازگیها جزئی و نامحسوس باشد در واقع باید گفت تقلید صرف در عالم بشر حتی بین وحشها هم ممکن نیست باشد ، ممکن نیست يك وحشی در تمام حرکات و سکانات نسخه ثانی و مکرر پدر و مادرش باشد و بالطبع خصوصياتی از خود خواهد داشت و این تغییر طبیعی که توان گفت يك نوع ابتکار فطری است جزو ناموس خلقت است . اگر تازگی و ابتکار نبود و تنها تقلید بود فکر بشر در يك مرحله منجمد و را کد میماند و انسان در همان مدارج بدایت متوقف میشد و تا امروز همانطور بود یعنی هنوز در غار زندگی میکرد و شمار جز به انگشتان بلد نبود و گوشت خام می خورد و پوست حیوان را هم پوشش خود قرار می داد و برای رفتن از يك دهی بده دیگر که آن سوی کوه باشد منتظر گذشتن زمستان و بند آمدن برف و باران می گشت چنانکه اشاره کردیم ابتکار در درجات دارد ممکن است فطری و نامحسوس باشد و ممکن هم هست بارز و قوی ظهور نماید و از این لحاظ باید گفت هر ملتی بدرجه لیاقت و تمدن و فرهنگ خرد توه ابتکار دارد و ابتکار ملت های بی فرهنگ بنسبت درجه صفر است .

ملت های بزرگ آنهایی هستند که هم جمعاً در تاریخ تمدن بشر تازگیهای بوجود آورده و ابتکار داشته و هم افرادی بزرگ و نابغه در میان آنها ظهور کرده اند و چنانکه گفتیم سیر کاروان تمدن بشر تنها نتیجه همین عمل ابتکار است که خداوند در روان ملت های شایسته و برگزیده نهاده است .

اگر تعبیر را اجازه فرمائید ممکن است ابتکار معمول و عمومی را که هر کس تا اندازه ای از آن بهره ور است و در واقع خصوصیت اشخاص باهمان است ابتکار عام نام دهیم و ابتکار بارز و اختراعی و شخصی را که تغییراتی اساسی در فکر و زندگی بوجود می آورد و مخصوص اشخاص نابغه و صاحب دلت بابتکار خاص موسوم سازیم ابتکار خاص نتیجه یکحال خاص روحی و درجه عالی عمل معنوی و اصل فکری افراد است که فکری مانند برق در ذهن آنها می درخشد و معانی یا مسائل تازه را در برابر چشم

آنها میدارد و آنها هم تا بتوانند آن معانی را بسلك عبارت یا عمل آورده بدیگران تحویل می دهند.

گذشته از این حال مخصوص روحی که اساس ابتکار است و سری است که بکنه آن نتوان پی برد اشخاص مبتکر صفاتی دیگر دارند از آنجمله بالطبع در حرکات و اطوار و رفتار و گفتار کما بیش از معمول فرق دارند. و نه تنها در طرز فکر بلکه گاهی در کوچکترین اطوار هم استقلال نشان می دهند و خود راهی دارند و از پی معمول نمی روند.

شرح حال نوابغ و بزرگان نشان می دهد که چقدر غرائب احوال داشته اند و از همین جهت هم جلب اعجاب و اغلب جلب خصومت عوام که دشمن هر چیز نامعلومست میکرده اند همچنین اشخاص مبتکر عالم محیط را از اشیاء و اشخاص بنظر دیگری می بیند تا اشخاص معمولی و در حقیقت بیشتر روابط حقیقی چیزها را درك میکنند و بیاطر. اشخاص و اشیاء پی می برند و عالم ظاهر آنها را اقناع نمی تواند بکند. ایضاً اشخاص مبتکر معمولاً بمعایب و نقائص پی می برند و مردم را متوجه بدان مینمایند و راه اصلاح را هم نشان می دهند. انتقاد بردو نوع است یکی سطحی و عامیانه و مغرضانه است که بی لزوم بلکه زیان آور است. دیگر انتقاد واقفانه و بی غرض و مبتکرانه فقط برای اصلاح معایب و پیشرفت کارهای جامعه بشریست که همیشه لازمه ترقی بشر بوده و هست و هر جامعه باید ایندورا از هم تفکیک نماید.

اگر از قدیم اشخاصی مثلاً در باره سبك ساختمان ایرادی نگرفته بودند همه جا ساختمان های گلی چند هزار سال پیش که هنوز هم درعالم و در ایران وجود دارد معمول بود و این همه عمارت های بزرگ علمی بوجود نیامده بود.

اگر امروز کسانی عقاید انتقادی علمی در سازمان بازرگانی یا تشکیلات فرهنگ یا اصول قوانین داشته و غرض و مقصودی جز اصلاح نداشته باشند باید آن عقاید را حسن تلقی کرد از صفات دیگر اشخاص مبتکر اینکه معمولاً زیاد حساسند و عالم خارجی را در تمام احوال بشدت حس میکنند و بسارقت و تأثر وافر دارند و لطایفی را درك میکنند.

دیگر آنکه قوه تخیل زیاد دارند و ترکیات گوناگون ذهنی میکنند و از این لحاظ بشاعران شبیهند دیگر آنکه استعداد تسلسل خواطر دارند و سبک به مناسبت يك تصور تصورات بسیاری بخاطرشان همیرسد و روابطی درین آنها ایجاد میکنند. البته حصول قوه ابتکار و بوجود آمدن اشخاص مبتکر شرایطی دارد که از آن جمله محیط سازگار و مشوق می باشد.

هر آب و هوا و هر کشور و هر جامعه اشخاص مبتکر و فکر تازه بوجود نمی آورد کشورها و جامعه ها هم مانند آب و هواها میوه هایی بوجود می آورند و یا ابداء میوه و ثمره ای بار نمی آورند فکر تازه و مبتکر باید برای حصول و جولان فضا و آزمایشگاه داشته باشد تا بوجود او رشد و نمو کند. باین حال چنانکه میدانیم در مناسب ترین محیطها و میان باهوشترین ملتها هم حس خصومت و دشمنی برضد اشخاصی که ابتکار داشتند پیدا می شد و کمتر کسی را از بزرگان و صاحب نظران از پیامبران گرفته تا فلاسفه و دانشمندان از زمان سقراط تا کپرنیک و کالیله سراغ داریم که معرض دشمنی و مخالفت عوام نشده باشند.

بعد از این مقدمه میتوانم بگویم ابتکار و تقلید هر دو بجای خود مهم و سودمند و یکی متمم دیگری است نه ابتکار مطلق بدون سابقه ممکن است و نه تقلید صرف بدون ابتکار مفید بلکه هر دو مانند دو قطب بهم توأمند و کامل کننده هم. اکنون جا دارد سخنی چند در اینکه آیا ایرانیان قوه ابتکار داشته اند یا نه گفته شود. بد بختانه استعداد مخصوص تقلید که در ملت ما هست بعضی از نویسندگان خارجی حتی برخی از دانشمندان خود ما را با شبهه انداخته و بتدریج عقیده اینکه ملت ایران در اساس مقلد بوده و تمدن ایران از مرحله تقلید نگذشته رواج پیدا کرده است و باید گفت در این عقیده اغراق و مبالغه هست و نظر ما اینست با چند ملاحظه مربوط بدوره پیش و بعد از اسلام خانمها و آقایان را باینکه ایرانیان استعداد ابتکار داشته اند متذکر سازیم:

اولا چنانکه در سابق هم گفتیم تقلید خود از ضروریات زندگی است و هر



هرجامعه بدرجه تمدن و فرهنگ خود استعداد تقلید دارد . ملت‌های بی لیاقت کم شعور هرچه هم بخواهند آثار تمدن مثلاً صنایع یا علوم یا ادبیات را نمیتوانند اقتباس کنند . بعضی از ملل آسیای غربی از هفت هزار سال پیش مجاور بزرگترین تمدن‌های عالم که تمدن مصر و یونان و بابل باشد بوده و باز استفاده ای از آن نکرده اند .

بومیان امریکا و افریقا با وجود تصادم با تمدن‌های عالی ملت‌های اروپا توانسته اند در ظرف قرن‌ها کسب خواص مدنی و فرهنگ ملل فائده را بکنند . آری استعداد تقلید خود لیاقت می‌خواهد خاصه تقلید عاقلانه و از روی ذوق و شعور و مهمتر آنکه مقلد بتواند بعد از تقلید تصرف کند و یا ترکیب نماید و بدون گزاف گوئی میتوان مدعی شد که ایرانیان هوش و قریحه خاصی در تقلید و اقتباس تمدن ملت‌های متمدن نشان دادند و آنرا از روی بصیرت گرفته و تصرف و ترکیب کرده اند .

ممکن است برای مثال شعار دینی ایران قدیم را که برکتیه ها دیده میشود و بنام فروهر معروف شده ذکر کنیم کنم که اصل آن همان دو پر با قرص آفتاب از شعائر مصری بوده و ایرانیها آنرا گرفته و تنه آدمی بر آن افزودند و آنرا يك نوع مظهر یا نشانه‌ای از اهورمزدا گرفتند همچنین ساختمانها و سنگتراشیا و پیکرنگاریهای هخامنشی که در اصول از آشوریها و مصریها و دیگران اقتباس شده ولی تصرف در آن بکار رفته و کورکورانه تقلید شده است .

چیزی که هست تصرف و شخصیت ایرانیان در موارد بقدری قوی بوده است که باید واقعاً نام آنرا ابتکار نهاد و از مرحله تصرف و اقتباس بالاتر دانست . حتی صنایع و حجاری هخامنشی را که تقلیدی آشکار است میتوان از ابتکار ایرانی دانست و بحث کرد و اینک چند نکته در آن باب معروض میدارد :

ساختمانها و کاخهای شاهی و ستون بندی و تقسیم عمارات آن با عظمت تر و با شکوه تر است تا مال آشوریها پله‌کان کم ارتفاع مخصوص با حواشی مزین و تصویر ملت‌های مختلف با البسه مخصوص آنها و نمایش پیکرشاهان ایران از طرفی بحکم مرتبه‌ای که داشته و نسبت بجهان متمدن آنزمان که جمله تابع فرمان آنها بود عظمت و متانت

خاصی نشان میدهد و از طرفی هم نسبت بخداوند که آفریننده جهان است حال احترام و تعظیمی دارند و این حال روحانی و نجیب ابداً در تصویر های درنده و درشت آشوری نیست همچنین انتظام و حالت احترام که در تمام پیکرها از پاسبان و سپاهی دیده میشود باز در تصویر های بی نظم و پر حرکت آشور مشهود نیست و سبك پیکر نگاری هخامنشی سبك درباریست .

این چند ملاحظه مربوطست بعمارت سازی و حجاری هخامنشی که دانشمندان مانند فردريك زاره در تألیفات خود اشعار داشته اند . در صورتیکه در هیچ موردی موضوع تقلید ایران از مله مجاور مانند همین مورد حجاری تا کید و تکرار نشده باز می بینیم که ایرانیان هم تصرف داشته اند و هم ابتکار .

در موارد دیگر جنبه ابتکار ایرانیان پیشربوده و از آنجمله سازمان کشور دولت هخامنشی وبخصوص دولت داریوش را میتوان برای مثال ذکر کرد که بحقیقت اصول تشکیلات آن از کشوری و لشگری و قضائی و مالی سابقه نداشته و پیگراف دولت داریوش اول دولت بزرگ جهاندار در تاریخ بشر بوده که بتمام عالم متمدن از کنار دانوب تاسند فرمانفرمایی میکرده و بهترین تشکیلات را داده است و پیش از آن دولت نه مصریها و نه بابلیها و نه یونانیها چنان تشکیلاتی که سازگار اداره ملتها باشد نداشته اند و بیجهت نیست که فلاسفه و نویسندگان یونان و روم در آن زمان و قرنهای بعد از آن دولت بوجه نمونه و سرمشق یاد کرده اند و کتاب مقدس یهود از عظمت و قوانین و عدالت آن دولت سخن رانده است .

مهمتر از تشکیلات کشوری اصول دیانت و فلسفه دینی انرانیانست که مظهر کامل قوه ابتکار آنها است بموجب بقیه کتاب اوستا که دردست ماست و اخبار زیادی که از نویسندگان قدیم یونان مانده و تحقیقاتیکه دانشمندان عصر ما کرده اند دین زرتشت یگمان بزرگترین و لطیف ترین و فلسفی ترین و اخلاقی ترین دین بوده است که ثمره فکر و قریحه ایرانیها بوده و مخصوصاً از لحاظ زندگانی عملی و اخلاقی هیچ تعلیمی بمرتبه آن نمیرسیده است .

خاصه اینکه این دین در عصر ساسانیان تازهور مانی جنبه عرفانی که مظهر ذوق خاص ایرانیانست پیدا کرد و مانی از اصول و حقایق تمام ادیان را یکی شمرد و بتالیف و توحید ادیان پرداخت و شاید بتوان گفت این نخستین بار بود که فکر بشر بموضوع وحدت و تالیف و توحید دینی پی میبرد و در آن اعصار تنها در اسکندریه و روم بعضی افکار تألیفی فلسفی موجود بود نه دینی .

در دوره بعد از اسلام هم فکر بی آرام و ذوق و قریحه ایرانی در تأثیر و عمل خود باقی بود . و اول در علوم اسلامی از علم لغت و حدیث و فقه و صرف و نحو تا تاریخ جلوه نمود و استادان درجه اول مانند سیویه و زمخشری و ابوحنیفه و ابن قتیبه و طبری و امثال آنها ظهور کردند بعد در علوم فلسفه مردانی جهانشناس مانند ابوریحان بیرونی و محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا ظهور کردند که اولی در ریاضی و نجوم و دومی در پزشکی و شیمی و سومی در فلسفه و طب قطعاً صاحب نظر بودند و باقوال دیگران قناعت نکردند .

ساحه دیگر که فکر مبتکر و ذوق و قریحه ایرانی در آن آزمایش گردید و الحق جلوه ای خاص نموده است ساحه ادبیات است و تا جهان بوده است و خواهد بود نه اشعار رزمی فردوسی نظیر پیدا خواهد کرد نه رباعی حکیم خیام و نه نظم داستانی نظامی و نه نظم و نثر آزموده و پند آزمای و غزل عاشقانه سعدی و نه مثنوی عرفانی جلال الدین و نه غزل عارفانه حافظ لطایف و حقایقی که در سلك سخن ادبی بدست این استادان ظهور کرده بیگراف از مظاهر روح لطیف انسانیت و بیشبیه از آثار و نشانه های جاویدان افتخار و نمونه های بزرگ ابتکار ماست .

در صنایع و هنرهای زیبای اسلامی هم ایرانی ابتکار داشته صنعت تذهیب و ریزه کاری و مینیاتور سازی و کاشی سازی و رنگ آمیزی بهت آور آنها و سنک طاق سازی خاص که در مساجد نکار رفته یکی یکی سند روح ابتکار ملت ایران است . تحقیقات علمی که در باقیمانده های قصرهای ساسانی مانند قصر اردشیر در فیروزآباد بعمل آمده نشان میدهد تناسب و تقسیمات و طاق سازی و گنبد سازی و بخصوص گنبد روی بنای

مربع که از شاهکارهای مساجد معروف است جمله در آن بناهای پیش از اسلام بوده و از ذوق ایرانی بدر آمده .

تناسب و نقشه و طراحی در نقاشی خصوصاً ریزه کاری مانند کار های بهزاد که بیک موی هزار گلنکاری نغز لطیف کرده و درست مطابق مضامین دقیق اشعار نقشهای رقیق تر از خیال کشیده و قرین تصور های نغز بوجود آورده اند مخصوصاً اختراع و استعمال رنگها و رنگ آمیزی حیرت بخش که چند سال پیش در نمایشگاه لندن موجب شگفتی صاحبان جهان بود جمله زاده قریحه ایرانی بوده .

گذشته از ادبیات و صنایع ، فلسفه و عرفان که در کمون اغلب اشعار هست نمونه بدیعی از هوش و طبع بلند و فکر باریک و نظر عمیق ایرانیست و آنانکه عرفان را نوعی درویشی ژوئیده و بنگی تصور میکنند البته از مرحله دورند و یک فلسفه و روش فکر اساسی علمی را بدیده عوام می بینند و غلط تعبیر مینمایند چونکه پی بردن بمعانی عرفان تنها کار عارفانست چه بهتر از این دلیل باشتباه آنان که عرفان را خمودی و بیکارگی تصور کرده اند در صورتیکه اساس تعلیم آن خدمت بپیرا و کار و کوشش بی مزد و فداکاریست تا چه ماند بمعانی عالی و از آن جمله معنی وحدت که بنظر بلند بزرگان ایران در نهاد این عالمست و مردم چون اهل نفاق اند آنرا درک نمیکند .

افسوس که فرصت بیان اهمیت و معانی باریک این تعلیم ایرانی مرزوق نیست و باید به اشاره ای کفایت کرد ولی نکته ای که در اینموقع باید گفت اینست علت اینکه ایرانیا این اندازه بعالم معانی و افکار پرداخته و از عالم صنایع طبیعی و اختراع ماشین آلات و تهیه لوازم زندگی باز مانده اند کاملاً آشکار است و آنهم جریان تاریخ این سرزمین بوده است . مهاجمات اقوام بیگانه از مغرب و مشرق از زمان اسکندر تا مغول امنیتی و فرصتی برای عمل و صنعت که رفاه و فراوانی و وسائل میخواهد باقی نگذاشته و بخصوص مغول آخرین رمقه های زندگی را از این کشور بریده بود و با این ترتیب ایرانی تنها طریقی که داشت همانا رجوع بیاطن و تفکر در معنویات و تمسک بعرفان بود والا در نظر من شبهه ای نیست ملتی که فکر نغز جلال الدین و نظر باریک حافظ را

بوجود آورده اگر فرصت و مشوقی داشت هواپیما و راه آهن هم میساخت .  
اگر متلا محمد زکریای رازی تشویق میشد و کارش قرنهای مداومت میکرد  
حتماً ( آوکاورو ) ها و ( لاووازیه ) هائی قرنهای پیش از اروپا از ایران برمیخواست .  
ملت ایران بیشبیه استعداد خاص دارد و هم در تقلند و هم در ابتکار ماهر است  
گفته اند استعداد و تمدن هر ملت را میتوان از اطفال اغلب پی برد .

بروید در شهرها و دهات بدقت و بصیرت بچشمها اطفال خردسال این  
کشور ( البته اگر تراخم نداشته باشد ) تماشا کنید با رقه استعداد برای هر نوع ترقی  
را خواهید دید و ملاحظه خواهید کرد که زیر تلهای خاکستر خرابی های گذشته  
هنوز شراره سوزانی هست .

اینها همان بچه ها هستند که گلهای ریز رنگ رنگ این قالی های بزرگ را  
با آن کوچکی سن با شنیدن دو تا کلمه تو در تو از استاد با کمال درستی و تندی میافند  
که امروز با کمال تردستی در مقابل ماشینهای بزرگ و کوهین کارخانه شاهی کار میکنند  
و آن ماشینها را کاملاً تابع فرمان خود دارند و مانند اینست که از صد سال کار اجداد آنها  
همان بوده است و فرقی بین آنها و اطفال اروپائی که مشغول همان عملند نمیتوان دید .  
این ملت همانست که تا دیروز چون سر و کارش با الاغ بود خربند کی میکرد امروز  
تردستترین شوfer اتومبیل و قابلترین راننده راه آهن است .

در یادداشت های مرحوم ریشاخان نوشته شده که بالونی بچه گانه برای محمد  
شاه آورده و شبی آنرا با طمطراق بهوا پرانده اند و شاه و کشور از این خارق عادت  
در حیرت بوده و اهالی دهی که بالون بسوی آن سقوط میکرد بحرز و دعای جن متوسل  
شده بودند ولی اکنون همان ملت خود در آسمان جولان میکنند .

آنهائیکه روز سوم اسفند آسمان صاف تهران را پر کرده و  
شاهین وار می پریدند جوانان ایرانی بودند و عملاً نشان میدادند که  
این مردم اگر مربی داشته باشند از زمین به آسمان میرسند و منتظر  
فرمان شاهنشاه ایران پر میزنند . این عمله و بنای ایرانی همان بود که  
چینه میساخت و گلی و لجنی را رویهم ریخته اسمش را ساختمان مینهاد

امروز این ساختمان‌های بزرگ سنگی و آهنی را او میسازد. قدیم يك دولت بیگانه بزحمت و بزور سرنیزه چند کیلومتر راه شوسه در این کشور احداث کرد اکنون بیشتر از هزار کیلومتر راه آهن از خطرناکترین و سختترین نقاط کوهستانی سرتاسر کشور بعزم شاهنشاه و بدست ایرانی ساخته شده و عبور کرده است .

میشنوم در مسائل میکانیک حتی کارگران ایرانی پیدا میشوند که گاهی مهندسین اروپائی را از هوش و تصرف خود متحیر میسازند ،

با این مقدمه جا دارد ما ملت ایران با استعداد خود پی ببریم و از مرحله تقلید که مستولی حال ما شده بود بگذریم و پی فکر مبتکر باشیم و استقلال نظر یاد گیریم البته يك راه عملی شدن این آرزو راه فرهنگ است - طرز تدریس علوم و ادبیات و آزمایشگاه و فراهم آوردن وسائل و فرصت برای کار و تحقیق آزاد در هر شعبه نظری و عملی موافق آخرین روش کشور های متمدن بطوریکه فکر جوانانرا تحریک کند و آنها را باختراع و ابتکار سوق نماید از تکالیف مهم فرهنگ ماست که انشاء الله بتدریج عمل باید بشود . مردم هم باید مشق ابتکار نمایند . و در هر امری فکر مستقل کنند و پیروزی کورکورانه بنمایند و هر کس باندازه خودش در علت مسائل غور کند و بیندیشد که آیا جور دیگر و طرز بهتر و مناسبتری ممکن است یا نیست . تقلید کورکورانه نه اینکه مطلوب نیست مضر هم هست اجازه فرمائید مثالی برای عبرت عرض کنم : فرنگها عادت دارند که با کفش داخل اطاق پشمن میگردد . و بدبختانه این عادت با اوضاع زندگی عصر ما حال ضرورت هم پیدا کرده ولی بطور کلی محیط آنها هم مناسب آن عادت است .

اولا خیابانها همه اسفالت است دوم آنکه کفشها را معمولاً تمیز نگه میدارند سوم آنکه تا باطاق برسند چندین مرتبه کفش را از زیر و رو پاک میکنند چهارم آنکه فرش در کف اطاقها چندان معمول نیست که گرد بگیرد و پنجم آنکه همیشه روی تخت و صندلی میشینند و ششم آنکه چاروب بی گرد و خاک الکتریکی دارند . باتمام این احوال تازه معلوم نیست آمدن با کفش توی اطاق پاک نشین چیزی زیبا و مطلوب

باشد . در ایران ما هم این عادت پیدا شد و چون فکری بکار نرفت و تقلیدی کور کورانه بود تمام شرایط این عمل را کنار گذاشته و از توی گرد و خاک ولای و لجن با کفش های کثیف نگفتنی مستقیماً وارد اطاقها شدند حتی تا چند سال پیش بمجالس تذکر هم که در مساجد بی صندلی بر پا میشد بهمین ترتیب وارد میشدند و روی زمین می نشستند و لباس خود و همسایگان و کف مسجد را کثیف میکردند و بسا دیده میشود که سر سفره ای که روی زمین چیده شده هم با کفش می نشینند یعنی هم خود و هم دیگرانرا ناراحت و کثیف میکنند . آیا علت اینعمل جز تقلید کور کورانه چه میتواند باشد ؟ اگر انسان يك دو روز عید را مثلاً پذیرائی کند وضع اطاقها جوری کثیف میشود تو گوئی مغول آمده و رفته است .

آیا جز سوء تفاهم چیز دیگر میتواند چنین نتیجه ای بدهد ؟ از همین قبیل است سبك ساختمان و طرز لباس پوشیدن و جلب ماشین و آلات و صداها امثال آنکه با اعمال نظر و صرف فکر و دقت میتوان مناسب محیط و احتیاجات اقتباس کرد و ابتکار و سلیقه بکار برد نه اینکه کور کورانه تقلید نمود .

از عاداتی که در بیست سال اخیر در ایران رواج یافت و لازم هم بود با کارد و چنگال خوردن غذا بود ولی چون عده زیادی معنی استعمال آنرا پی نبردند که مقصود اولاً آلوده نشدن دست ثانیاً آلوده نشدن ظرفهای مشترك ثالثاً بریدن و کم کم برداشتن غذاست بدبختانه بسا مردم هم با چنگال میخورند هم دستهایان آلوده میشود هم چنگال و قاشق خود را توی ظرفهای مشترك میکنند و هم دهن را مانند سابقین . رحمهم الله پر میکنند نهایت این عملیات را سابق با دست انجام میدادند حالا با اسلحه و ابزار انجام میدهند .

تمام اینها از فکر نکردن در معنی استعمال کارد و چنگال و تقلید نفهمیده حاصل آمده . همین ترتیب است کارهای دیگر از اینگونه بخواهید بسیار است ولی چیزی که هست بر حسب شواهد تاریخی که اشاره ای بدان کردیم و بحکم ترقیات و جنبش و حرکت که در سالهای اخیر مشهود شده که ما ایرانیان استعداد

و لیاقت داریم و میتوانیم امید قطعی داشته باشیم که در عالم ابتکار و اختراع و عمل مفیدیم بیش از پیش وارد خواهیم شد . و مطابق آمال شاهنشاه بزرگ نیرومند ایران هر روز طرحی نو و فکری تازه در پیشرفت خود بمیان خواهیم آورد و میهن ما که یادگار چند هزار ساله نیاگان ماست هم از حیث معنی و هم از حیث ظاهر بهترین سرزمین بلکه رشک بهشت برین خواهد گردید . و کشور بزرگ تاریخی ما که بواسطه جنگها و خرابی ها و خونریزیهای مانند خونریزی مغول و در نتیجه غفلت گذشتگان غرق انحطاط و جمود مادی و معنوی شده بود و اکنون قدی از نو علم کرده و عزم زندگی نموده و صدایش میان صدای ملت های زنده شنیده میشود بمقام بلند خواهد رسید و منبع افکار و اقدامات نو خواهد گردید و عظمت خود را از نو بجهانیان نشان خواهد داد .

( کف زدن حضار )









تهران - منظره عمارت دبیرستان دارالفنون



سخنرانی

جناب آقای بدر

وزیر دارائی

راجع به :

فوائد اجتماعی رادیو

### خانمها و آقایان

چنانکه خاطر همگی مستحضر است یکی از شعب سازمان پرورش افکار رادیو دیفوزیون می باشد و امتیاز و اختصاص آن از این حیث است که وسیله نیرومندی در دست دارد تا مطالب سودمند را از یکطرف بوسیله متخصصین و اشخاص ذیفن و باصلاحیت در هر رشته بطریقی که عامه مردم بتوانند بخوبی از آن استفاده نمایند تهیه نموده و از طرف دیگر بانظم و ترتیبی که موضوع تهیه برنامه رادیو میباشد بگوش همگان و افراد ملت برساند :

قبلا لازم است شرحی مختصر در باب این اختراع شگفت گوشزد نموده سپس راجع بفوائد آن بخصوص در کشور و میهن خود و منظور هائیکه از آن داریم و یا باید داشته باشیم و بعبارت دیگر استفاده های خاصیکه ما ایرانیان از رادیو باید بنمائیم عرایضی بکنم.

## بخش یکم - رادیو دیفوزیون در دنیا

### ۱ - تاریخ رادیو دیفوزیون

میتوان با اطمینان خاطر گفت اغلب اختراعات و اکتشافاتیکه در عالم علم و صنعت شده است، سال ها بلکه قرن ها قبل از وقوع خیال آن در ذهن انسانی موجود بوده همچنانکه مسلم است بعدها اختراعاتی از بشر دیده خواهد شد که امروز جز وهمی از آنها در فکر و خاطر ما موجود نمیشد چنانکه از قدیم الایام آرزوی پرواز در هوا در بشر وجود داشته و سودای خیال آنرا در مغز میپرورده است گاه آن را با عقاید دینی آمیخته قالیچه حضرت سلیمان بافته می شد و گاه در قصص و افسانه ها جالینوس حکیم بقه علم و فلسفه شهر کشیده از این شهر به آن شهر سفر مینموده است. بهر حال این خیال بافی امروز صورت حقیقت یافته و هوا پیمایان آن درست شده است. طی الارض و خبر از مغیبات که در زمان های پیش ویژه بندگان خاص خداوند و پیغمبران بود امروز بابودن تلگراف و تلفون و بی سیم نعمتی عام گردیده است بطور خلاصه می توان گفت نوع بشر با اختراعات و اکتشافات علمی درین دوره بنحوی بر زمان و مکان فایق آمده است امروز بایندیش رادیو و تلویزیون اگر شما دوستی یا خویشی در آنطرف دنیا فرضاً در شهر نیویورک امریکا داشته باشید میتوانید بدون هیچ شگفتی باوی در مقام مکالمه برآمده و در همان حال چهره و حرکات و تغییرات قیافه او را نیز در صفحه بینید.

در کتابی دیدم کاریکاتوری از مجله که در سال ۱۸۷۷ منتشر گردیده نقل نموده بود و شخصی را نشان می داد که برابر سه شیر قرار دارد و چند نفر نیز مقابل او ایستاده اند و آن شخص به زبانی میگوید در این اطاق دستگاه مولد موسیقی کار گذاشته شده که با آکادمی (فرهنگستان) موسیقی و تاتر امریکائی و اپرا کمیک رابطه دارد و هر کدام از شیر ها را میخواهید ممکن است بچرخانیم تا موسیقی آنرا بشنوید.

این کاریکاتور پس از ۶۰ سال امروز تبدیل بامری واقع گردیده شیرهای دستگاه رادیوی ما نه فقط باپرای محل بلکه بصد ها استودیو های عالم واپراها و میدان های ورزش ومجالس نطق وغیره وغیره مربوط میباشد و بعوض چرخاندن شیر کافی است گیره را بگردانیم وهر کدام از اینموضوعها را بخواهیم بشنویم .

حال باید دید این توهم انسان چه وقت از مرحله نظری وعلمی صرف بعمل نزدیک گردید وبعبارت ساده تر رادیو دیفوزیون کی وچگونه اختراع گردید .

در اینجا لازم بتوضیح نیست که بسط دامنه علم وصنعت در دنیای امروزی بحدی رسیده که هیچگونه اختراعی را نمیتوان مطلقا منسوب بیکنفر دانست ونمیتوان گفت فلان کشف واختراع در فلان ساعت ودقیقه معین از عدم پا بعرصه وجود گذارده است زیرا اختراعات این دوره برخلاف دوره های گذشته نتیجه عمل وزحمات طولانی وتبعات وآزمایشهای پریچ وخم عده زیادی از دانشمندان میباشد چنانکه هر قسمت از پیکریک هواپیماخود نتیجه اکتشافات گوناگون وفکر وزحمت عده ارباب علم ومتخصصین میباشد مثلاً طریقه بدست آوردن آلومینیوم که از جهت سبکی ساختمان بدن طیاره را امکان پذیر نموده اختراعی جداگانه وموتور بنزین اختراعی دیگر وهر قسمت از موتور بنزین نتیجه اختراعات اشخاص عدیده واستخراج بنزین خود نتیجه کار دانشمندانی دیگر است .

موضوع رادیو دیفوزیون نیز بهمین منوال نتیجه فکر وزحمت اشخاص متعدد میباشد وتاریخ اختراع آن بچندین سال کار وزحمت متوالی دانشمندان تمام کشور های متمدن برمیکرد اینک سعی میشود سابقه این اختراع به اندازه که در خور مقدمه این سخن رانی باشد ذکر گردد .

یکی از دانشمندان بزرگ ونامی دنیا یعنی «ماکسول» انگلیسی در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی معادلاتی راجع باتشعار امواج الکتر ومغناطیسی ترتیب داد واین فرض را اظهار نمود که امواج مزبور در جو انتشار پیدا میکند وهادی آن اثیر «اتر» میباشد لیکن حل معادلات مذکور را بعهدہ کسان دیگر گذاشت چندی بعد فیزیک دان معروف آلمانی «هانری هر تس» هنگام شرکت در مسابقه راجع بمسائل ریاضی موفق

بخل معادلات ما کسول گردید و ضمناً یکقدم هم از قضیه حل معادلات فراتر نهاد باین معنی که دستگاهی ساخت که وجود امواج الکترو مغناطیسی را عملاً بوسیله آن اثبات نمود این واقعه در تاریخ ۱۸۸۸ میلادی به وقوع پیوست دستگاه هر تس چیز بسیار ساده یعنی دو گلوله بود نزدیک هم قرار داشته و انتهای آنها بمشین جریان متناوبی اتصال داشت (یوین رمگرف) جرقه هائی که بین دو گلوله ایجاد میگردد چیزی جز امواج الکترو مغناطیسی نبود که در فواصل دورتر بوسیله یک آلت اندازه گیر جریان وجود آن اثبات میگردد.

این کشف در مرحله بعد مبدل بتلگراف بیسیم گردید هر چند ابتدا وضعی بسیار ساده و غیر عملی داشت یکی از اشخاصی که در پیشرفت تلگراف بیسیم خیلی کوشش نمود. **مارکونی** معروف ایتالیائی بود که قسمت عمده از پیشرفت های بیسیم مدیون زحمات او میباشد اما ترقی صحیح و کامل در تلگراف بیسیم وقتی حاصل شد که چراغ رادیو اختراع گردید خاصیت چراغ رادیو نیز نخستین بار از طرف **ادیسن** امریکائی مورد ملاحظه قرار گرفت ولی ادیسن خود اهمیت زیادی باین کشف نداد بعد از او **لین آلمانی** و **کسان دیگر** دنبال کشف ادیسن رفته و اینکار بسیار بالا گرفت ذکر این نکته سود مند و جالب توجه است که تا قبل از جنگ بین المللی دستگاه های بیسیم که مقدمه رادیو دیفوزیون بوده است بدون چراغ و از روی همان قاعده اختراعی هر تس بکار برده میشد.

هنگام جنگ که چند سالی اروپائیان مشغول کارهای داخلی خود بودند در آمریکا چراغ رادیو در لابر اتوار های مختلف مورد آزمایش قرار گرفت و در تکمیل آن کوشیده شد بطوریکه در پایان جنگ وقتی در لابر اتوار های اروپائی از نو فرصت توجه بکارهای فنی و علمی پیدا شد چراغ های رادیو که در آمریکا تکمیل شده و بدست آنها افتاده بود خیلی تازگی داشت باین ترتیب قسمتی از پیشرفت تلگراف بیسیم و رادیو دیفوزیون مدیون زحمات و کار آمریکائی ها است و دوره درخشان فن مخابرات تلگراف

و مکالمه تلفون بوسیله امواج بی سیم را میتوان بعد از سال ۱۹۱۸ دانست بهمان ترتیب که در مورد هواپیما گفتیم در مورد تلگراف بی سیم نیز اشخاص چند در جاها و کشور های مختلف شروع بازمایش کردند اول بوسیله داخل کردن چراغ رادیو در دستگاه های بی سیم ممکن شد انرژی الکتریکی را باندازه ای تقویت نمایند که بقول هوزن عالم بزرگ آلمانی روئیدن علف را بوسیله آن مشاهده کنند حاصل آنکه با این ترتیب میتوان نیرو را بوسیله چراغ چندین میلیون برابر بزرگ کرد دوم آنکه بوسیله چراغ ممکن است نوسانهای سریع و بسیار منظمی ایجاد نمود در اینصورت تولید امواج ممکن و تقویت آن تا هر حدی که لازم باشد میسر میگردد از اینرو عمل ساختمان فرستنده بی سیم کاملاً طبق میل و احتیاج بشر صورت واقعیت یافته و راه تکامل را پیموده است.

حال خواهید پرسید چرا اینقدر از تلگراف بیسیم صحبت میشود در صورتی که موضوع مورد بحث رادیو دیفوزیون میباشد این سؤال بسیار صحیح و جواب آن توجه بدین نکته است که تلگراف بیسیم و تلفون بیسیم و رادیو دیفوزیون اصل و منشأی مشترک دارند و اساس امر عبارت از رساندن صوت از محلی بمحل دیگر بوسیله امواج الکترومقناطیسی میباشد.

پس از آنکه مشکل تلگراف بیسیم به نیکوترین وجهی حل گردید فکر دانشمندان متوجه آن شد که تلفون با امواج بیسیم را نیز عملی نمایند در تلگراف و تلفون بی سیم میتوان گفت که سیم جز هدایت جریان کار دیگری انجام نمیدهد و چون در تلگراف و تلفون بیسیم اتر را بجای سیم هادی جریان قرار میدهم پس بین تلگراف بیسیم و تلفون بیسیم فاصله چندانی نمی ماند و باید گفت تلفون بی سیم و رادیو دیفوزیون هم بالا صاله اختلافی بایکدیگر نداشته وقتی یکی از آن دو عملاً ممکن شود آن دیگری به خودی خود حاصل است.

چون از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ تلفون بیسیم باندازه کافی تکمیل شده بود و از مرحله نظری گذشته بدنیای عمل تعلق داشت تبدیل دستگاه های تلگراف بیسیم به

دستگاههای تلفون بی سیم و از آن براديو ديفوزيون قدمی بيش نبود و شگفت نیست که در سال ۱۹۲۱ نخستين فرستنده راديو در آمريکا افتتاح شده باشد یکسال پس از آن يعنی در ۱۹۲۲ نخستين فرستنده راديو ديفوزيون در انگلستان و در سال ۱۹۲۳ در کشور آلمان نیز فرستنده راديو را بکار انداختند و از آن بپعد با سرعتی بی نظير اين رشته فنی شروع بترقی نمود ديري نگذشت که فرستنده های راديو ديفوزيون در همه کشور های جهان معمول گشت .

امروز راديو علاوه بر اهميتی که از نظر اجتماعی دارد جنبه اقتصادی و تجاری مهمی تحصيل نموده و قسمت معتنايی از محصولات کشور های متمدن و قلم عمده از فرستاده های آنها را تشکيل ميدهد بطوری که فروش دستگاههای فرستنده گیرنده راديو ديفوزيون در سال از صدها ميليون ليره تجاوز مينمايد .

چون راديو ديفوزيون یکی از عوامل بسیار بزرگ و مهم برای پیشرفت فرهنگ و تمدن در هر کشوری میباشد بی فايده نخواهد بود چند رقم راجع بآمار آن در ممالك دنیا ذکر گردد .

از آنجا که وسعت خاک و جمعيت کشورها باهم متفاوت است برای سنجش بهتر است تعداد مشترکين راديو را در هر هزار نفر ميزان و فور نسبی آن در هر کشور فرض نماييم .

#### تعداد آبونه های راديو در کشور های اروپائی در ابتدای سال ۱۹۳۷

| نفر | ۱۸۶   | در هزار نفر | دانمارک  |
|-----|-------|-------------|----------|
| »   | ۱۷۱۰۴ | »           | انگلستان |
| »   | ۱۷۱۰۱ | »           | سوئد     |
| »   | ۲۲۲۰۲ | »           | آلمان    |
| »   | ۱۱۸۰۴ | »           | هلاند    |
| »   | ۱۱۴۰۲ | »           | سوئیس    |
| »   | ۱۴۰۴  | »           | ایتالیا  |
| »   | ۲۰۸   | »           | بلغار    |



|         |             |           |
|---------|-------------|-----------|
| ایسلاند | در هزار نفر | ۱۱۰٫۳ نفر |
| بلژیک   | »           | ۱۰۷٫۳     |
| فرانسه  | »           | ۷۶٫۸      |
| هنگری   | »           | ۴۰٫۶      |
| روسیه   | »           | ۲۲٫۱      |
| لهستان  | »           | ۲۰٫۲      |
| یونان   | »           | ۲٫۲       |
| ترکیه   | »           | ۰٫۶       |

شماره نسبی مشترکین رادیو در امریکا بیشتر از سایر جاهاست چنانکه در همان سال ۱۹۳۷ در هر هزار نفر اهالی آن کشور ۲۰۳ نفر آبونه رادیو موجود بود شاید علت این تفوق امریکا برای آنست که از مشترکین وجهی به عنوان آبونمان دریافت نمیدارند در صورتیکه در کشورهای اروپائی و سایر قطعات کره هر آبونه ماهیانه مبلغی پرداخت مینماید .

فرستنده های رادیو در امریکا ساعات کار خود را برای اعلانات بنگاهها و تجارتخانه ها میفروشد و در بین اعلانات موسیقی و چیزهای دیگر فرستاده میشود باید دانست بنگاههای رادیوی امریکا با آنکه از مشترکین پول دریافت نمیدارند مع هذا سود های عمده میبرند چنانکه در ۱۹۳۷ در آمد کل رادیو دیفوزیون امریکا ۱۱۴٫۳ میلیون دلار و هزینه آن ۹۹٫۶ میلیون دلار بوده یعنی سود ویژه ۱۴٫۶ میلیون دلار بوده در صورتیکه در بعضی کشورهای دیگر با وجود اخذوجه اشتراك مقداری هم زیاده دارند . از ارقامی که عرض خواهد شد میتوان مشترکین رادیو دیفوزیون را در کشورهای مختلف مقایسه نمود .

تعداد مشترکین رادیو در سال ۱۹۳۸

|          |              |
|----------|--------------|
| آلمان    | ۱۱۵۰۳۰۹۱ نفر |
| انگلستان | ۸۸۲۵۰۱۶      |
| فرانسه   | ۴۸۰۵۸۵۹      |

|             |                                    |
|-------------|------------------------------------|
| ۳۸۵۰۰۴۴ نفر | ژاپون                              |
| » ۱۱۱۱۹۴۲   | بلژیک                              |
| » ۱۰۱۶۳۵۳   | لهستان                             |
| » ۷۶۲۰۰۰    | دانمارک                            |
| » ۵۴۱۵۳۳    | سوئیس                              |
| » ۳۰۰۷۲۲    | نروژ                               |
| » ۲۷۰۰۰۰    | رومانی                             |
| » ۷۸۷۹۶     | مصر                                |
| » ۳۴۳۲۸     | فلسطین                             |
| » ۹۸۵۰۰۰    | ایتالیا                            |
| » ۷۷۱۶۴۷    | چکواسلواکی ( تاوقتیکه وجود داشته ) |

بطور کلی در همه جا جدیت مینماید که روز بروز بر عده مشترکین خود و همچنین بر شماره فرستنده‌ها و نیروی آنها بیفزاید و ارقامیکه عرض خواهد شد ترقی شماره فرستنده‌ها و میزان نیروی آنها را نشان میدهد .

تعداد کلیه فرستنده‌های دنیا در سال ۱۹۲۶-۱۲۳ در سال ۱۹۲۹-۲۰۰ در سال ۱۹۳۵-۲۵۷ در سال ۱۹۳۸-۳۱۰ .

قدرت کلیه فرستنده‌های دنیا بکیلووات در سال ۱۹۲۶-۱۱۶ در سال ۱۹۲۹-۲۴۰ در سال ۱۹۳۵-۳۲۶ در سال ۱۹۳۸-۸۲۳۰ .

تعداد فرستنده‌های بیش از ۵۰ کیلووات در سال ۱۹۳۵-۲۹ در سال ۱۹۳۸-۶۹ .

تعداد فرستنده‌های بیش از ۱۰۰ کیلووات در سال ۱۹۳۵-۸ در سال ۱۹۳۸-۳۶ .

حداکثر قدرت فرستنده موجود بکیلووات در سال ۱۹۲۶-۱ در سال ۱۹۲۹-۲۱۱ در سال ۱۹۳۵-۱۲۷۰ در سال ۱۹۳۸-۲۶۶ .

هرگاه ترقی فوق العاده رادیو دیفوزیون را از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۸ ملاحظه نمایم معلوم میگردد چنین سرعتی در پیشرفت این رشته از صنعت و تمدن کمتر در سایر قسمتها مشاهده شده و جای آن دارد که در کشور ما که شروع تازه باینکار مینمائیم انتظار ترقیات فوق العاده را داشته باشیم .

در سال ۱۹۳۷ تعداد کلیه مشترکین رادیو دیفوزیون در دنیا ۹۳۲۲۵۷۲۶ بوده است که باین طریق دره قطعه عالم تقسیم میگردد .

|          |                          |
|----------|--------------------------|
| ۲۶۸۷۹۴۴۵ | تعداد مشترکین آمریکا     |
| ۳۱۳۰۱۶۰۰ | اروپا » »                |
| ۳۵۴۶۰۴۹  | آسیا » »                 |
| ۱۱۶۸۰۳۹  | استرالیا » »             |
| ۳۳۱۵۸۳   | افریقا » »               |
| ۱۵۲      | تعداد در هزار نفر آمریکا |
| ۵۶۲۵     | اروپا » »                |
| ۳۳۳      | آسیا » »                 |
| ۱۳۲۲۹    | استرالیا » »             |
| ۳۲۶      | افریقا » »               |

بنابر این از حیث تعداد مشترکین اروپا در درجه اول قرار دارد و از لحاظ شماره مشترکین در هزار نفر آمریکا مرتبه اول را حائز است .

### ۳ - تأثیرات و فواید رادیو دیفوزیون

بطور کلی رادیو دیفوزیون انتشار اخبار موسیقی و صحبت و نطق میباشد و از همین جا بخوبی میتوان استنباط نمود که با تهیه سخنرانی‌های سودمند و عالی میتوان منظوره‌های بزرگی برای تربیت و اشاعه تمدن در قومی و جبهه همت قرار داد بانطق‌های مؤثر و مهیج می‌توان احساسات عالیه میهن پرستی و علاقه بشئون و حیثیات کشور را در روح ملتی بدار کرد و با ذکر مطالب تاریخی و جغرافیائی کشور و آثار باستانی آن مفاخر ملی را

به یاد آورده و حس علاقه مندی بعظمت و ترقی میهن را در همگان تقویت نمود روح سلحشوری و نیرومندی را می توان زنده کرد و از این رو قومی را بسر بلندی و شوکت رهبری نمود و از زبونی و خواری و بیچارگی مردمی را رها نید چندی قبل در یکی از نطقهای افتتاحیه نمایشگاه رادیو چنین اظهار شد که تا زمان ناپلئون در دنیا ۶ قوه میشناختند در زمان او روزنامه ها قوه هفتمین بشمار آمد و از آنوقت تا بحال بر قوای مزبور چیزی اضافه نشد تا امروز باید ایش رادیو دیفوزیون گذشته از آنکه قوه هشتم هم در دنیا پیدا شد این قوه مهمترین و مؤثر ترین تمام قوی محسوب میگردد و میتوان در عین حال آنرا بزرگترین نتایج علم و صنعت امروز و سر سلسله اختراعات قرن حاضر دانست .

برای ازدیاد تعداد فرستنده ها و مشترکین یکنوع مسابقه اخلاقی در دنیا وجود دارد و سال بلکه ماهی نمیگذرد که در جائی و کشوری فرستنده های تازه بوجود نیاید .

باستخرانی های سودمند در بهداشت دستور های جامعی میتوان داد تا عموم مردم در حفظ صحت خود بذل توجه کرده و از بیماریها مصون مانند پاکیزگی و نظافت را نصب العین قرار دهند و در امر ورزش اهتمام نمایند .

بوسیله نطقها در موضوعهای اقتصادی یا کشاورزی هزاران راهنمایی های سودمند ممکن است تا بارعایت آن محصول و نتیجه اقتصادی کار در اشخاص افزون گردد و در نتیجه ثروت عمومی ازدیاد یابد .

در کشور های دنیا هنگام جنگ رادیو نیرومندترین اسلحه بشمار میرود زیرا با داشتن دستگاه های فرستنده قوی که در کشور های دیگر قابل شنیدن باشد هر گونه تبلیغاتی بر ضد دشمن میتوان نمود و روحیه آن ها را افسرده نمود بعلاوه از انتشار اکاذیب و اخبار جعلی طرف مقابل که خود از روی غرض رانی بعمل میآید می توان جلوگیری نمود .

این را هم باید گفت که هنگام صلح بعضی کشورها منظور های سیاسی خود

را بوسیله تبلیغات در مردم کشوری دیگر از راه انتشار برنامه های خصوصی حاصل مینمایند و طبیعتاً هر کس در آن کشور دارای دستگاه گیرنده باشد تحت تأثیر تبلیغات مزبور واقع میگردد.

برای جلوگیری از این تبلیغات که وسیله اجراء مقاصد دیگران است دو طریقه در کار است نخست آنکه در کشور دستگاه فرستنده رادیو دیفوزیون موجود باشد و برنامه صحیح و جالب و سودمندی تنظیم نمایند و چون صدای رادیو با فرستنده محلی بمراتب صاف تر و بهتر و بی آلاش تر است مردم را جلب کرده و نسبت باستماع برنامه های یگانه بی اعتنا می نمایند.

وسیله دوم تخریب انتشارات بوسیله موج مخصوصی میباشد چنانکه اگر فرستنده خارجی برنامه نامناسب انتشار دهد میتوان با همان طول موج بر روی آن صدای بوق یا سوت مکروهی قویتر از قدرت فرستنده یگانه گذارد و برنامه طرف را مختل نمود بقسمیکه گوش دیگر قادر شنیدن آن نباشد.

کشورهای متمدن سعی دارند در مرز های خود فرستنده های قوی بر قرار نموده فرهنگ خود را در کشورهای دیگر منتشر نمایند و هرگاه موضوع سیاست و تبلیغات نباشد زیانی از اینکار متصور نیست البته برای کشور فرستنده این فایده را دارد که از راه انتشار فرهنگ خود بمرور شان و حیثیت معنوی در دنیا حاصل مینماید چون صحبت از تأثیرات رادیو در مناسبات کشورها بایکدیگر بمیان آمد باید گفت بزرگترین فایده رادیو همان است که بعالم انسانیت میتوان خدمت نماید و از آنچه گفته شد بخوبی میتوان پی برد که شنیدن موسیقی و صحبت های علمی و ادبی و آشنائی بفرهنگ کشور موجب دوستی با آن قوم و ملت میگردد و یک نوع روابط معنوی و قلبی که بمراتب راسختر و پدیدارتر از روابط مادی و ظاهریست بین کشورهای گوناگون از این راه بوجود می آید.

مابین بسیاری از کشورهای اروپائی با اصول قرار داد مبادله برنامه وجود دارد بطوریکه برنامه های مطلوب و بی زیان، کشوری در همان حال بوسیله کابل بدیگر کشور های متعاقد نیز نقل میشود.

باهمه این احوال و تسهیلات که درکار است رادیو دیفوزیون داخلی چیز دیگر است زیرا بارادیو داخلی میتوان کلیه اخبار و وقایع را در هر ساعت و دقیقه منتشر نمود بخصوص مسئله رپرتاژ امروز بسیار جالب توجه میباشد فرضاً اگر روز مسابقه ورزشی است خبرنگار رادیو بامیکروفون خود در آنجا حاضر بوده و جملگی وقایع را قدم بقدم پیروی نموده و برای انتشار به مرکز فرستنده نقل میکند و از آنجا بوسیله امواج بگوش تمام اهالی میرساند همچنین هنگام افتتاح بنگاه یا کارخانه مهم یا ورود شخص بزرگ و مبرز از لحاظ افتتاح یا ورود تا آخر عمل هر چه پیش میآید خبرنگار با مهارت مخصوصیکه در مجسم کردن وقایع بطریق جالب توجه دارد بیان مینماید.

دیگر از فواید رادیو دیفوزیون داخلی نشر اخبار کشور میباشد در مراکز پر جمعیت و شهرهای بزرگ که مردم اشتغالات گوناگون دارند و وقت کافی برای خواندن روزنامه ندارند از رادیو استفاده میکنند و هنگام صرف ناهار یا موقع استراحت پیچ گیرنده را چرخانده و اخبار را که هر روز ۳ الی ۴ مرتبه در فواصل معین فرستاده میشود گوش می دهند بدیهی است از نظر اجتماعی بسیار سودمند است که مردم در جریان اوضاع و اخبار کشور خود باشند تا علاقمندی آنها نسبت بهمین خود افزوتر گردد.

یکی دیگر از فایده های رادیو انتشار اعلانات میباشد و لازم تذکر نیست که اعلان بوسیله رادیو صدها برابر مؤثر تر از طریقه های دیگر اعلان میباشد زیرا عمومیت آن بهمین نسبت زیاد تر است بخصوص گوینده ماهر بین دو صفحه موسیقی اعلانرا بالحنی جذاب و بیانی مؤثر ادا مینماید و چون اعلان کوتاه است کسی بخود زحمت پیچاندن گیره رادیو را نداده بانتظار موزیک خواه ناخواه اعلانرا میشنود درست کردن اعلانات خود فنی است و علاوه بر اینکه برای بنگاه های صنعتی و تجارتی سودمند است و کالای آنها را به نیکوترین وجهی معرفی مینمایند برای بنگاه رادیو منبع درآمد قابل ملاحظه میباشد.

دیگر از فایده های رادیو تعلیمات مخصوصی جهت خانمها و کدبانوها میباشد هنگامیکه شوهران بر سرکار و خانمها بکارهای خانه از قبیل تهیه خوراک یا بافتن و دوختن

و بچه داری مشغول میباشند گیره رادیو را چرخانده و صحبت‌های مفیدش مربوط بامور خانه‌داری که مجبئی بسیار مشکل می‌باشد خواهند شنود و در فواصل صحبتها موزیک مفرحی ایشانرا مشغول مینماید .

باید دانست رادیو از خدمتگذاران صمیمی ورزش می‌باشد هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب آهنگ دلنوازی مناسب حرکات ورزشی می‌فرستد و هر کس با شوق و طیب خاطر از جای برخاسته و با موافقت موزیک ورزشی حرکات بدنی مینماید .

## بخش دوم - رادیو دیفوزیون در ایران

### ۱ - فایده‌های خاص رادیو دیفوزیون در ایران

آنچه از خواص و سودمندیهای رادیو دیفوزیون تا بحال ذکر شد جنبه عمومی داشته و در هر کشوری میتوان همان نتایج و فوایدرا حاصل نمود لیکن این نکته قابل توجه است که در کشور مافواید رادیو دیفوزیون بمراتب بیشتر از سایر جاها است زیرا قسمت بیشتری از جمعیت ما بی سواد بوده کتب و مجلات هم بقدر کافی نداریم و آنچه هست دردسترس همگان نمیباشد خلاصه آنکه منظورهائیرا که در کشورهای دیگر بوسیله کتاب و مجله و نشریات دیگر حاصل مینمایند در ایران با رادیو باید انجام داد چه هر کس هر قدر بی سواد و عامی محض هم باشد از رادیو می تواند استفاده کند و اینکار خرجی هم ندارد و در قهوه خانه ها یا میدانهای عمومی بزرگ عامه مردم میتواند رادیورا بشنوند .

با ذکر مثالی میتوان مطالب را روشتر بیان نمود امروز کشورهای که وسائل متعدد و متنوع برای ارتباط از قلیل راه شوسه آهنی تراموای موتور اتومبیل دردسترس دارند استفاده های خیلی زیاد از هواپیما مینمایند مسلماً کشوری که این وسائل را نداشته و یا بمقدار کمتر دارد خیلی بیشتر از هواپیما استفاده خواهد نمود .

پس کمی عده باسوادان و موجود نبودن وسایل کافی از جهت مطبوعات

در کشور ما استفاده از طریق رادیو را برای نشر تمدن و اشاعه فرهنگ بیشتر ایجاد مینماید هر چه باتوجهات دوات وقت و تأسیس سازمان پرورش افکار در همه قسمتهای مربوط بفرهنگ کشور توجهی بسزا معمول گردیده و باید امیدوار بود استفاده های شایان از تمام قسمت های این سازمان مخصوصاً از رادیو دیفوزیون چنان که باید بعمل آید .

## ۲ - اطلاعات مخصوص برادیو دیفوزیون در ایران

در مرکز بی سیم تهران سه دسته فرستنده بخش صدا نصب خواهد شد بدین ترتیب :

۱ - یکدستگاه موج متوسط که روی موج ۳۳۵ متر کار خواهد کرد و قدرت آن دو کیلووات میباشد این دستگاه بمنظور شنیده شدن در تهران و حومه خواهد بود .  
۲ - يك دستگاه فرستنده موج کوتاه بقدرت ۲ کیلووات که روی امواج ۴۸ متر و ۶۲ متر کار خواهد کرد و برای شنیده شدن در تمام کشور و در مسافت دور از تهران میباشد .

۳ - یکدستگاه فرستنده موج کوتاه بقدرت ۲۰ کیلووات که روی امواج ۱۹ مترو ۳۰ مترو ۴۸ متر کار کرده و برای شنیده شدن در اقصی نقاط کشور و کشورهای میگانه منظور گردیده .

بعلاوه ۲۱ دستگاه فرستنده موج متوسط بقدرت ۱۰۰ وات در شهرستانهای مختلف کشور نصب خواهد شد .

اگر چه بادو دستگاه موج کوتاه تهران انتشار برنامه در تمام کشور ممکن بود ولی برای آنکه در تهران و مراکز مهم شهرستانها توده بتوانند با گیرنده های ساده بدون چراغ و بدون قوه از پخش صدا استفاده نمایند دستگاه دو کیلوواتی موج متوسط در تهران و ۱۲ دستگاه موج متوسط برای شهرستانها منظور گردیده :

طرز انتشار برنامه از اینقرار است : که



در آن واحد برنامه بوسیله سه دستگاه تهران فرستاده خواهد شد و بدینوسیله در تمام کشور شاهنشاهی و کشورهای ییگانه اخذ خواهد شد در شهرستانها که دستگاه مستقل دارند برنامه مرکزی بوسیله دستگاه گیرنده مخصوص روی موج کوتاه گرفته شده و بوسیله دستگاه محلی روی موج متوسط منتشر میشود منشاء برنامه در تهران محلی بنام استودیو خواهد بود که دارای همه گونه وسائل و انتشار صفحات گرامافون خواهد بود این محل که ساختمان آن در دست اقدام است بوسیله کابل مخصوص بفرستنده های بیسیم خارج شهر متصل خواهد بود بدینوسیله برنامه بدستگاه فرستنده منتقل شده و از آنجا انتشار خواهد یافت بعلاوه نقاط دیگری در شهر که میبایستی از آنجا خطابه ها و یا اطلاعاتی منتشر شود مانند مجلس شورای ملی تماشاخانه شهرداری دانشگاه و غیره بوسیله کابل های مخصوص جهت انتقال جریانهای صوتی باستودیو مصر مربوط خواهد بود در جاهائیکه بوسیله کابل اتصال میکروفون باستودیو میسر نباشد بوسیله دو اتومبیل که دارای فرستنده میباشد خطابه یا اطلاعات لازمه منتشر در استودیو اخذ و بمرکز فرستنده پخش صدا منتقل خواهد گشت .

#### ۴ - برنامه رادیو دیفوزیون در ایران

برای تهیه برنامه که من افتخار ریاست آنرا دارم از چندی قبل با جمعی همکاران مشغول هستیم و عمده مقصود آنست که تمام دانشمندان و اشخاص منورالفکر ایران در این کار دستیاری نمایند تا آنچه میتوان برای روشن کردن افکار مردم و هدایت آنان بازبان و بیان ازقوه بفعل آورد چون برنامه چنانکه بیان خواهد شد مرکب از قسمتهای مختلف و موضوعهای بسی متنوع میباشد برای عموم ارباب ذوق و دانشمندان میدان وسیعی خواهد بود تاقریحه و استعداد خویش را ظاهر سازند باید متذکر بود در مورد رادیو هر کس میخواهد همکاری نماید جای آن دارد که باعلاقه و شوق زیادتری باشد زیرا نتیجه کار و زحمت ایشان برای استفاده چند نفری محدود نخواهد بود بلکه برای همه کشورست و باید همیشه بخاطر آرند که کلمات و گفتار آنها را ملیونها گوش میشوند .

هرکس حاضر بود مجاناً این نوع خدمت را برای جامعه انجام دهد زهی سعادت و همت بلند نام او در دفتر مخصوصی که کمیسیون رادیو ترتیب آنرا خواهد داد بنشانه افتخار ثبت خواهد شد و علاوه بر قدردانی از طریق نام بردن در رادیو در جایزه هائی که هر سال برای بهترین تهیه کنندگان سخنرانی معین خواهد گشت شرکت خواهد جست در غیر این صورت در مقابل هر موضوعی که موافق بامنتظر بود پاداش هم داده خواهد شد همکاران من در این رشته یعنی آقایانیکه در کمیسیون رادیو کارمند هستند و در این کار توحید مساعی می نمایند هر يك نماینده قسمتی از برنامه رادیو بوده و در شبهای دیگر پشت همین کرسی خطابه راجع بموضوع مخصوص خود سخن رانی خواهند نمود که بعداً طبع گردیده و با اطلاع عموم خواهد رسید تا عده بیشتری از اهالی کشور در تنویر افکار و هدایت مردم همکاری و یاری نمایند لیکن برای آسانی اذهان و دادن نظر کلی در باب برنامه رادیو ناچار اجمالاً در این جا آن تفصیل بیان می شود.

برنامه رادیو دیفوزیون ایران چنانکه در نظر است از دو قسمت عمده ترکیب می شود.

#### اول اخبار دوم قسمت تربیتی

##### ۱ - اخبار

اخبار مشتمل بر خبر های روز نامه که فرنگیها رادیو ژورنال می نامند و خبر های اقتصادی و مالی می باشند آقایان میدانند که اخبار اقتصادی در کشور های دنیا چه اندازه دارای اهمیت میباشد و با طریق و وسایل گوناگون اطلاعات مالی و اقتصادی را در دسترس عموم میگذارند این اطلاعات بمثابه اسباب کار جهت بازرگانان و صنعتگران می باشد روز نامه ها تقریباً همه قسمتی مخصوص همین اطلاعات مالی و اقتصادی دارند علاوه بر مجلات و روز نامه هائی که برای همین مقصود می باشد.

امروز با عمومی شدن شرکت های سهامی در کشور ها نه تنها این اطلاعات بازرگانان را بکار آید بلکه برای فرد فرد مردم سودمند است زیرا توده مردم عادت

پس اندازی داشته و هر کس بقدر وسع و توانائی خود در شرکت ها و کمپانیها عده سهام دارد چون سود شخصی هر کس در آنست که اندوخته خود را در کار های سودآور بنهد لازم است تا اندازه در جریان امور مالی و اقتصادی کشور بوده و اطلاعاتی درین زمینه داشته باشد.

### قسمت تربیتی

قسمت تربیتی شامل موسیقی کشاورزی بهداشت تاریخ و جغرافیای ایران میباشد

#### موسیقی

کسی را مجال انکار نیست که موسیقی در روحیات انسان تأثیر مینماید چنانکه باسرودملی و مارشهای نظامی غرور ملی و روح سلجشوری و با آهنگهای مهیج و عالی میتوان فعالیت و نیرومندی شهامت را در انسان بیدار نمود و عواطف و احساسات را تلطیف کرد ترانه ها و نغمه های نشاط انگیز بشاشت و خرمی بجان و روان میبخشد و از غم و اندوه یکباره آدمی را سبکبار میگرداند نهال شادی تخم نیکی در نهاد بشر میپرورد و خوش روئی و خوش بینی بیار میاورد آدم خوشین نیک پندار است و در زندگی امیدوار امیدواری مایه کامیابیت و کامیابی خود غایت زندگانی بیش از این لازم نمیدانم در باب موسیقی توضیحاتی بدهم این خود مطلب، بس روشن است که هر کس را طبع شنیدن نغمه های دلکش راغب می باشد.

آنچه منظور توجه بدان می باشد آنست که استفاده از موسیقی را خواه از نظر تربیتی و خواه از جهت تفریحی برای همه اهل این کشور رادیو دیفوزیون فراهم خواهد نمود.

#### کشاورزی

مقصود آنست که در هر فصل و هر موقع از سال بتناسب آن اطلاعات و دستور های سودمند در دسترس کشاورزان و ملک داران گذارده شود موضوعهای فلاحی که در رادیو برای عموم گفته می شود بمنزله درسهای است که مستقیماً بسود شنوندگان می باشد در این قسمت هر گونه مناسبات و مقتضیات محلی در نظر گرفته می شود تا اصلاحات

و ثریقات فلاحی هر جائی بارعایت شرایط آب و هوا و استعداد مخصوص همان محل بعمل آید معلوم گردد چه نوع مواظبت ها یادقتهائی باید نمود تا به بهترین وجهی از کشت و زرع استفاده شود و باچه تدابیری از آفت زدگی محصولات آنقدر که بر عهده خود کشاورزان است باید جلوگیری بعمل آید بطور خلاصه چه دستوراتی را باید نصب العین قرار داد تا از زحمت و کار خود حداکثر سودمندی را بدست آورد از بنگاههای فلاحی سخن رانده می شود و بمردم راهنمایی میگردد که چگونه و کجا و باچه شرایطی بدان بنگاه مراجعه نمایند تا از وسایل فنی و مالی که دولت برای پیشرفت امور کشور پیش بینی و ایجاد نموده استفاده نمایند.

در اینجا میتوان این نکته را گوشزد نمود که اطلاعات و اخبار اقتصادی و مالی متمم و مکمل کشاورزی می باشد چنانکه وقتی مظنه کالاها را در بازارهای گوناگون معلوم داشتیم فلان دهقان یا ملاک فوراً استفاده نموده میداند جنس خود را بکجا و باچه قیمتی بفروشد یا کالای مورد احتیاج خود را از کجا تهیه نماید.

باری در این قسمت بلکه در هر کدام از رشته های موضوع بقدری بسط دارد که از موضوع بحث فعلی ما خارج می باشد غرس اشجار سودمند پیوند گل و میوه کاشتن تخم گیاههای مفید و هزاران موضوع سودمند و جالب دیگر می توان یافت و در این باب در نظر گرفت.

فن و هنر باغبانی و گل کاری که خاصه برای شهرنشینها بسیار سودمند و مورد توجه خواهد شد در جزء قسمت کشاورزی ملحوظ خواهد گردید.

### بهداشت

در مقابل امراض و جلوگیری از خطرات آن بدو طریق می توان مبارزه نمود یکی جلوگیری قبل از وقوع دیگر معالجه پس از مبتلا شدن بدیهی است بهترین و مؤثر ترین طریقه همان جلوگیری قبل می باشد زیرا معالجه امراض کاری است مشکل گذشته از آنکه همیشه و در همه جا مؤثر نمی باشد و خطرات بی شمار متوجه شخص بیمار مینماید بعوض معالجه قوای مریض تحلیل رفته و شاید تنها باید با عوارض بیماری در کشمکش باشد.

هرگاه امر را اجتماعی بنگرید اهمیت آن بیشتر معلوم خواهد شد زیرا امراض غالباً بوسیله میکرب ها و انگل ها از شخصی به شخص دیگر سرایت می نمایند همین که اقدامات لازم در جلوگیری بعمل نیامد و مرض شیوع یافته کار بجائی خواهد کشید که دیگر اداره بهداشتی کشور نیز هر قدر هم که توسعه داشته باشد از عهده بر نخواهد آمد.

اما پیش بینی از ابتلاء بامراض وقتی ممکن است که اشخاص باین امر توجه داشته طریقه جلوگیری را نیز بدانند در کشور هائیکه امر بهداشتی ممکن و مؤثر میباشد برای همین است که باطریقه های گوناگون بمردم میفهماند که چگونه باید زندگی کرد و چه اصولی را باید مراعات نمود تا سلامتی خود را نگاهداشت و از چه کیفیاتی اجتناب نمود تا از بیماری ها مصون ماند. مثلاً بسا امراض که از راه آشامیدن آب ناپاک بواسطه وجود میکربها بانسان سرایت میکند پس هنگام شیوع آن امراض لازم است آب را جوشانند یا تصفیه نمود بهمین قسم هرگاه مردم دانستند که يك گز در يك گز لجنزار ممکن است چندین نفر را از مرض مالاریا براه نیستی کشاند بیشك كوشش خواهند نمود در نتیجه بيمواظبتی و اهمال آب را كد و مرداب در خانه یا ملك خود باقی نگذارند و نیز دیگرانرا هم از اینكار منع نمایند.

آنچه را در باب بهداشت از این پیش بینی و اقدامات قبلی می توان بنظر آورد فرع آنست که مردم بفهمند و بدانند و معتقد شوند که مراعات دستورات صحی چه فوایدی را متضمن است وسیله برای انتشار و تعلیم دستورات نامبرده درین مردم بهتر از رادیو نمیتوان تصور نمود. رادیو بطریقی دیگر نیز در این راه خدمات شایان بهمگان می نماید از اینقرار کسانی را که آثار و علائم مرضی در خود مشاهده مینماید راهنمایی میکند تا هر چه زودتر بپزشك مراجعه نمایند.

همه ما بخوبی مسبوق هستیم بسا اشخاص بواسطه اهمال و بستگی بعقاید سخیفه و موهومات در حال مرض باقی مانده یا ابداً مراجعه بپزشك نمی نمایند و یا وقتی بفکر میافند که مدتها ابتلاء گذشته مرضی ریشه دوانده و بلکه كار از كار گذشته است

بسیاری امراض دارای دوره‌های متعدد هستند و هرگاه در دوره های اولیه اقدام بمعالجه نشود بسا اتفاق میافتد که دیگر امید بهبودی هم سپری گردد آنوقت شخص مریض یا باید بامرگ دست بگریبان شود و یا تا آخر عمر دچار و گرفتار عواقب وخیم و عوارض شدید و مزمن مرض گردد.

امراض خردسالان خود مبحثی است بسیار طولانی و راجع با اهمیت آن همینقدر بس که بدانیم پزشکهای عالیمقام در این رشته متخصص شده و تمامی عمر خود را بهمین کار یاد در قسمتهای مخصوصی از آن صرف مینمایند.

هرگاه در اینباب عطف توجه نشود بسیاری از نوزادان در همان ماههای نخستین زندگی خود بواسطه امراض گوناگون تلف میشوند و زیان آن بخصوص در کشورهاییکه احتیاج بجمعیت بیشتری دارد خیلی محسوس تر مییاشد و بهمین جهت در کشور ما که در پرتو توجهات دولت توسعه کارها روز افزون بوده و احتیاج مبرم باز دیاد جمعیت دارد بوسائل گوناگون از تلف شدن نوزادان باید جلوگیری نمود و بامقدماتی که ذکر شد مؤثرترین وسائل دستورات صحی است که به وسیله رادیو به مردم تعلیم خواهد شد.

بنا بر مقدمات مذکور عنوان بهداری در برنامه رادیو اصولا دارای اهمیت خاصی مییاشد زیرا از همه جهت منافع جامعه را تأمین مینمایند همینقدر کافی است در نظر آوریم هزاران فایده از دانستن دستورات صحی متصور است که بامراعات آن اصلا احتیاج بمراجعه پزشك برای اشخاص پیدا نخواهد شد و بالعکس زیان هائی از ندانستن و بکار نبردن اصول بهداشت حاصل میشود که از حد و اندازه خارج هستند. صرفه جوئی در خرید دواجات که هر ساله مبلغ معتابهی پول کشور ما را بکشور بیگانه میبرد یکی دیگر از نتایج مستقیم مراعات اصول بهداشت و بکار بردن دستورهای آنست.

اهمیتیکه قسمت بهداشت در برنامه رادیو دارد از مختصری که مذکور گردید معلوم میگردد و چون شرح و بسط زیادی در اینموضوع توضیح و اضحات مییاشد بهمین اندازه اکتفا میشود.

اگر نخستین شرط زندگانی را سلامتی بدن بدانیم باید شرط زندگانی با افتخار را هم نیرومندی بشماریم پیکر سالم تانیرومند نباشد از آن کاری ساخته نیست و بهمین جهت امروز در کشور ما همه گونه کوشش و اهتمام نسبت بامر ورزش در کار است . یکی از وسائل تشویق و اشاعه ورزش بین مردم سخنرانی ها و اخبار ورزش می باشد که در برنامه رادیو جای علیحده برای آن منظور گردیده است .

### تاریخ و جغرافیای ایران

نسبت بتاریخ نکته هایی چند است که ما ایرانیان مخصوصاً باید مورد دقت و توجه قرار دهیم بدیهی است بزرگترین نتیجه که از تاریخ میتوان بدست آورد تجربه هایی است که از زمان های پیشین حاصل گشته و همواره باید نصیب العین قرار داد چنانکه هروقت تیره گی هایی در افق تاریخ کشور ما پیدا شده مسلماً علت هایی داشته است از جمله اختلافات داخلی هر وقت موجود بوده موجب ضعف گردیده خیانتکاری و بی لیاقتی اشخاصی که زمامداران وقت مابودند بدبختی ها ایجاد نموده و با نظر سوئی که پیوسته از خارج بکشور ما داشته اند از این پیش آمد ها همواره بیگانگان استفاده نموده اند .

تن پروری که نتیجه آن تبلی و مسامحه کاری و دیگر عادات ناپسندیده است در اوقات فساد دامنگیر اهالی کشور مابوده و هر گونه سیاه روزی را ایجاد و درهای بدبختی را بروی مملکت ماباز مینموده است .

بر رویهم دوره های ترقی و شکوه در تاریخ کشور ما بلا استثناء اوقاتی بوده که ایرانیان رویه اصلاح پیش گرفته و از عادات مذموم و اخلاق زشت و فساد برکنار بوده اند برعکس دوره های تنزل و انحطاط مقارن با فساد اخلاق عمومی و عیاشی و تن پروری زمامداران وقت بوده است ،

تاریخ بر رویهم مکرراتی است هروقت پیش آمدی رخ نموده علتی داشته است و بمحض اینکه علتی موجود گشته نتایج و اثرهایی از آن بظهور پیوسته است پس حوادث و وقایع تاریخی ناگزیر تابع روابط علت و معلول میباشد و مانند رشته های

زنجیری یکدیگر ربط و وابستگی دارند بهمین جهت است که تاریخ را میتوان بهترین درس برای عبرت یافتن از گذشته و بکار بردن تدابیر و اصولی برای مصالح حال و آینده دانست .

همانطور که در فن پزشکی و علوم مربوط به بهداشت و وسایلی برای پیش بینی و احتراز از امراض موجود است بکار داشتن تجربه هایی که از گذشته بدست آمده همان حکم پیش بینی را داشته و بواسطه آن از زیانها و خطرات در آینده میتوان احتراز و دوری جست .

بطور خلاصه منظوری که از سخنرانی ها راجع بتاریخ ایران در پیش است نخست آنکه بدانیم حال کشور ما در سابق چه بوده دوم آنکه بنابر روابط علت و معلول معلوم گردد خرابی اوضاع ایران در گذشته از چه جهات و سبب آن چه بوده است سوم آنکه کیفیات حاضر را در نظر خود مجسم نموده به بینیم امروز در چه حالی هستیم و تفاوتی که نسبت بقبل حاصل کرده ایم از چه بابت است باچه مجاهدت ها موجبات نهضت و ترقی روز افزون این کشور فراهم گشته و شرط دوام و پایداری ترقیات حاصله کدام است .

امروز نوزده سال است که دوره انحطاط و ننگونسازی کشور ما پایان رسیده خطرات خارجی و داخلی از میان برداشته شده موانع ترقی و تعالی کشور ما مفقود و مقتضیات موجود گردیده است پس بر ما ایرانیان است که وظیفه مالی و حیاتی خود را بخوبی تشخیص داده در پیشرفت میهن مقدس همه یکدل و یکزبان راه کوشش پیمائیم و بنابر عبرتی که از تاریخ گذشته حاصل کرده ایم از علل و موجبات تنزل و انحطاط خود پرهیز نمائیم . سخنرانی هایی که در جغرافیای ایران می شود برای شناساندن کشور ایران بمردم آن از جهت وضع فعلی میباشد هر قدر قومی با اوضاع طبیعی و مدنی کشور خود بیشتر آگاهی یابد در میهن پرستی پایدار تر می شود .

ساکنین این مرز و بوم باید بدانند ایران چیست و چه دارد شهر های آن کدام و هر يك چه اختصاصاتی دارد در هر شهر و دیار چه صنعت ها و حرفه ها و کدام



تجارت معمول است. حال فعلی آن چه تفاوتی با وضع سابق دارد. فلان شهر که نزدیک فلان مرز واقع است چه اهمیت موقعی دارا می باشد و فلان شهر دیگر که از جهت صنایع و کارخانهای خود اشتہاری حاصل کرده از چه بابت است و مردم آن چه طریقہ هائی را بکار میرند که در کار و صنعت خود موفق میشوند وضع ظاہری آن شهرها چیست چه عمارات معروفی دارد چه بناهای تاریخی در آن مشاهده میگردد آداب و رسوم و وضع لباس پوشیدن مردم حالا چگونه است و سابق چطور بوده .

در این زمینه یعنی جغرافیای ایران موضوع های جالبی راجع بمناسط این کرهها دره ها یخچالهای طبیعی قله های بزرگ جنگلها دشتهای خرم مرغزارها آبشارها رورخانهای بزرگ دریاها و دریاچه ها ایران گفته میشود.

باستانشناسی ایران که فصلی از تاریخ تمدن قدیم ایران بشمار میرود همواره با تاریخ و جغرافیای ایران در سخنرانی مخصوصی گفته میشود.

يك منظور دیگر که هیچکدام از قسمت های نامبرده اهمیت آن کمتر نیست و ترویج زبان فارسی و انتشار و اژه های فرهنگستان است که مردم را بطرز استعمال و موارد آن آشنا میسازد و بدیهی است این منظور در ضمن همین سخنرانیها و نطقها باید حاصل گردد .

بطور کلی در برنامه رادیو ادبیات ملحوظ میگردد لیکن باید بدرستی معنای ادبیات را در اینمورد بخصوص متوجه باشیم تمام مطالب گفتی در رادیو خود ادبیات مخصوصی است زیرا همواره مقصود آنست که مطالب سودمندی را باطرزی جالب و بیانی گیرنده ادا نمائیم تا شنونده را رغبت افزاید و بطیب خاطر خود را برای شنیدن آماده نماید ولی اینرا هم باید گفت که چون بیشتر منظور تربیت افکار توده است جز سخنرانیهای که بسته و گریخته در برنامه گنجانیده شده و ویژه خواص میباشد باقی بزبانی بسیار ساده و نزدیک بفهم عموم باید گفته شود پس باید روح ادبی به پیکر همین زبان ساده و نزدیک بفهم عوام دمیده شود و اینکار هم هیچ اشکالی نیست اشخاص با ذوق و قریحه لازم دارد تا مشغول کار شوند و در این فن آنچه لازمه تمرین

است بجای آرند و با تشویقهایی که دولت از جهات مادی و معنوی نسبت باین امر  
مبذول خواهد داشت جای هیچ تردیدی نیست که بزودی دسته از این هنرمندان  
بذوق از گوشه و کنار گرد آمده و آن خدمت را بهترین شکلی انجام خواهند داد  
از آنجا که هراقدامی در این عصر فرخنده برای اصلاحات امور به عمل  
آمده و هرگامی که برای شادکامی ایرانیان و ترقی و تعالی ایران برداشته  
شده است نیست جز رشحه از اثرات اراده سینه و شمه از مائر افکار مهر  
یگانه ناجی و فرزند بزرگ و افتخار ایران اعلیحضرت همایون شاهنشاه  
پهلوی ارواحنا فدا که با آفتاب وجود مبارک گنج نهفته ایرانرا آشکار  
و بخت خفته این ملک را بیدار فرمودند اینک سرخویش بر آستان سپاسگذاری  
آن ذات خجسته سوده و این سخنرانرا بچند بیت از قول افصح المتکلمین  
شیخ اجل شیراز ختم مینمائیم .

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست

تا بر سرش بود چو توئی سایه خدا

امروز کس نشان ندهد در بسط خاک

مانند آستان درت مام — ن رضا

بر تست پاس خاطر ایرانیان و شکر

بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا

یارب ز چشم بد تو نگهدار خاک پارس

چندانکه خاک را بود و باد را بقا

( کف زدن ممتد حضار )





سخنرانی  
آقای فروزانفر  
استاد دانشکده ادبیات

راجع به :

نیروی قلم و زبان

پیش از شروع بموضوع لازم است از جناب آقای نخست وزیر و سایر آقایان ارجمند و گرانمایه که در این مجلس حاضر شده سازمان پرورش افکار راقرین امتنان فرموده اند تشکر کنیم.

موضوع سخنرانی بنده نیروی قلم و زبان است و میتوان گفت که یکی از وسیعترین مطالبی که برای سخنرانی معین شده همین است که نصیب بنده گردیده است. زیرا از آغاز جهان تا امروز همه درباره قلم و زبان سخن رانده اند و هنوز اینموضوع پایان نرسیده است: این همه گفتند سخن کم نبود.

شب رفت و حدیث ما پایان نرسید شب را چه گنه حدیث ما بود دراز علاوه براین موضوع سخن نیروی قلم و زبان است و بنده بیم دارم که از

بیان شکسته بسته من این نتیجه بدست آید که نه قلم توانی داردونه زبان نیروئی بالین همه بقدر توانائی و اندازه دانش خود در این باب سخن خواهم راند.

پیشینان در تعریف انسان صفت نطق و گویندگی را در مقام تشخیص وجدائی وی از دیگر موجودات زنده می آوردند و انسان را بموجود زنده ای که سخن میگوید تعریف میکردند. منطقیان قدیم نظر بآنکه گفتار صوت است و صوت عرض است این تعریف را ناتمام میدانستند و بسیاری از آنان ناطق را بمعنی متفکر گرفته یا اشاره بنفس ناطقه میشمردند این تعریف اگر از نظر بحث منطقی درست نباشد و درخور تاویل باشد ولی بانظر وسیع تر باید گفت برآستی انسان بسخن ممتاز است زیرا آنچه عهده دار کمال بشر گفتار است و اینهمه کمال که نصیب بشر شده است بوسیله سخن پدید آمده است. اگر سخن نبود هیچکس اندیشه و فکر خود را برای دیگری بیان نمیکرد و از اندیشه دیگران آگاه نمیشد و افکار پیشینان بارث به باز پسینان نمیرسید اگر گفتار بقید کتابت در نمی آمد و قلم نیروی خویش را نشان نمیداد.

پس بطور کلی میتوان نتیجه گرفت که انسان بوسیله سخن کامل میشود و مدارج ترقی را برهنمونی گفتار مییماید. بیگمان کمال بشر بوسیله آموزش و پرورش صورت میگیرد و بهترین وسیله تعلیم قلم و زبان است و اگر زبان و قلم نمیبود هیچگاه بشر بترقیات علمی امروز نائل نمیکردید. اما مقصود از این سخنرانی آن نیست که نیروی قلم و زبان را از نظر کلی بیان کنیم و مقصود از نوشته و سخن هر نوشته و سخن نیست بلکه نظر ما بخصوص متوجه گفتار و نوشته آن گویندگان و نویسندگان زبردست است که سخن را فی خاص کرده و علاوه بر بیان مقصود بزبورهای معنی آراسته اند.

یاد دارم که در کتب معانی و بیان بما میگفتند که سخن دارای سه رتبه است: یکی عادی که در میان مردم متداولست و در بیان حاجات روزانه بکار میبرند. دیگر مرتبه ای که بشر از آن نمیگذرد و بیش از آن و برتر از آن سخن نگفته اند و حد همان است سخندانی و زیبائی را .

قسم سوم سخنی است که بشر با آن معارضه نتواند کرد و آنرا معجزه میگویند

در اینجا مقصود قسم دوم است یعنی سخنی که جنبه ذوقی و ادبی دارد و بحدی میرسد که بالاتر از آن برای بشر متصور نیست مثلاً در زبان فارسی شاهنامه فردوسی و غزلیات حافظ و سعدی ازین قبیل است. این نوع از سخن باید دارای مزایائی باشد که مجموع آنها را بلاغت میگویند.

در باره تعریف بلاغت متقدمان سخنان بسیار گفته اند و دانشمندان یونان و ایران و هند و دیگر کشورها هر يك بروفق دانش و مطابق سلیقه خود در تعریف سخن بلیغ و شرایط آن کتابها نوشته و گرد از دریای معانی برآورده اند یکی از بزرگان ایران میگوید سخن بلیغ آنست که عوام بفهمند و خراس پسندند. مقصود آنست که لفظ و معنی طوری مناسب و واضح و ساده باشد که توده بیسواد از ادراك آن عاجز نباشد و با اینهمه چنان کامل و آراسته و دلفریب باشد که اهل ذوق پسندند. همین سخن است که نیروی آن موضوع بحث است و باید که مطابق مقتضای حال و از روی خرد و دانش گفته باشند و استاد بزرگ فردوسی در تعریف و بیان شرایط این گونه سخن میفرماید:

سخن رانی و رهنمونی دهد  
بود بر دل انجمن نیز دوست  
خرد را کمان و زبان تیر کن  
ز گفتار گوینده رامش برد  
مکن خام گفتار بارنك و بوی  
از و بی گمان کام دل یافتی  
جوانمردی و داد دادن بسیج  
فروان سخن باشد و دیر یاب  
کز آن آتش بهره جز دود نیست  
زبان برگشا همچو تیغ از نیام  
به از خامشی هیچ پیرایه نیست  
و اینکه بعضی گفته اند که سخن باید به مقتضای حال باشد نیز درست

کسی را که یزدان فزونی دهد  
کسی را ندارد بگفتار پوست  
زبان در سخن گفتن آثر کن  
سخن چون برابر شود با خرد  
سخنهای سبک کوی بسته مگوی  
سخن چون يك اندر دگر یافتی  
سخنرا مگردان پس و پیش هیچ  
کسی را که مغزش بود پر شتاب  
مگوی آن سخن کاندرو سود نیست  
چو گسترده خواهی بهر جای نام  
زدانش چو جان ترا مایه نیست

و اینکه بعضی گفته اند که

است و باتعریف اول مطابق زیرا گوینده باید مطابق مقتضای حال سخن بگوید و از نظر لفظ فضیلت فروشی نکنند و الفاظی که مردم نمیدانند و در کتب لغت ضبط شده است و تنها ادبا میدانند در سخن نیاورد و مطابق روز و زبان خود حرف بزنند اما نباید از این جمله براه غلط رفته و کلمات غلط و تعبیرات نادرست در گفتار خود بیاورد راست است که باید ساده گفت ولی باید درست گفت و از غلط اجتناب کرد ما بزبان و صاف نباید سخنرانی کنیم و چیز بنویسیم و اگر بنویسیم بکار نمیآید و فایده ای ندارد ولی از اغلاط رایج و سستی تعبیر باید دوری جوئیم و علاوه بر اینکه سخن ساده و درست میگوئیم باید کاری بکنیم که بحال جامعه مفید باشد پیش از این هر گاه مردم چیزی مینوشتند یا تألیف میکردند یا سخن میگفتند نظر بآنکه وسایل انتشار کامل نشده بود همه مردم از آن آگاهی نمی یافتند و گاه بود که کتاب از دست مؤلف بدست دیگری نمیفتاد و اگر متضمن اغلاط یا مطالب ناسودمند بود زبانی بکسی نمیرسانید اما امروز که سخن بوسایل گوناگون در میان مردم منتشر میشود و از دور ترین نقاط دنیا میتوان در نقطه مقابل انتشار داد و از این سوی جهان بآنسوی جهان رسانید و یا بوسیله طبع و انتشار از یک کتاب هزارها نسخه در میان مردم پراکنده کرد گویندگان و نویسندگان باید دقت کنند و از گفتار غلط و ناسودمند اجتناب نمایند . بسیار اتفاق افتاده است که چون بر کسی انتقاد میکنند میگویند اندوه مخورید که حرف جزء هواست . راست است که حرف جزء هواست ولی هوا هم سالم و ناسالم دارد و هوای صحیح موجب تقویت مزاج و هوای بد مضر و دشمن صحت و زندگانی انسان است مگر نه همین هوا وقتی سخت متموج میشود و بصورت تندباد درمیآید خانه هارا از بنیان میکند و باره های استوار را سرنگون میسازد . همینطور این سخن که جزء هوا است هرگاه متضمن باطل و مفسده باشد جمعیت هارا فاسد می کند و هستی انسان را بر باد میدهد چنانکه فردوسی گوید :

حدیثی بود مایه کارزار . خلایق ستونی کیند روزگار .

علاوه بر آن که اینگونه سخن اینهمه زیان دارد در روزگار باقی نمی ماند و بحال گوینده هم مفید نیست و چنانست که هیچ نگفته باشد مانند کسی که باری از سنگ بر

دوش کشد و راههای دراز نپیماید و عاقبت هم سنگ برده باشد. در میان شعرا و نویسندگان کسانی بوده اند که اندیشه خود را در هجو و هزل مصروف داشته اند و دیوانا پرداخته اند و امروز آثارشان از میان رفته و یا آنکه اگر هم باقی مانده است از زمره رفته ها و فراموش شده های بشر است زیرا هیچکس نمیخواند و در نگاهداری آن نمیکوشد و تنها بعضی از ادبا و اهل فن بمطالعه آن رغبت مینمایند. اما آنسخن که مفید باشد بر صفحه روزگار جاوید میماند و دست فرسوده حوادث نمیگردد و این روزگار که در فتنای همه چیز میکوشد و بر نیستی هر چیز تواناست آنرا نیست تواند کرد که از سرچشمه حیات ابد مدد یافته و آن جای آدمی است.

ز بهتر سخن چیست پاینده تر      وز آن خوشتر و جان فزاینده تر

سخن همچو جان ز آن نگر در دکن      که فرزند جانست شیرین سخن      \*\*

نقش طبعی سترد روزگار      نقش الهی تواند سترد

اکنون باینکه هزار سال از روزگار فردوسی میگذرد و از آن ایام تا با امروز حوادث گوناگون در این کشور رخ داده و کتابها و کتابخانه ها بوسیله اقوام جاهل از میان رفته نام او زنده و پاینده است و شاهنامه همه جا معروف و مشهور است و از باران و گردش آفتاب زیان ندیده است همچنین غزلیات شیخ سعدی و حافظ که در دوره وحشت زای مغول دلتنگ نشده و عزم و همت آنان سستی نیافته و در احیای زبان فارسی کوشیده اند از آثار جاودانی زبان فارسی خواهد بود. اکنون بنگریم که چون آدمی میتواند بوسیله سخن گفتن خویش را ابدی و تابقای جهان پایدار کند و در شمار فردوسی و سعدی و حافظ درآید پسندیده و مقبول خواهد بود که خاطر بسخنهای ناسودمند مشغول دارد؟ و ژاژ خائی و هرزه درائی کند تا نه از او نام ماند و نه نشان یا اگر نامی بماند چنان باشد که بزشتی یاد کنند.

باری چو فسانه میشوی ای بخرد      افسانه نیک شو نه افسانه بد

بعقیده بنده یکی از نکاتیکه مقتضی است نویسندگان و خطیبان امروز بدان متوجه شوند آنست که توده را با اصلاحات و ترقیات آشنا کنند و ترقی خواهی و اصلاح طلبی را

باجان ایشان پیامیزند شاید تصور شود که اصلاح و ترقی را همه دوست دارند و خواهند و ترقی خواستن فطریست که :

همه ذرات جهان در رقصد      پا نهاده بکمال از نقصند

گوئیم درست است لیکن تشخیص مورد ترقی و اصلاح برای همه کس میسر نیست و بسا هست که آدمی محتاج تنبیه و ایقاع میشود بعلاوه آنکه در برابر حس ترقی و اصلاح که ناچار بیرنج و زحمت امکان ندارد و هر که در جهان خواهان ترقی و آرزومند سر بلند است آنرا باید از راه سعی و عمل و کار و کوشش بدست آرد و خدای داند که مرد صاحب همت را چه رنجها باید کشید و چه مصائبی باید تحمل کرد تا به منظور خود دست یابد و کامیاب و کامروا گردد. حس دیگر در انسان کار میکند و آن جستن آسایش و رفاه است که بعقیده بعضی منظور اصلی و هدف اعمال بشر رسیدن به آسایش و راحت است و این دو غریزه از آغاز ترقی در فطرت بشر بوده است و دوش بدوش در حیات بشر می رود و گاه باشد که حس آسایش انسانرا از خواستن ترقی و اصلاح باز میدارد چنانکه می بینیم بیمار اگر دانا و بینا نباشد حتی الامکان پیزشک غیر عالم که بخانه او نزدیک است یادستمزد کمتر میگیرد مراجعه مینماید و خویشتن را برنج دراز میافکند و بطیبی که از خانه او دور است یادستمزد بیشتر میگیرد مراجعه نمیکند با آنکه انسان همه چیز را برای زندگانی میخواهد و زندگانی محبوبترین اشیاء است پس انسان در مرحله ترقی و اصلاح هم بتنبه محتاج است به خصوص گاهی اصلاح ممکن است باتمایلات و خیالات انسان سازگار نباشد و در این صورت هم ینش و خرد تمام لازمست که انسان بامیل خود مخالفت کند و اصلاح را که متضمن دوام و بقاء است بر هواهای آنی ترجیح نهد مثل آنکه بیمار اگر نیازمند عمل شود هر چند میداند که چاره او عمل و جراحی است ولی چون این قضیه بدون آسیب و درد امکان ندارد غالباً اشخاصیکه در امور نظر دقیق ندارند از عمل جراحی میترسند و خویش را بخطر میاندازد باید مردم این کشور را آگاه کرد که زندگانی و راحت با اصلاح هم دوش است و باز گشت و قهقرا هم معنان مرگست امروز که وسایل اصلاح و ترقی از همه



بجهت فراهم است باید کوشید تا هریک بفراخور خود بافتخار خدمتی  
نائل گردد اگرچه اصلاحات و ترقیات امروز که بهمت و اراده شاهنشاه  
عظیم الشان ما روی میدهد محتاج معرفی نیست: حاجت مشاطه نیست روی  
دلارام را .

لیکن چون همه یک اندازه معین ترقی و اصلاح را نمیدانند بر سخن گویان  
و نویسندگان است که آنانرا با بیانه‌های مهیج بدین معنی آشنا کنند و حس قدر دانی آنانرا  
تهییج نمایند. نکته دیگر که بضمیمه این مطلب بعرض میرسانم آنست که بتوده باید فهمانید که  
امروز کشور ما دارای سعادت بزرگ شده و فرصتی بدست آورده است  
که نظیر آنرا در تاریخ کمتر نشان میدهند. کسانی که تاریخ میخوانند  
توجه دارند که سالیان دراز بر ملتی و کشوری میگذرد و چنین فرصتی برای  
آنان دست نمیدهد از قدیم گفته اند که فرصت مانند برق وابر در گذر  
است میگویند سعادت همیشه دمساز انسان است و کاروان در کاروان از  
غیب در میرسد اما چشم سعادت بین و عقل فرصت شناس نصیب همه کس  
نیست خرده‌ها را باید بیدار کرد و چشم‌ها را سعادت بین نمود امروز که  
این سعادت بزرگ نصیب این کشور شده و پس از چندین قرن این ملت از  
سر منزل عدم بسرحد حیات رسیده لازم است که با نظر قدر دانی این  
فرصت را استقبال کنند چه بسا کسان از مردم این کشور یعنی پدران و نیاکان مادر  
عهد گذشته می زیسته اند و مایل بودند که برای سرافرازی کشور خود قدمی بردارند  
ولی باین فرصت تاریخی مواجه نشده بودند و نیت و عزم آنان عقیم میماند . یقین  
دارم که آن ارواح پاک و جانهای لطیف که آرزوی ترقی این مرز  
و بوم را چون آتش در دل خاک نهفته دارند از فراز آسمان ابدیت بفرزندان  
خود که مائیم نگرانند و منتظرند که ما این نیکبختی و سعادت را تا چه  
حد قدر دانی خواهیم کرد و تاحه پایه فایده خواهیم برد .

ما باید برای خشنودی پدران و نیاگان و آسایش و نیکبختی آیندگان که به  
کوشش و کار مابسته است جهد کنیم و در اجرای نیات پاک شاهنشاه خود بدل و جان  
مجاهده نمائیم تا آیندگان بر روان ما درود و آفرین فرستند ملت ایران این فرصت را

فراموش نخواهد گرد و خواه نا خواه این فریاد بلند که خفتگان چندین قرن را برانگیخته و حکم بعث بعد الموت را آشکار ساخته است مردم را بدین منظور متوجه نموده است چگونه ممکن است کسی پس از مرگ زنده شود و از خواب ابد بیدار گردد و نداند که امروز زنده و دیروز مرده بود .

نتیجه ای که از این مقدمه میگیریم این است که امروز وقت و زمان معنی دیگر دارد و از نظر نتیجه با گذشته متفاوت است هر چند زمان بمعنی فلسفی متشابه و حقیقت واحد است اما بلحاظ حیات و زندگانی اجزای زمان بایکدیگر تفاوت کلی دارند . پیشینیان نظر باینکه مقتضیات زمان ما بر ایشان مهیا نبود سالها میاندیشیدند و در نتیجه قدمی پیش نمیرفتند و درین دوره همایون در مدت اندک کارهای بسیار از پیش میروند عرفا عقیده دارند که جوهر زمان قابل قبض و بسط است نظر باین اصل میگوئیم که در روزگار این شاهنشاه بزرگ زمان بسط یافته است تا اینکه روزی باندازه سالها نتیجه میدهد با نظر تأمل نگاه کنید که اینهمه اصلاح در کار کشور و تأسیس کارخانه ها و تنظیم و ترتیب امور در مدت هیجده سال بطور عادی میسر بود ؟ . اگر مقایسه بکنید خواهید یافت که در مدت هفتصد سال باندازه یک سال از این ایام کار نکرده اند و در حقیقت این هیجده سال در حکم چندین قرن است . یکی از آثار نوابغ همین است که آنان در مدت اندک کارهای بزرگ انجام میدهند و باین جهت مرد بزرگ نماینده قرون است و یکتا نیست از طریق دیگر هم این معنی ثابت میشود که پیش از ظهور مردان بزرگ حقایق تاریخی افسانه بنظر میآید ولی مردان بزرگ ثابت میکنند که انسان بر هر امر خطیری قادر است و آنچه شکل افسانه داشت لباس حقیقت میپوشد چنانکه اگر بیست سال یاسی سال پیش کسی در تاریخ داستان عظمت عهد هخامنشی و ساسانی را میخواند نظر بحال آن روزی ملت ایران شاید تصور میکرد اینها مبالغه و افسانه است و هرگز باور نمیداشت که روزی این ملت دیرین پرچم عظمت بر فراز آسیا افراشته بود امروز ظهور این شاهنشاه بزرگ ثابت کرد که آنچه در پیش میگفتند افسانه نبود و ایران در آغوش خود

هنوز هم بزرگان میپرورد و از دامان این مادر که نسل نابغه‌ای حیرت‌انگیز  
سربلند میکند و جهانرا در بزرگی و قدرت و توانائی خود حیران میگرداند.  
این نکته‌ها را هم بگوئیم که چون شالده حیات آینده این کشور  
بدست این شاهنشاه ریخته شده است و بطوریکه جناب آقای وزیر دادگستری  
در اولین سخنرانی که بعقیده بنده عملاً وظیفه بنده یعنی نیروی قلم  
و زبانرا ثابت کردند و شورها انگیزتند بیان فرمودند « این مهندس  
توانا بنیانی طرح افکنده است که سالیان دراز بر سر افراد اینکشور سایه  
خواهد افکند ».

پس بنا بر این چنان که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حیات  
امروز و گذشته ما را تجدید و ایجاد فرموده اند زندگانی و حیات  
آیندگانرا هم ضمانت فرموده اند و بدینجهت این شاهنشاه چنانکه نماینده  
قرنهای گذشته و زمان حاضر است سرمایه زندگانی و نماینده قرن های  
آینده نیز هست پس مادر قرن گذشته و آینده واقعیم و باید کاری که  
مناسب قرن باشد انجام دهیم و از روی عشق و ایمان و علاقه ای که شایسته  
این دوره همایون است مردانه در کار آئیم تا مایه نیکنامی خود را هر چه  
بیشتر فراهم کنیم .

( کف زدن ممتد حضار )

نظر باین نکته در پایان این مقام و ختم این سخنرانی از زبان گذشتگان  
و آیندگان این سرزمین مناسب میدانم که این آیات شاهنامه را به پیشگاه مبارك شاهنشاه  
عرض کنم :

( خطاب بتمثال مبارك شاهنشاهی )

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| که ای پروراننده تاج و تخت  | فروغ از تو گیرد جهاندار بخت |
| دل چرخ در نوک شمشیر تو است | سپهر و زمان و زمین زیر تست  |
| ز پیروز پیکان کک تو شیر    | بروز بلا گردد از رزم سیر    |
| نو تا بر نهادی بمردی کلاه  | بایران نکرد ایچ دشمن نگاه   |
| سرت سبز بادا دلت شادمان    | تن پاک دور از بد، بد گمان   |

( کف زدن ممتد حضار )



سخنرانی  
سرکار سرگرد مین باشیان  
رئیس موسیقی کشور

راجع به :

موسیقی از لحاظ پرورش افکار

موسیقی بخشی است طبیعی و از احتیاجات اولیه بشر بشمار می رود .  
دانشمندان معتقدند که در ابتدا کلام و صوت توأم بوده و انسان اولیه احساسات  
و احتیاجات خود را بوسیله اصوات مقطع بیان مینموده و هنوز هم قبایل وحشی وجود  
دارند که با صدای موزون احتیاجات و عواطف خود را بهم میفهمانند . ولی همینکه بشر  
شروع بنش و نما کرد و سخن بوجود آمد احساسات و عواطف خود را بوسیله آهنگهای  
موزون ابراز میداشت .

موسیقی با آنکه پیش از سایر هنرهای زیبا مانند نقاشی - معماری - حجاری  
و غیره وجود داشته ولی پیشرفت و تکمیل آن یش از سایر هنرها بطول انجامیده است .  
هرگاه بکثیه ها و حجاری های تمدن قدیم مراجعه کنیم ، می بینیم که در مصر و چین  
و هند و بعد در یونان و ایران موسیقی مقام بسزائی داشته و آلات موسیقی مانند : چنگ  
رود - بربط - نی - طبل - تنبور - سنج و غیره موجود بوده است .

موسیقی دارای عوامل مختلفی است . البته همه میدانند که موسیقی زاده صوت  
است و صوت در طبیعت وجود دارد مانند : وزش باد - غرش طوفان - تلاطم امواج دریا

و غیره ولی اهل فن صدائیرا صدای موسیقی گویند که برای گوش خوش آیند و زیبا باشد؛  
والته زیبایی بشرط اول همه هنرهای زیباست .

موسیقی علمی امروزه دارای سه عامل اصلی است : یکی ملدی که آنرا  
آهنگ مینامیم ، دیگری وزن و سوم هارمونی که علم تناسب و توافق اصوات است .  
۱- ملدی یا آهنگ یکرشته صدا های موسیقی است که متوالیاً یکی بعد از

دیگری خوانده یا نواخته شوند . ملدی در حقیقت همان آواز طبیعی است که از ابتدا با بشر  
همراه بوده؛ و حتی این موهبت در بعضی از پرندگان نیز وجود دارد . بنا بر این حس ملدی  
در انسان امری است طبیعی و بر بشر کشف نشده بلکه بشر فقط در صدد تکمیل آن  
برآمده است .

۲- وزن - وزن در موسیقی نظم و ترتیبی را گویند که در سرتاسر یک قطعه  
موسیقی وجود دارد . وزن در طبیعت نیز بانواع گوناگون موجود است مانند : راه رفتن ،  
ضربان قلب - نفس کشیدن - تاخت و تاز اسب و غیره که حرکات موزون میباشند . لذا  
وزن را نیز بشر مانند ملدی از طبیعت آموخته است .

اهمیت وزن در عالم موسیقی بسیار است ؛ چه همان طور که لازمه شعر وزن  
است ، لازمه موسیقی نیز وزن میباشد . بطوری که هرگاه يك سلسله صدا های موسیقیرا  
متوالیاً بدون وزن مخصوصی و بایک اندازه کشش بشنویم تأثیر بخصوصی در ما  
نخواهد کرد . ولی همینکه کشش مخصوصی برای هر يك از صدا ها تعیین و ضربی بآنها  
بدهیم ، آن صداها نسبت بوزنهای مختلفی که دارا میشوند تأثیرات گوناگون در ما خواهند  
نمود . مثلاً اگر بآن صداها وزن و ضرب رنگ بدهیم تمایل برقص تولید میشود . و هرگاه  
بهین صداها وزن مارش بدهیم ، میل براه رفتن موزون ایجاد میگردد . بهین ترتیب وزن  
مخصوص مغازله میل با آواز خوانیرا تحریک مینماید . پس اگر وزن در آهنگی وجود نداشته باشد  
مانند شعری است بدون وزن .

اما عامل سوم - هارمونی که ما آنرا توافق یا تناسب صداها مینامیم ، برخلاف  
ملدی صدا های مختلفی هستند که در آن واحد شنیده شوند . تا وقتی که قواعد هارمونی

کشف و برقرار نشده بود؛ بشریک صدا خوانده و مینواخته است و اگر هم چند نفر با هم می خوانده یا مینواخته اند هم آهنگ بوده . ولی با پیدایش هارمونی موسیقی چند صوتی بوجود آمده و در نتیجه انقلاب بزرگی در عالم موسیقی پدید آمد . برای روشن کردن مطلب، اگر صدرا را برنگ تشبیه کنیم، همانطور که از اختلاط رنگها هزاران گونه رنگهای فرعی بدست می آید ؛ از ترکیب و توافق دادن صداها نیز حالت های گوناگون احساس میگردد . برای ترکیب و تناسب اصوات و اتصال و ارتباط آنها با یکدیگر قواعد و اصولی وضع نموده اند که آنرا علم هارمونی یا تناسب موسیقی نامند .

اینک با شرح مختصریکه اشاره شد، میتوان حدس زد که پیدایش هارمونی چه ثروت هنگفتی بعالم موسیقی بخشوده؛ و برای ابراز هزاران احساسات رنگارنگ چه وسیله گرانبھائی بدست موسیقی دانه داد . هر چند در ابتدا هارمونی بیشتر برای تقویت وزینت ملدی بکار برده میشد و تحت قوانین سختی قرار گرفته بود، ولی متدرجاً دست توانای خدایان موسیقی زنجیر قوانین سختی را که برای آن وضع نموده بودند از هم گسیخته و موسیقی مثل آنکه پروبال یافته با جسارت و سرعت عجیبی بسوی آسمانهای ناشناس پرواز نمود .

سپس علمای علم الاصوات با تجربیات علمی که بعمل آوردند معلوم داشتند که يك صدا بحالت ساده و مطلق وجود ندارد، و مانند نور خورشید که ترکیبی است از گام رنگها، هر صدائی نیز دارای يك سلسله اصوات دیگری که با آن نزدیکی و توافق دارند میباشد .

مثلاً وقتی صدائی بتنهائی بوسیله سازی مانند پیانو تولید شود، گوش غیر عادی در مرحله اول همان يك صدرا را میشنود . در صورتیکه اگر دقیق شویم و مخصوصاً اگر گوش هم معتاد و تربیت شده باشد، تادو صدای مختلف دیگر را که بستگی نزدیکتری با صدای اولی دارند خواهیم شنید . ولی بوسیله ادوات مخصوص تجربیات فیزیکی به اثبات رسیده که در نتیجه ادامه ارتعاشات صدا های دیگری نیز تولید میشوند، منتهی ساختمان گوش بشر طوری است که نمیتواند بطریق عادی کلیه این صداها را تشخیص بدهد .

بالتیجه هارمونی یا توافق و نسبت صداها هم مثل دو عامل دیگر موسیقی امری است که در طبیعت وجود دارد .

البته هارمونی یکی از مباحث مهم موسیقی علمی است ولی بحث آن یش از این خارج از موضوع سخنرانی امروز ما خواهد بود . اما همینقدر متذکر می شویم که علم هارمونی امروزه پایه و اساس موسیقی ممالک متمدنه قرار گرفته، و بقدری در توده عمومیت و رسوخ پیدا کرده که امری طبیعی شده؛ بطوریکه خود در فرنگ دیده ام اشخاصی که حتی هیچگونه تحصیلات موسیقی نکرده بودند وقتی میخواستند باتفاق آهنگی بخوانند هر يك با صدای مختلفی که در ضمن توافق و تناسب داشت میخواندند .

ولی موسیقی شرقی فاقد این عامل سوم بوده و موسیقی ما هم - به استثناء موزیک های ارتش که سالها است هارمونی را در نغمات خود بکار میبرند - هنوز فاقد هارمونی است .

با وجود این ایرانیان همانطور که دوستدار علم و ادب بوده اند ، موسیقی را نیز دوست داشته اند . زیرا اگر چه از موسیقی قدیم ایران اسناد زیادی در دست نمیشد، ولی از قرائن چنین استنباط میشود که مقام بسزائی داشته است . و دردوره ایران قدیم چنانکه از قسمتهای کهنه اوستا و مخصوصاً « گاتها » برمی آید يك نوع موسیقی وجود داشته که با اشعار سیلابی در مراسم مذهبی با آواز و شاید بهمراهی ساز میسروده اند .

دردوره ساسانیان علاوه بر سرودهای مذهبی، ترانه های عامیانه و ملی و سرودهای بزمی درباری نیز وجود داشته است . متأسفانه از سرودهای باربد و سرکش و نکبسا بجز نام چیزی در کتب ضبط نشده است . اما چنانکه از شرح مورخین و شعرا برمی آید این سرودها از روی سیلاب و بهمراهی آلاتی مانند: چنگ - نی - عود - و غیره سرود میشده و حتی بقدری موسیقی دارای روتق و اعتبار بوده که موسیقی دانهارا از خارج جلب میکرده اند . مثلاً فردوسی در داستان بهرام گور اشاره باین مطلب میکند و حمزه اصفهانی مینویسد : « بهرام گور فرمان داد مردم نصف روز را کار کرده و نصف دیگرش را آرمیده پیاده گساری و تفریح بگذرانند؛ و مخصوصاً قید کرد که بهمراهی موسیقی

و آواز میگساری نمایند . در نتیجه موسیقی دانه‌ها طرف تقاضای عموم واقع شدند بطوریکه مخارج دعوت ایشان اغلب از هزار درهم تجاوز میکرد .

« روزی بهرام گور بر گروهی گذشت که بدون آوازه خوان مشغول باده نوشی بودند . بایشان گفت : « مگر من دستور ندادم که در هنگام باده گساری از داشتن آوازه خوان دریغ نکنید؟ » آن گروه شرط احترام بجای آورده پاسخ گفتند : « ماجویای یکنفر آوازه خوان شدیم و حاضر بودیم بیش از هزار درهم کارسازی کنیم ، ولی کسرا پیدا نکردیم » بهرام در حال قلم و کاغذ خواست و از پادشاه هندوستان تقاضای اعزام آوازه خوان کرد . پادشاه هندوستان دوازده هزار نفر آوازه خوان برایش فرستاد که او در اطراف مملکت خویش پراکنده ساخت . »

بعد از اسلام ، اگر چه موسیقی دانه‌های سرشناسی مانند : فارابی و ابوعلی سینا و غیره بوجود آمدند و در دنیای اسلام نهضت موسیقی بدست ایرانیان انجام گرفت ؛ باوجود این بتدریج از اهمیت و اعتبار آن کاسته شد ، و تکمیل آن عقیم ماند و بالاخره طفیلی مجالس تفریح گردید . و در نتیجه از استفاده اکتشافات موسیقی علمی جدید و متداول نمودن آلات نوین موسیقی که پایای سایر ترقیات پیش میرفت محروم ماند .

در اینجا بی‌مناسبت نیست باین نکته اشاره کنیم که موسیقی در گذشته بین عموم ملل اسیر کلام بوده ، باین معنی که در مراسم مذهبی بهمراهی سرود نواخته میشده و در هنگام بزم و طرب آهنگ باشعر ادا میشده . و عموماً تصور مینموده اند که موسیقی بتنهائی قادر بتوصیف احساسات بشری نیست ، و موسیقی را فقط زینت کلام و وسیله تهییج حرکات موزون می‌دانستند . بطور شاهد قطعه امیر خسرو دهلوی را ذکر می‌کنیم :

مطربی میگفت باخسرو که : ای گنج سخن

علم موسیقی ز علم شعر نیکوتر بود ؛

زانکه آن علمی است کز دقت نیاید در قلم ،

لیک این علمی است کاندرا کاغذ و دفتر بود .



پاسخش دادم که: من در هر دو معنی کاملم،  
 هردو را سنجیده بروزی که آن درخور بود؛  
 فرق گویم من میان هر دو معقول و درست،  
 تادهد انصاف آن کز هر دو دانشور بود.  
 نظم را علمی تصور کن بنفس خود تمام،  
 گونه محتاج اصول و صوت خیا گر بود.  
 کر کند مطرب بسی هان هان و هون هون در سرود،  
 چون سخن نبود، همه بی معنی و ابر بود.  
 نای زن بین که صوتی دارد و گفتار نی،  
 لاجرم در قول محتاج کس دیگر بود.  
 نظم را حاصل: عروسی دان و نغمه زیورش،  
 نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود.

( البته اشعار محکم نیست، فقط بطور شاهد و مثال عرض شد )  
 ولی خدمت دیگری که اروپائیا بموسیقی کرده اند این است که موسیقی را  
 از بند کلام آزاد ساختند. و توانائی آنرا بجائی رساندند که گذشته از تقویت وزینت  
 کلام خود بتنهائی قادر است احساسات و عواطف بشری را توصیف و تهییج نماید. قدرت  
 موسیقی علمی بجائی رسیده است که واگنر Wagner موسیقی دان بزرگ آلمانی میگوید:

آنجا که کلام باز مینماید، موسیقی آغاز میگردد.

تأثیر موسیقی نه تنها در بشر بلکه در دنیای حیوان و نبات نیز انکار ناپذیر  
 است. غالب حیوانات در مقابل موسیقی متأثر میشوند و موسیقی تأثیر مغناطیسی در  
 آنها مینماید.

همه میدانند که مارافسا بوسیله موسیقی حالت هیپنوز در مار تولید مینماید.  
 و در اغلب حیوانات نیز موسیقی مؤثر است و دیده شده است که بصدای موسیقی جلب  
 و رام میشوند. مثل اینکه مشغولیات عادی زندگی را در آن لحظه فراموش میکنند.

تأثیر زنگ قافله در شتر و سایر حیوانات بارکش و تأثیر زنگوله های گاو پیش آهنگ در گله و بالاخره تأثیر موسیقی در مرغان خوش الحان بقدری در کتب و ادبیات ذکر شده که لازم بتوضیح نیست .

موسیقی حتی در نباتات نیز مؤثر می باشد . گذشته از اینکه پیشینیان تا اندازه ای باین مطلب پی برده بودند ؛ اخیراً پروفیسور « بوئز » طبیعی دان مشهور هندی ، که تا چند سال پیش حیات داشت ؛ برای اولین بار بوسیله تجربیات علمی زیاد این مطلب را ثابت نموده است . و چون تجربیات اوجالب توجه است مختصراً ذکر میکنیم : پروفیسور نام برده اول تأثیر مواد مخدره را در نباتات بوسیله آلات دقیق و فوق العاده حساس علمی که شخصاً اختراع نموده و دارای ماشین مخصوص است که درجه احساس نباتات را در مقابل تاثرات خارجی ضبط و بوسیله گرافیک ( خطوط نمایش هندسی ) نمایش میدهد منجیده است . باین طور : اول درجه احساس بعضی از درخت ها را در حال طبیعی بوسیله آلات علمی خود بدست آورده ، و با گرافیک نمایش داده است . بعد درجه احساس همان نباتات را در مقابل تأثیر الکل و مواد مخدره منجیده و مشاهده نموده است که در گرافیک تغییرات کلی و قابل توجهی حاصل شده است ؛ بعد همان نباتات را در مقابل تأثیر موسیقی قرار داد . یعنی ماشین را بدرخت متصل نموده و در مقابل درخت موسیقی نواخته اند و تغییرات کلی در گرافیک ملاحظه نموده است . مخصوصاً برای تأثیر موسیقی تجربیات خود را عمیقتر نموده ؛ یعنی اول خیال کرده است شاید تغییر خطوط گرافیک در اثر ارتعاش امواج هوا روی شاخه درخت است . بدین جهت یک شاخه از درختی را از تأثیر ارتعاشات هوا مجزا داشته و آزمایش را تجدید نموده ؛ باز ملاحظه نموده است که برای آن شاخه مخصوص در گرافیک اولی تغییری حاصل نشده ، و از این راه نتیجه گرفته است که موسیقی بخودی خود در نباتات مؤثر است .

حالا که صحبت از تأثیر موسیقی در نباتات بمیان است بی مناسبت نیست حکایتی را که چند سال قبل شنیده ام و جزئیات آن را درست بخاطر ندارم نقل

کنم. ولی باید عرض کنم که صحت و سقم آنرا بعهدہ نمیگیرم؛ یکی از دوستان حکایت میکرد: در «درۀ مرادیک» همدان، آوازه خوانی را دیدم که زیر بوته گلی که شبیه بگل سرخ بود نوای مخصوصی را میخواند. در هر اوج صدا یک برگ گل جدا شده می افتاد و همین طور تا آخر آواز برگهای گل جدا شده بزمین ریخته بود.

\*\*\*

البته تأثیر موسیقی در انسان که احساساتش از سایر موجودات لطیفتر و بالاتر است بدرجات بیشتر می باشد. تأثیر موسیقی در انسان فطریست و بشر باید بحکم فطرت در مقابل موسیقی متأثر گردد. «رنسار» شاعر فرانسوی در مقدمه تصنیف هائی که در سنه ۱۵۷۲ میلادی طبع نموده مینویسد:

«همان طور که خوبی و بدی طلارا با سنگ محك میسجند - پیشینیان روح اشخاص بزرگ منش پا کدامن و جوان مرد را بوسیله موسیقی امتحان می کرده اند. زیرا کسی که يك آهنگ موسیقی یا يك نوای دلکش طبیعی بشنود شاد نشود، یا سراپا متأثر نگردد، یا اختیار از کفش خارج نشود؛ علامت این است که روح پلید فاسد و گمراه دارد و باید از او دوری جست؛ چون ذات و طینت او پاک نیست. چگونه میتوان با کسی معاشرت کرد که از موسیقی متنفر است؟ کسی که شیفته موسیقی نمیشد درخور این نیست که بر تو طلائی خورشید را ببیند.»

ایرانیان نیز راجع بتأثیر موسیقی در روح گفته های زیاد دارند. برای مثال در اینجا چند شعر از يك جنگ ذکر میشود:

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| چو از کج رویهای چرخ پلید،    | شود مرد دلخسته و ناامید؛      |
| بدانسان زانده پیچان شود،     | که از ملك هستی گریزان شود؛    |
| بنا گه یکی نغمۀ دلنواز،      | بخویش آرد او را دگر باره باز. |
| خوش آن نغمه کز ساز باد آورد، | بسی درد و شادی بیاد آورد؛     |
| تو گوئی که یاریست شیرین سخن، | کند قصه از روزگار کهن؛        |
| زبند غم او را رها ند می،     | نهد بر دل ریش او مرهمی.       |

این عقیده پیشینیان بود، امروزه هم معتقدند که موسیقی طبعاً در بشر مؤثر است و بندرت اتفاق می افتد که شخصی از موسیقی متاثر نشود. زیرا در حقیقت ادراک سایر هنرها مستلزم بدست آوردن اطلاعات قلبی و تعلیمات مقدماتی است. ولی از آنجا که موسیقی با عواطف رقیقه و قلب و احساسات طبیعی بشر مربوط است تأثیر آن در روح بی نیاز از اطلاعات فنی میباشد ( البته باستانی موسیقی علمی عالی که برای ادراک آن تا اندازه مطالعه فنی و آشنائی لازم است. )

مثلاً درك يك شعر يا يکقطعه نثر يا يك پرده نقاشی یا ارزش صنعتی يك مجسمه برای طفلی خردسال یا يك شخص بی سواد خالی از اشکال نیست. در صورتیکه همان طفل یا آن شخص ممکن است بمحض شنیدن يکةقطعه موسیقی بوجد و شعف درآید یا متاثر شود.

بنابر همین اصل دانشمندان موسیقی را از نظر اجتماع و پرورش افکار از ضروریات اولیه میدانند؛ و از آنها گفته های زیادی درین زمینه در دست است. یونانیها موسیقی را یکی از مهمترین عوامل پرورش و تعلیم و تربیت و تقویت روح سلحشوری میدانسته اند. افلاطون میگوید: « موسیقی برای نشو و نماي بشر لازم است. موسیقی قوه تدقیق، هوش، حس مشاهده و استنباط و بالاخره عواطف روحی بشر را میافزاید. » و در جای دیگر میگوید: « شما کمرخت ترین جسم و ثقیل ترین روح را بمن بدهید، من قادرم که به نیروی ورزش و موسیقی ثقل و کدورت عارضی را از روان وی زدوده و مردی هوشمند و سلحشور بشما تحویل بدهم. »

بتهوون موسیقی دان بزرگ آلمانی میگوید:

« موسیقی از قلب قراوش میکند و بقلب می نشیند »

پس بیشك قویترین وسیله تأثیر در روح همان موسیقی است.

از زمانهای بسیار قدیم تا کنون پیشوایان ملل و رهبران اقوام از این قدرت آسمانی استفاده نموده و برای تلقین و ترویج افکار و روش خود آن را بکار برده اند: مذهب - دولت - ارتش - فرهنگ همه از نظر پرورش افکار موسیقی را مورد استفاده

قرار داده اند . همه میدانند که در کلیساهای مسیحی موسیقی چه وظیفه مهمی را عهده دار است . - در عالم اسلام هم با آن که موسیقی چندان طرف توجه نبوده غالب و عاظ و ذا کرین و عظ خود را بالحن ادا مینموده اند؛ زیرا میدانستند یا احساس میکردند که کلام آنها در مستمعین بیشتر تأثیر خواهد نمود .

دولت و ارتش برای تهییج روح سلحشوری و میهن پرستی همیشه موسیقی را وسیله قرار داده اند . ترانه های ملی و سرود های مهیج مینوی غالباً باعث جانبازی و پیروزی لشکر شده است .

باری امروزه دائره استفاده از موسیقی به حدی وسعت پیدا نموده که در کلیه کشور های متمدنه در کودکانها و دبستانها مواد تحصیلی را بوسیله موسیقی و آهنگ بخرد سالان میآموزند . و از کوچکی روح آنها را باموسیقی آشنا مینمایند تا بارو ح یگانگی و اتحاد و سرشت پاک پرورش یابند، و برای میدان مبارزه زندگی مردانی آماده گردند . بالاخره در تمام مراحل زندگی بموسیقی و وسایل دیگر برای تربیت توده و اتحاد فکری آنها توسل میجویند .

اینک جای بسی خوشوقتی و شکر گذاری است که در اثر فکر توانای پیشوای معظم ما اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای پرورش افکار سازمانی بوجود آمده تاباوسائل مختلفی که در دسترس آن است از قبیل : رادیو - سخنرانی - نمایش - مطبوعات و موسیقی مردم این سرزمین را بشاهراه علم و ادب هدایت نموده و بیش از پیش اتحاد ملی و فکری در افراد تقویت گردد .

کمیسیون موسیقی که یکی از ارکان این سازمان است، بهمراهی اداره موسیقی سعی خواهد نمود موسیقی کشور را بمرحله برساند که در خور سایر ترقیات و شئون ملی امروزه ما گردد و بوسیله کنسرت - رادیو - سخنرانی - نمایش - تألیفات و نشر مقالات موسیقی را در تمام کشور ترویج و تعمیم دهد ؛ و اهتمام خواهد نمود با ایجاد و انتشار آهنگها و سرود های شاد و مهیج موجب روح نشاط و کار در افراد

کشور گردد. - سستی و خمودگی را از قلوب ریشه کن کرده شاه پرستی -  
میهن دوستی و روح سلحشوری را جای گزین آن نماید .

در نتیجه ماموسیقی ای می خواهیم که بتواند مهیج احساسات درونی  
ما شده و سپاسگزاری ما را بخداوند بپیماند برساند که کشور را بفروجد  
چنین شاهنشاهی آراسته که در سایه بلند پایه او می توانیم با اهتزاز و  
نشاط خود را آماده خدمت بمیهن کنیم .

( کف زدن ممتد حضار )

( در پایان سخنرانی کنسرتی بوسیله ارکستر بزرگ هنرستان عالی موسیقی  
بمدیریت سرکار سرگرد مین باشیان برای نمایش موسیقی جدید داده شد . )

